

روشنگر

Rowshangar

www.rowshangar.com

E-mail: rowshangar1@yahoo.com

عشرتگر

Rowshangar Volume.2 No. 16 July 2008

شماره ۱۶

ماهنامه روشنگر . سال دوم . شماره شانزدهم جولای ۲۰۰۸

گفت آن یار کز وکشت سرداران جرم این بود که اسرار هویدای کرد

غیر از رژیم هیچکس نبود

یکی بود یکی نبود؛



لیلا قبادی

علنی اشان را از رژیم اعلام داشته اند. اما در این میان به چهره هایی هم بر می خوریم که در این سال ها به دام بازی های سیاسی-فرهنگی رژیم نیفتاده بودند ، در زیر علم آخوندها سینه نزدند، بر سر قبر خمینی حاضر نشدند، مقابل خامنه ای زانو نزده و به گوش ننشستند و به دلیل همین سرپیچی ها توانایی ها و استعداد های هنریشان در زیر دستگاه سانسور رژیم سرکوب شده از جمله آنها می توان از ناصر تقوایی نام برد. دسته سوم اما هنرمندانی هستند که در اعتراض به سیستم سانسور و سرکوب رژیم به چهره های شناخته شده هنری در تبعید تبدیل شده و به عنوان هنرمندان مخالف رژیم اسلامی حاکم شناخته می شدند. در کنار هم قرار دادن این جمع نامآئوس تنها و تنها یک هدف را دنبال می کند؛ به هم ریختن حداقل مرزهای

در صفحه (۲)



محمد هاشم پورمحمدی



مذاهب یکتاپرست چگونه بوجود آمدند ؟ خدای واحد و نظام تمدن

سیامک ستوده :

یکتاپرستی اندیشه تازه ای بود که به عنوان هسته اصلی مذاهب توحیدی ، و به عنوان یکی از حلقه های نظام مالکیت خصوصی، در حدود 4 الی 5 هزار سال قبل، و بلافاصله پس از پیدایش نظام مالکیت خصوصی، وارد تاریخ بشر شد. این امر را نه تنها همزمانی تاریخی این دو پدیده، یعنی این حقیقت که مذاهب یکتاپرست و نظام مالکیت خصوصی کم و بیش در يك زمان بوجود آمدند، بلکه همچنین انطباق ایدئولوژیک این دو با یکدیگر، یعنی دفاع مذاهب توحیدی از ارزشهای نظام مالکیت خصوصی، نیز تایید می کند.

تا آن زمان انسان بدوی، به جای یک خدا خدایان مختلف را مورد ستایش قرار میداد. اعتقاد به این خدایان عمدتاً نتیجه ضعف انسان در برابر طبیعت و نیروهای آن بودند، مانند خدایان باران ، طوفان و رعد و برق که هر کدام از آنها یکی از نیروهای ویران کننده یا مفید طبیعت را نماینده گی می کردند، و انسان بدوی که بخاطر ضعف وسائل تولید، علم و تکنولوژی، از علل طبیعی این پدیده ها ناآگاه و در نتیجه قادر به کنترل نیروهای طبیعت و جلوگیری از

خسارات و مصائب ناشی از آنها نبود، هنگامیکه در برابر این نیروها طبیعت قرار می گرفت ، برای حفظ خود و در حالتی از یاس و ناچاری، به قدرت این خدایان، خدایانی که نیروی آنها ورای نیروی وی تصور می شد، متوسل می گشت. بنا براین ، خدایان طبیعی محصول تخیل پردازی انسان برای جبران ضعف وی در برابر نیروهای طبیعت بودند. در این دوره، انسان برای جلب نظر و لطف خدایان، خود را ناچار می بیند که برای آنان قربانی کند. این قربانیان که اسیران جنگی ، فرزندان و یا حیواناتی هستند که در پیشگاه این با آن خدا قربانی می شدند، حکم هدایایی را داشتند که برای جلوگیری از خشم خدایان و جلب مرحمت آنها به حضورشان پیشکش می شد. باین ترتیب بود که سرخپوستان مایا در امریکا پس از هر پیروزی در جنگ، طی يك مراسم عمومی، اسیران خود را بطور دسته جمعی در پیشگاه خدایانشان قربانی می کردند، و یا عبدالمطلب بخاطر نذری که در برابر یکی از بت های قریش نموده بود، قصد می کند تا فرزند خود عبدالله پدر محمد را در کعبه قربانی نماید.1

در صفحه (۱۳)

خاطرات تاج الملوك همسر رضا شاه (قسمت سوم)



انگلیسی ها سه بار در ایران دست به تعویض شاه زدند. یکبار احمد شاه را بردند و یکبار رضا را بردند و یکبار هم محمدرضا را!!

س: بیماری باعث شد مدتی از دیدارتان محروم شویم. با سلام و آرزوی سلامتی برای شما. اگر اجازه بفرمائید سوالات خودمان را مطرح کنیم. تاج الملوك: من در تهران که بودم بطور مرتب هر روز يك مقدار تریاك استعمال می کردم و يك گیلان هم کنیك با غذای روزانه می خوردم اما این برنامه چهل ساله من در خارج بهم ریخت! خدمت شما عرض کنم که رضا

در صفحه (۸)

یک خانواده



دو کودتا

یک سلطنت



در صفحه (۳)

سخن سردبیر:

پشتیبانی و یاری جامعه افغانی به روشنگر



شده که همه چیز وارونه عمل می کند: جراید بجای روشنگری معامله گری می کنند و روشنفکران توهم پراکنی، متجاوزین امپریالیست دموکراسی خواهی و سرکوبگران مذهبی ادعای مبارزه با مستبدین، روشنگر با لحن بی پروا و حقیقت گویش بیش از فقط یک نور کوچک در تاریکی است و باید آنرا بهر قیمتی بر پا نگاه داشت. این وظیفه نسل ماست. یکی از هزاران مشعل حقیقتی است که اگر پیشینیان ما با فداکاری و تلاش آنها را حفظ و به دست نسل های بعدی نسپرده بودند، امروزه خود حقیقت که هیچ، شاید مفهوم آن نیز برای ما ناشناخته و فراموش شده بود.

بهرحال، روشنگر برای آنکه پابرجا مانده و به حیات خود ادامه دهد نیازمند جدی کمک های مالی تک تک شماسست. کارکنان روشنگر تاکنون با فداکاری و از خود گذشتگی تلاش خود را برای ادامه و پربارکردن بیشتر آن تا حد ممکن کرده اند. بنابراین، مسئولیت ادامه نشریه بعهد شماسست، و اگر همت لازم را به خرج ندهید خیلی ساده نشریه ای در کار نخواهد بود.

در ضمن ما تا کنون فقط دریافت ها، و نه مخارج خود را، در معرض دید شما قرار می دادیم. بنابراین، اطلاع از وضعیت و میزان دقیق نیاز مالی ما و اقدام سریع برای رفع آن برای شما میسر نبود. به این معنا که شما با انتشار مرتب نشریه فکر می کردید همه چیز روبراه است و نیازی به کمک رسانی به ما نیست. ولی از این ماه، برای رفع این مشکل، ما هر ماه در بخش مالی هردو رقم را ثبت و به اطلاع شما می‌رسانیم تا شما را دقیقاً در جریان نیازهای خود قرار دهیم. امیدواریم از این طریق بتوانیم کمک های شما را بموقع دریافت و با رفع دغدغه مالی، به نحو موثرتری هم خود را وقف بهبود کیفیت و کمیت نشریه بنمائیم.

به امید پیروزی.

سیامک ستوده

www.siamacsotudeh.com

شماره این ماه روشنگر بیشتر به همت دوستاناران افغانی آن منتشر می شود. شماره قبل بخاطر کمبود مالی بجای ده هزار، و برای اولین بار، با تیراژ ده هزارتایی و بدون بخش انگلیسی منتشر شد و ما فکر نمی کردیم بتوانیم شماره کنونی را منتشر نمائیم. تا اینکه در یکی از جلسات سیاسی افغانی در تورنتو که من نیز خوشبختانه در آن شرکت کرده بودم، حتی بدون اینکه من درخواست کمک کنم، به تقاضای یکی از همکاران افغانی روشنگر در انی مبلغ 500 دلار و 25 سنت از طرف حاضرین در جلسه جمع آوری شد که 25 سنت آن از طرف یک کودک افغانی که بیشتر از این نداشت به روشنگر اهدا گردید. این واقعه برای من تکان دهنده و از چند نظر حائز اهمیت و عبرت انگیز بود: اول اینکه روشنگر بیش از آنکه من فکر می کردم در میان مردم نفوذ و محبوبیت دارد و کسانی که مایل به کمک به آن هستند بسیار اند. منتها بدلیل عدم رابطه شخصی و مستقیم با ما نمیتوانند کمک های خود را برای ما بفرستند. دوم اینکه روشنگر در میان جامعه افغانی کاملاً جدی گرفته شده و حتی شاید بیشتر از جامعه ایرانی خواستار دارد. در واقع نیز ما از همان اول روشنگر را به عنوان یک نشریه افغانی- ایرانی منتشر کردیم و خوشحالیم که سیاست انترناسیونالیستی نشریه توانسته است اعتماد و دوستی مردم افغان را نیز به خود جلب نماید. طبیعی است که نشریه روشنگر در عین اینکه از لحاظ محتوا و پیام، همه ملتها و تمام بشریت آزادخواه را مورد نظر دارد، از لحاظ زبانی نیز خود را محدود به ایرانی ها و افغانها نمی کند و همه فارسی زبانان از جمله تاجیک ها و غیره را نیز طرف خطاب خود قرار می دهد و من امیدوارم با کمک خوانندگان به دست تاجیک ها نیز برسد و در میان آنان نیز جای خود را باز نماید.

اما کمک مالی همشهریان افغانی یاد آور یک نکته دیگر نیز برای من بود. اینکه در این دنیای تحریف

یکی بود. یکی نبود ... ادامه از صفحه (۱)

باقیمانده بین هنرمندان مخالف رژیم با طرفداران و حامیان آشکار حکومتی و به دست گرفتن تام و تمام فضای فرهنگی و هنری خارج کشور. رژیم اسلامی حاکم بر ایران به خصوص پس از رفرم نمایشی دوم خرداد، با صرف میلیون ها دلار نفتی و فعال کردن صدها دلال "فرهنگی-هنری" خارج نشین برای دستیابی به این هدف با شکل دادن جریان ها، فستیوال ها و گردهمایی های "فرهنگی-هنری" سعی داشته و دارد که ارائه و پخش آثار هنرمندان داخلی و خارجی را در انحصار خود در آورده و با از میان بردن مرزهای مخالفان و موافقان رژیم کنترل تمامی کانالهای ارتباطی هنرمندان با ایرانیان خارج کشور را به دست گیرد آنهم با استدلالات مکارانه ای چون "هنر برای هنر" و "غیرسیاسی بودن هنر" و با این شیوه حضور رژیمی که با سانسور و سرکوب دوام آورده را در خارج کشور مشروعیت بخشیده و عادی جلوه دهد. در این آشفته بازار آرمان فروشی از هنرمندان حکومتی مانند مهرجویی که بارها ارادتشان را به رژیم ثابت کرده اند توقعی بیش از آنچه میببینیم نیست، اما، پیوستن هنرمندانی که خود را "هنرمند در تبعید" و مخالف حکومت سانسور دانسته و می دانند به این بازار مکاره دور از انتظار بود. هنرمندانی که در پاسخ به اعتراضات علیه حضورشان در این فستیوال نه تنها به توجیه حرکتشان می پردازند و حتی

مخالفتهای گذشته شان با رژیم را هم اشتباه دانسته، بلکه به دفاع از هنرمندانی که در این سالها به ابزار فرهگی-سیاسی رژیم در خارج از کشور تبدیل شده اند همانند عباس کیارستمی پرداخته و آنها را پراگماتیک می نامند! (به قول هنرمند در تبعید، بصیر نصیبی، تنها تفاوت سینمای جمهوری اسلامی با سینمای آلمان در زمان نازی ها در آن است که از سینمای آلمان نازی فقط نازی ها حمایت میکردند اما از سینمای جمهوری اسلامی حتی به ظاهر مخالفان رژیم هم دفاع می کنند!)

اینکه هنرمند معترض در تبعید در توجیه فروش هنرش به دشمنان هنر مردمی به تأیید هنر و هنرمند حکومتی بپردازد نه تنها تأسف آور که مشمژ کننده است. اینکه بگویند ما در هر جا بتوانیم صدای خود را منعکس کنیم حضور خواهیم داشت و دواطلبانه خودمان را حذف نمی کنیم، گویای آنست که ظاهراً اگر تا کنون هم افرادی از این دست در ردیف مخالفان رژیم قرار داشتند و به دام دستگاه فرهنگی خارج کشوری پناه نبرده بودند نه به خاطر حفظ آرمان های انسانی و باورشان به هنر معترض مردمی، بلکه تنها به دلیل آن بوده که تا به حال دلالتان فرهنگی حکومتی به سراغشان نیامده بودند و نیازی به بازی گرفتن آن ها در نمایش های خارج کشوری نداشته اند، وگرنه آنها هم زودتر از این ها صف هنرمندان تبعیدی را ترک گفته و رفته بودند تا بر سر سفره چپاول و غارت رژیم

ناپدید شدن مسعود مجیری در ترکیه

آقای مسعود مجیری اوایل ماه اردیبهشت امسال 2.2.1378- در ترکیه و در شهر وان پس از خارج شدن از منزل ناپدید وتا کنون دیگر خبری از وی به دست نیامده است.

پلیس ترکیه اظهار داشته که در ناپدید شدن ایشان دستی نداشته و اطلاعی ندارد.

دفتر سازمان ملل در شهر وان گفته که پلیس به هیچ وجهی پاسخی به این سازمان نداده است. در اولین روزهای ناپدید شدن وی شایعاتی مبنی بر بستری بودن وی در بیمارستانی در انکارا پیچیده بود. سفارت کانادا که پرونده وی را به عنوان پناهنده سیاسی پذیرفته بود نیز از این موضوع اظهار بی اطلاعی کرده است.

لازم به ذکر است که در اوایل فروردین امسال خروج ایشان از ترکیه به مقصد کانادا از سوی پلیس ترک با ممانعت روبرو شده بود.

وی سردبیر چند نشریه دانشجویی در ایران بود. کتابهای روشنگرانه ای را که در ایران اجازه چاپ نداشتند را به چاپ رسانده بود. و اشعاری سیاسی با مضمون اجتماعی نیز میسرود. یکی از اشعار وی بنام دختران میهن قبلاً در روشنگر به چاپ رسیده بود.

■ ■ ■

خودکشی یک عضو کمیته بشردوستانه

ژاپن بدنبال دیدن دامنه ویرانی در لبنان

نووستی: "توئی ایوزا" عضو 53 ساله کمیته غیردولتی ماموریت های بشردوستانه ژاپن که جهت ارائه کمک به مردم لبنان به این کشور سفر کرده بود، روز پنجشنبه 2 شهریور خود کشی کرد. وی در وضعیت شوک عصبی ناشی از دیدن اجساد و ویرانی های جنوب لبنان در اثر بمباران های اسرائیل به بیمارستان "جبال امال" در جنوب لبنان منتقل شد. اما ایوزا از پنجره طبه چهارم بیمارستان خود را پرتاب کرده و جان خود را از دست داد.

■ ■ ■

بنشینند!

این نکته که این افراد حق "انتخاب" دارند و نباید به انتخاب آنها خرده گرفت، پذیرفتنی است تا وقتی که این هنرمندان بیش از این ادعای هنرمند تبعیدی نداشته باشند و شعار مخالفت با رژیم سرکوب و سانسور را پس از شرکت در ضیافت همان حکومت سر ندهند!

و کلام آخر آنکه فستیوال فرهنگی-هنری "یکی بود، یکی نبود" که قرار است تصویری از فرهنگ و هنر ایران ارائه کند، کوچک ترین نشانی از سرکوب هنرو هنرمندان طی سی سال گذشته ندارد. از ده ها هنرمند به قتل رسیده در قتل های زنجیره ای تا تجاوز و قتل هنرمند عکاس زهرا کاظمی نامی در میان نیست. پس ناگفته روشن است گشه این فستیوال و فستیوالهای از این دست نه غم زنده نگاه داشتن فرهنگ ایران را دارد و نه نگران "صدای در گلو مانده" هنرمندان در تبعید است بلکه تنها هدفش گرفتن جوهره اعتراض و مخالفت با رژیم جنایتکاری است که با هزارو یک رنگ و لعاب "فرهنگی-هنری" سعی دارد چهره ضدانسانی اش را دلربا جلوه دهد و صدای مخالفت و اعتراض مردمی را خاموش کند. به قول هنرمند در تبعید پرویز صیاد، تفاوت طالبان با رژیم حاکم بر ایران در آن بود که طالبان آنقدر خوش شانس نبود که هنرمندانی مانند برخی هنرمندان ایرانی داشته باشد که از تجاوز و قتل و جنایت و سرکوب داخل کشور چهره ای انسانی به دنیا ارائه کنند.

پوزش: مقاله (انسان: خالق خدا) که در شماره قبل به خطا بنام نویسنده گمنام چاپ شده بود به آقای دکتر کاوه پارسی تعلق داشت که ازاین بابت از ایشان پوزش می طلبیم.



ماهنامه روشنگر

سردبیر: سیامک ستوده

ویراستاران:

علیرضا دارابی - علی مشرف

سرپرست سایت:

- - - - -

گرافیک و صفحه آرایی: وداد پایا

عکاس: امیرایوب ابراهیمی قاجار

تیراژ:

نسخه 5000 کانادا

تورنتو، مونترآل، اتاوا

همکاری شما روشنگر را پربارتر خواهد کرد. برای ما، مقاله، خبر، شعر، طنز، طرح و کاریکاتور بفرستید.

روشنگر دراصلاح و کوتاه کردن مقالات با حفظ مفهوم آزاد است. از پس فرستادن مطالب معذوریم. مطالب خود را فقط با ایمیل و به فارسی بفرستید. از دریافت مطالب غیر از طریق

rowshangar1@yahoo.com

Tel: (905) 237 6661

در این شماره می خوانید

صفحه	عنوان مطلب
2	سخن سردبیر
2	یکی بود یکی نبود (لیلا قیادی)
2	خودکشی یک عضو کمیته بشردوستانه
3	یک خانواده ، دو کودتا ، یک سرنوشت
4	ناپدید شدن مسعود مجیری.....
4	اعلان خطر دستگیری فعالان داخلی....
6	غارت ثروت های ملی.....
7	یکی بود یکی نبود (مسلم منصوری)
8	مصاحبه با تاج الملوک.....
9	تراژدی کمدی تکراری.....
10	زن الهه آسمان (سیامک ستوده)
10	برگ هانی از ایران (گمنام آشنا)
11	یکی بود یکی نبود (فرامرز شیرواند)
12	نابرابری زن در اسلام (صبا از ایران)
12	کوتاه و پرمعنا (دکتر کاوه پارسی)
12	فخری خاتم
13	تاریخ گفته نشده اسلام (سیامک ستوده)
14	خیام وان دروغ دلآویز.....
	فستیوال یکی بود یکی نبود در تورنتو (هما علیزاده)
15	شعری از اسماعیل خوئی
15	فراخوان کانون خاوران
18	نامه ها

یک خانواده

دو کودتا

یک سرنوشت

برگرفته از کتاب جمعه (سال اول- شماره 4)
به سردبیری احمد شاملو

"از این که همه فکر می کنند کودتا را من ترتیب داده ام حظ می کنم. البته تصور می کنم اگر قضیه به دقت مورد ملاحظه قرار بگیرد همین نتیجه به دست بیاید که واقعا ترتیب کودتا را من داده ام" [صفحه 117]

مطلبی که نباید فراموش بشود این است که وقتی رضاشاه در اواخر سلطنتش به آلمان هیتلری گرایش یافت، طراحان سیاست خارجی بریتانیا تصمیم گرفتند در اولین فرصت قال دست نشانده خودشان را که با دشمنان فعلی آنها از در دوستی در آمده بود بکنند. این عمل از طریق اشغال نظامی ایران از طرف متفقین انجام گرفت و دستگاه های تبلیغاتی بریتانیا، به تایید آنچه بسیاری از ایرانیان می دانستند اظهار داشتند رضا خان را خود آنها به سلطنت رسانده بودند – امریکه امروز اسناد سیاسی نیز به طرزی ، غیر قابل انکار اثبات می کنند.

در این اواخر برخی از آرایشگران رژیم شاه مخلوع از این اقدام دستگاه های تبلیغاتی دولت انگلیس اظهار تأسف کرده آن را "تایید شایعات رایج در ایران" توصیف کردند 7 – همین آقای اوری و چند تن دیگر "الغای" قرارداد 1919 کرزن – وثوق الدوله را از کارهای مثبت کودتاچیان سوم اسفند و دلیل "میهن پرستی" آنان دانسته اند. ببینیم این "میهن" مورد پرستش آن "میهن پرستان" کجا است:

مورخان می دانند که در مورد قرارداد 1919 دو نظر وجود داشته است. لرد کرزن – وزیر خارجه – اصرار به تصویب قرارداد داشت در حالی که برخی از کارگزاران سیاست خارجی بریتانیا معتقد بودند قرارداد باید به دور افکنده شود ومقاد آن در عمل به اجرا در آید. در میان این عده می توان از مسؤولان وزارت جنگ و وزارت مستعمرات و همچنین مسؤولان دولت استعماری هندوستان نام برد که کودتای سوم اسفند را نیز همین ها طراحی کردند و به اجرا در آوردند. اما ببینیم اسناد چه می گویند.

در ژانویه 1921، لرد چلمزفورد به مستر مونتاگلیو می نویسد که به خاطر نجات انگلستان و مقابله با بلشویسم باید قرارداد 1919 را به دور افکند و آن را "علنا" از طرف بریتانیا کان لم یکن اعلام کرد. وی این عمل را "بهترین فرصت برای تجدید پرچمداری اسلام از جانب امپراتوری بریتانیا" تلقی می کند. 8 سرپرسی کاکس نیز در 29 ژانویه نظر چلمزفورد را تایید کرده اظهار عقیده می کند که باید آن قرارداد را پاره کرد و به دور افکند. می نویسد:

"ما باید هواداران خود را در پایتخت [ایران] از میان ملیون [؟] میانه رو و غیر بلشویک هائی انتخاب کنیم که متقاعد شده اند کشورشان تنها میتواند با مساعدت ما از هرج و مرج نجات پیدا کند." 9

و البته همین کار هم انجام شد. به همین دلیل است که مستر نورمان (که خیلی ها معتقدند از جریان کودتا بی اطلاع بود) در تاریخ 21 فوریه 1921 (سوم اسفند) طی تلگرافی به لرد کرزن حالی می کند که همان روز (اگر نه قبلا) با رضاخان دیداد کرده است 10، و می نویسد که رضاخان موضع ضد بلشویکی خود و دوستیش رابا انگلستان تصریح کرد، و می افزاید که:

"انقلابیون [کذا] احتمالا سید ضیاء الدین را به نخست وزیری انتخاب خواهند کرد... من امروز [احمد شاه] را دیدم و به او توصیه کردم با رهبران جنبش [کذا] وارد مذاکره شود و تسلیم خواست های آنان شود."

سید ضیاء نخست وزیر شد و طی بیانیه

ادامه در صفحه (۴)

(سپهدار) توصیه کرده اند که پیشنهاد مستر نورمان را "دائر به تشکیل فوری قوای ایرانی زیر نظر افسران انگلیسی" بپذیرد!

بزرگ کنندگان چهره نفرت انگیز خانواده چهلوی 4، چه ایرانی چه انیرانی، همه جا کوشیده اند کودتای سوم اسفند را به نبوغ رضا خان نسبت دهند و حتی نویسندگان کمینترن از آن به عنوان "ساختمان حکومت ملی بر ویرانه های هرج و مرج کهن و فتودالی و مناطق نفوذ انگلیس ها" یاد کرده اند 5، اما حقایق عینی و اسناد تاریخی چیز دیگری می گویند.

آخرین سندی که در این باب منتشر شده خاطرات ژنرال ادموند آیرون سایید انگلیسی است که به سال 1972 توسط فرزندش در لندن منتشر شد 6. در صفحات 145 و 146 این کتاب، ژنرال نامبرده شرح می دهد که چه گونه توانسته است از "شر" افسران روسی مسؤول بریگاد قزاق خلاص شود و حتی با شرح جزئیات دخالت های خود اعتراف می کند که به وسیله عمل انگلیسی در تلگراف های ارسالی افسران روس به احمد شاه دست می برده است تا نتوانند به مقاصد خود برسند.

"من و سرهنگ اسمایت Smythe تدریجا متوجه شدیم که نظرمان به کار آتریاد تبریز جلب می شود... سروان آنها مردی بود با قامتی به بلندی بیش از شش فوت و شانه هائی پهن و چهره ئی متمایز از دیگران ... نامش رضاخان بود. به این ترتیب من متوجه مردی شدم که می بایست در سرنوشت کشورش تأثیر مهمی بگذارد... ما تصمیم گرفتیم او را به فرماندهی بریگاد قزاق برسانیم، هر چند موقتاً، ولی بی درنگ". [صفحه 149]

آیرون سایید آنگاه اشاره می کند که مداوما از بریگاد قزاق – واقع در آقابابا – دیدار می کرد، و می نویسد:

"اکنون دیگر رضاخان نایب سرهنگ شده بود و بریگاد گام های سریعی بر می داشت... او با من بسیار باز سخن می گفت و نارضائی خود را از سیاستچی هائی که مجلس را به سود خودشان در اختیار گرفته بودند ابراز می داشت ... به نظر من او مرد نیرومند و نترسی جلوه می کرد که نیکبختی کشورش آرزوی او بود [1]. ایران، در دوران سختی که در پیش بود به رهبری نیاز داشت و این رهبر، بدون تردید کسی جز او نمی توانست باشد." [صفحه 160 و 161]

پس از آن می نویسد:

"چیزی که ایران لازم داشت یک رهبر بود. شاه جوان، آتمی بود تنبل و گوشه گیر که مدام ترس جانش را داشت... من در این کشور تنها یک مرد را دیده بودم که قادر بود رهبری ملتی را به دست بگیرد، و این مرد رضاخان بود. مردی که مسؤولیت نیروهای مسلح را بر عهده می گرفت. آیا شاه شعور اینرا داشت که بدین مرد اعتماد کند؟" [صفحات 177 و 178]

و بالاخره ضمن اشاره به این نکته که بعدها گفته شد کودتای رضاخان زیر نظر آیرون سایید انگلیسی انجام گرفته است می نویسد:

کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹

۲۱ فوریه ۱۹۲۱

شهود ایرانی کودتای سوم اسفند، بارها و بارها تاریخچه آن را باز گفته اند، لیکن امروز با گذشت زمان و انتشار اسناد و خاطرات سیاسی فرنگی ها و عمدتا نمایندگان امپریالیسم در ایران، اثبات حقایق آن رویداد ساده تر و غیر قابل انکارتر شده است.

محمد رضا در کتاب اولش – ماموریت برای وطن – در تلاش برای پنهان داشتن ریشه امپریالیستی کودتای سوم اسفند می نویسد:

"در مرداد ماه 1298 پدرم ندای وجدان خویش را پذیرفته و وسیله اخراج افسران روسی بریگاد قزاق را فراهم ساخت و خود فرماندهی آن را به عهده گرفت و دولت ایران بلافاصله اقدام پدرم را تایید و تصویب نمود" 1.

ببینیم این ندای وجدان پدر دیکتاتور سابق – رضا خان پالانی سوادکوهی 2 – از کجا سرچشمه گرفته بود.

با انتشار اسناد وزارت خارجه بریتانیا، دیگر کمتر حوادثی از این نوع می تواند زیر پرده باقی بماند. در یکی از مجلات این اسناد 3 به مکتباتی بر می خوریم در مورد دوره حساس پیش از کودتای سوم اسفند، که میان مقامات رسمی بریتانیا رد و بدل شده است و به وضوح تمام نشان می دهد که بیرون راندن افسران روسی تزاری از بریگاد قزاق ، جزئی از طرح و برنامه وزارت جنگ امپراطوری بریتانیا بود که می خواست در مقابل "هجوم سرخ" بلشویکی، در ایران، ارتش و افسران مورد اعتمادی در اختیار داشته باشد.

در صفحات 614 و 615 مجلد فوق الذکر یادداشت سری وزارت جنگ انگلستان به فرستاده ویژه آن کشور در بغداد – سر هالدین (Sir Haldane) مندرج است. از این سند مورخ 6 اکتبر 1920 به خوبی پیداست که اعزام ژنرال آیرون سایید (Ironside) به شمال ایران (قزوین) به منظور ترخیص افسران روسی بریگاد قزاق بوده است.

سند دیگری که در صفحه 653 همان مجلد آمده تلگراف سری سرپرسی کاکس نماینده انگلیس در ایران است که در تاریخ 13 مارس 1920 به لرد کرزن وزیر خارجه بریتانیا مخابره کرده و در آن تجدید سازمان نیروهای نظامی ایران و خلاص شدن از شر "افسران غیر قابل اعتماد روسی" مطرح شده است. این سند نشان می دهد "وجدانی" که به رضاخان برای تجدید سازمان بریگاد قزاق و اقدام به کودتای سوم اسفند "ندا" در داده چیزی جز کارگزاران نظامی و سیاسی امپریالیسم بریتانیا نبوده است: یعنی کسانی چون سرپرسی کاکس، ژنرال دیکسون، سرهنگ اسمایت، مستر نورمان، و مهمتر از همه آنها ژنرال آیرون سایید که برای "ماموریت چند ماهه" به ایران آمده بود.

در یک تلگراف سری دیگر (صفحه 653 همان مجلد) وزیر مختار بریتانیا در ایران مستر نورمان به تاریخ 17 دسامبر 1920 می نویسد که سید ضیاء الدین (همدست کودتائی رضا خان) و سردار معظم (تیمور تاش، وزیر دربار آینده) به نخست وزیر وقت

جناب آقای ستوده سردبیر گرامی نشریه روشنگر،

با تشکر از زحمات و تلاش های شجاعانه شما در جهت آگاهگری خواشمندم مطالبی در مورد رضا شاه و کودتایی که خانواده پهلوی را در ایران به قدرت رساند در نشریه وزین روشنگر به چاپ برسانید تا تاریکی های موجود در این مورد روشن گردد. بخصوص که آقای مشیری در یکی از برنامه های تلویزیونی خود مدتی قبل مطالبی در مورد میهن پرستی و خدمات رضا شاه بیان فرمودند که به نظر بنده با حقیقت منطبق نبود. چه بهتر که نظر شما و دیگران نیز در این مورد مطرح گردد تا تاریکی های تاریخ ما به نحو احس و هر چه بیشتر برای مردم ایران روشن گردد.

ارادتمند یکی از دوستانار روشنگر

دوست عزیز و گرامی ،

با تشکر از حسن نظر شما نسبت به روشنگر و به منظور پاسخ به خواست شما و دیگر خوانندگان روشنگر، مقاله مستند و محققانه ای را که در این مورد در شهریور سال در 1979 کتاب جمعه (سال اول- شماره 4) به سردبیری شادروان شاملو به چاپ رسیده بود، در معرض دید شما و دیگران قرار می دهیم. البته، بهتر این بود که می توانستیم گفتار آقای مشیری را نیز در کنار این نوشته به چاپ برسانیم تا مسئله از جهات مختلف مورد بازبینی قرار گیرد. بهرحال، چنانکه داوطلبی برای پیاده کردن ویدیوی آقای مشیری پیدا شده، با ما تماس بگیرید، با کمال میل مطالب مزبور را نیز در شماره بعدی به چاپ خواهیم رساند.

یک خانواده .

دو کودتا .

یک سرنوشت

خ. کیانوش

مبلغین و آرایشگران رژیم پهلوی همواره مخالفان خود را آماج حملات بی شرمانه قرار می دادند و با استفاده از همه دستگاههای تبلیغاتی که در اختیار داشتند در هر فرصتی می کوشیدند آنان را «عوامل خارجی» معرفی کنند. ما در این صفحات ، به مناسبت سالگرد کودتای شوم 28مرداد بار دیگر به تاریخچه کودتاهای سوم اسفند و 28 مرداد که مشاطه گران خانواده غارتگر پهلوی از آن به «رستاخیزملی» تعبیر می کردند نگاهی می کنیم. و منظور ما از این اقدام، بیشتر هشدار است به خوشبینان خواب آلود تا از دسایس امپریالیسم غافل نمانند. تبلیغات عوامفریبانه عواملی را که این بار حتی وحشت و نفرت خود را از ملیت و دموکراسی نیز پنهان نمی کنند با هوشیاری انقلابی پاسخ بگویند، از ایمان و اعتقاد چشم بسته به این و آن بپرهیزند، در مقابل هر قدرت غیر قابل کنترل و دور از نظارت مستقیم مردم بایستند و در آن به چشم سوء ظن بنگرند و هوشیار باشند که امپریالیسم رضاها و محمد رضاهاى بسیار در آستین دارد که چهره خود را زیر نقاب جمهوری نیز می توانند پنهان کنند!

یک خانواده . دو کودتا... ادامه از صفحه (۳)

عوام فریبانه خود، از جمله اعلام داشت که قرارداد 1919 را ملغی شده اعلام می دارد! – لیکن متن مذاکرات پنهانی سید ضیاء و مسترنورمان در 25 فوریه 1921 (چهار روز پس از کودتا) در تلگرافی که نورمان همان روز به لرد کرزن مخابره کرده منعکس است 11. سید در مذاکرات خود می گوید اقدامات ظاهری و از جمله لغو قرارداد، بخاطر پنهان نگهداشتن ماهیت ضد بلشویکی و آنگلوفیلی کودتاچیان انجام گرفته. – جالب توجه است که وینستون چرچیل (سرنگون کننده آتی رضاخان) که در آن زمان وزیر مستعمرات بریتانیا بود "مجدانه از این عقیده حمایت" می کرد که باید از کودتاچیان "با تمام قوا و از طریق ارسال اسلحه و مهمات و غیره حمایت شود" 12. – و اما در باره ماهیت "انقلاب" این کودتاچیان همین قدر کافی است عبارتی از گزارش مستر نورمان، به لرد کرزن را نقل کنیم:

"عناصری از طبقه فاسد کهن نیز از کودتا استقبال می کنند و آن را آخرین امید ایران برای نجات از شر بلشویسم می دانند" 13.

آیا لازم است برای دریافت حقیقت به اسناد دیگری نیز اشاره شود؟- روزنامه دیلی اکسپرس (آوریل 1973) چاپ لندن نیز طی مقاله ئی در باب یکی از جاسوسان انگلیسی در ایران (مستر ریپورتر) نوشته است "وی تاکید کرد که رضاخان را کارگزاران استعمار در ایران برای جانشینی قاجاریه برگزیدند". برحسب مقاله دیلی اکسپرس "ژنرال آبرون ساید فرمانده نظامی نیروهای بریتانیا در ایران، از لندن دستور گرفت شاهی را که سلطنت می کرد خلع کند و در امر یافتن شخص دیگری که بتواند به طرزی نمایان منویات ملی ایرانیان را انعکاس بدهد، مساعدت کند. ژنرال برای مشورت به مستر ریپورتر مراجعه کرد و او گفت تنها یک نفر را می شناسد ... و آن، رضاخان افسر ایرانی بریگاد قزاق است." 14

2 کودتای ۲۸ مرداد

(19 اوت ۱۹۵۳)

چنان که گفته شد، در آغاز جنگ بین المللی دوم، انگلیسی ها رضاخان را از تخت به زیر آوردند و پسرش را به جای او نشاندد. طی جنگ جهانی دوم نیز ایران توانست با استفاده از تضادهای بین امپریالیست ها از دموکراسی محدودی برخوردار شود. در این دوران نهضت ضد امپریالیستی در ایران رشد قابل ملاحظه ای کرد و با اوج گرفتن جنبش ملی کردن صنایع نفت تحت رهبری دکتر مصدق، منافع امپریالیسم انگلستان را نه تنها در ایران بلکه در سراسر خاورمیانه به مخاطره انداخت.

پیروزی های پی در پی مردم زحمتکش ایران، بویژه در سالهای 30 تا 32، امپریالیستهای غارتگر بریتانیایی و آمریکایی را که این یکی تازه تازہ در صدد کسب نفوذ بیشتری در خاورمیانه بر آمده بود، واداشت که به هر قیمتی شده است از سقوط خانواده پهلوی – حافظ اصلی منافع آنان در ایران- جلوگیری کنند و نگذارند نیروهای مترقی و انقلابی به قدرت برسند. کودتای 28 مرداد 32 نقطه اوج اقدامات امپریالیستی در جهت در هم شکستن نهضت انقلابی مردم زحمتکش ایران بود. حال ببینیم اصل این واقعه که بعدها آرایشگران سیاسی خانواده پهلوی آن را "رستاخیز توده ها" خوانند چه بود. نخست ببینیم خود محمد رضا در این باره چه گفته است:

« در 22 مرداد احکام انفصال مصدق را از زمام نخست وزیری و انتصاب سرلشکر زاهدی را به جای وی، امضاء کردم و ماموریت خیلی دقیق ابلاغ احکام را به سرهنگ نعمت الله نصیری فرمانده گارد شاهنشاهی محول نمودم ... زاهدی در آن موقع در نزدیکی های تهران بود ولی جز چند تن از دوستان نزدیکش کسی از محل اقامت وی که هر روز آن را عوض می کرد اطلاع نداشت.»

خواننده توجه دارد که محمدرضا حتی سالهای پس از کودتا و تسلط کامل بر اوضاع، جرات افشای محل اقامت زاهدی را نداشت، زیرا آن محل جایی جز زیرزمین سفارت آمریکا نبود!

"سرهنگ نصیری با کمک و راهنمایی واسطه های مختلف به سرلشکر زاهدی دسترسی یافته و فرمان مرا به وی ابلاغ نمود ... اکنون موقع آن بود که فرمان عزل به مصدق اعلام شود. ابتدا به دستور زاهدی، سرهنگ نصیری سه تن از مشاورین نزدیک مصدق را توقیف کرد که از آنها راجع به روشی که ممکن بود مصدق پیش بگیرد اطلاعاتی به دست آید ... در حدود ساعت 11 شب 25 مرداد سرهنگ نصیری به اتفاق دو تن از افسران خود از کاخ سعد آباد به سوی منزل حرکت کردند... نقشه قبلی زاهدی آن بود که به اصفهان رفته و لشکر آن ناحیه را برای پیشروی به تهران آماده کند و ترتیبی داده بود که لشکر کرمانشاه نیز که طرفدار من بود از آن نقطه به سمت تهران حرکت کند.. طبق نقشه ای که قبلا طرح شد قرار بر این شده بود که اگر مصدق به فرمان عزل خود اطاعت نکند و به نیروی نظامی متوسل شود من و همسر موقتاً(۴) از ایران خارج شویم.. برای اجرای این نقشه بین سعد آباد و کاخ سلطنتی رامسر ارتباط رادیویی برقرار کرده بودیم و هنگامی که سرهنگ نصیری توقیف شد خبر آن را راننده او به سعد آباد رسانده و از آنجا به کلاردشت مخابره گردید ولی به علت نامعلومی خبر آن دیر به من رسید . به خوبی به یاد دارم که دو شب متوالی خواب به چشم من راه نیافته بود. سحرگاهان از رادیوی طرفدار مصدق (15) شنیدم که نقشه من برای برانداختن وی عملی نشده.. قبل از سقوط مصدق و حزب توده دنیای آزاد از وضع بحرانی کشور من ابراز نگرانی فراوان می کرد. به همین جهت گاهی این سوال طرح می شود که آیا دولت های آمریکا و انگلیس در قیام تاریخی (۴) که در 28 مرداد رخ داد، و در براندختن مصدق، کمک مالی کرده اند یا خیر!.. هر چند من در حین انقلاب (۴) در خارج ایران بودم، ولی از جزئیات امور اطلاع داشتم و بعد از مراجعت به ایران نیز در جریان حوادث بودم و انکار نمی کنم که شاید به منظور پیشرفت هدف و این انقلاب ملی (!) وجوهی هم از طرف هموطنان من خرج شده باشد ولی هیچ دلیل و مدرک قطعی در این باره به دست نیامده است» (16)

جالب آن است که آمریکا و انگلیس تبدیل می شوند به «هموطنان شاه»! آنچه نقل کردیم خود اعتراف کاملی است بر «کودتا» بودن حوادث 28 مرداد، هر چند که شاه فراری کوشیده بود که از آن با کلمات انقلاب و قیام تاریخی و جز اینها نام ببرد. اما تاملین اسناد و مدارکی که محمد رضا پهلوی از خواننده پنهان می کند آن قدرها مشکل نیست:

قضیه دخالت آمریکایی ها در برانداختن حکومت ملی دکتر مصدق را دو نفر آمریکایی به سال 1954 یک سال پس از کودتا در مجله ساتردی ایونینگ پست فاش کردند. این دو که ظاهراً مقاله خود را با صلاححیدر سیا فاش کردند(گویا سازمان سیا می خواست برای گرفتن بوجه بیشتر، پیروزیهای خود را به رخ کنگره آمریکا بکشد) می نویسند:

«موفقیت دیگری که زیر نفوذ سیا بدست آمد واژگونی نخست وزیر پیرو دیکتاتور(!) ایران – مصدق – در تابستان 1953 بود که قدرت را به دوست این کشور (آمریکا) یعنی محمدرضاشاه بازگرداند.»

سپس در سال 1961 (1340 هجری) به هنگام بحران سیاسی که در ایران پیش آمد و تمایل حکومت کندی به اعمال فشار بر شاه در جهت قبول رفرم هایی که بعدها به آن «انقلاب سفید» نام دادند، سلسله مقالاتی در انتقاد هیئت حاکمه ایران در آمریکا منتشر شد که یکی از آنها نوشته فرد کوک (17) بود در مجله نیشن که از عملیات سیا در ایران پرده برداشت.

در این مقاله دو نکته روشن شده بود :

مبلغ مصرف شده از طرف سیا ، در کودتای 28

مرداد 19میلیون دلار بود.

برادران دالس dulles ، یکی وزیر خارجه آمریکا و دیگری رییس سازمان سیا – هر دو در شرکت نفت ایران و انگلیس ذینفع بودند لذا علاوه بر مسوولیت حکومتی در دستگاه امپریالیسم آمریکا که خواستار توسعه نفوذ خود در خاورمیانه و مقابله با گسترش یافتن چنان انقلابی بود در برانداختن دولت ملی دکتر مصدق منافع شخصی نیز داشتند.

به سال 1962 شخص دیگری به نام آندروتالی در کتاب تازه ای که در مورد سازمان سیا انتشار داد، (18) فشرده عملیات سیا را در ایران به شرح زیر تایید کرد:

«آلن دالس – رییس سازمان سیا – در 10 اوت 1953 ، ظاهراً برای گذراندن تعطیلات به کوههای آلپ واقع در سوئیس رفت. هندرسن – سفیر آمریکا در ایران- نیز خود را بدانجا رسانید. و اشرف خواهر شاه نیز بدانها پیوست. برنامه کودتا که قبلاً طرح شده بود می بایست از آن محل رهبری می شد.»

تالی سپس می آفزاید که شوارتسکف – ژنرال آمریکایی که در دوران جنگ جهانی دوم ژاندرمری ایران را تجدید سازمان داده بود و اکنون برای سیا کار می کرد و به دستور آن سازمان برای کمک در انجام کودتا به ایران بازگشته بود به دقت بر خرج بیش از ده میلیون (19میلیون) دلار بوجه کودتا نظارت می کرد.»

این نکات در کتاب دیگری به زبان فرانسه که یکی از پرآوازه ترین روزنامه نگاران مترقی فرانسه نوشته است نیز مورد تایید قرار گرفته (19) با این وجود جامع ترین شرح کودتا را دو نویسنده آمریکایی در کتاب خود موسوم به دولت نامرئی (20)باز گفته اند:

«بدون هیچ تردیدی ، کودتایی که مصدق را واژگون کرد و شاه را به تخت سلطنت بازآورد توسط سیا سازماندهی و رهبری می شد. ولی نادرند آمریکاییانی که بدانند چنان کودتایی به رهبری یکی از کارگزاران سیا انجام پذیرفت که نوه پرزیدنت روزلت است!»

وایز و راس می نویسند که این کارگزار سیا – کیم روزولتKim roosevelt- به خاطر همین کودتایی که در ایران انجام داده در محافل سیا به آقای ایران معروف است. آنان همچنین تصریح می کنند که سرلشکر فضل الله زاهدی را سیا بود که به جانشینی دکتر مصدق برگزید. و خاطرات فیتز روی مک لین Fitzroy macleane (افسر سابق امپراطوری و نماینده مجلس عوام انگلستان از حزب محافظه کار) تایید می کند و می گوید زاهدی، برگزیده سیا در ایران، در زمره هواداران آلمان هیتلری بود که طی جنگ جهانی دوم به عنوان سردسته گروه افسران ارتش ایران که با سازمان جاسوسی آلمان نازی در تماس بودند دستگیر گردید. (جالب توجه است که برخی از افسران ارشد ارتش و شخصیتهای سیاسی که در آن زمان به جرم همکاری با آلمان نازی از طرف نیروهای متفقین دستگیر شدند در کودتای 28 مرداد با سرلشکر زاهدی همکاری نزدیک داشتند) (21)

نویسندگان کتاب پس از اشاره به نگرانی روزافزون رهبران «دنیای آزاد» از سرسختی مصدق و «خطر کمونیسم» در ایران ادامه می دهند:

«در چنین شرایطی بود که سیا و کیم روزولت اقدام برانداختن حکومت مصدق کردند و زاهدی را به جای وی نشاندد ... دولتهای آمریکا و بریتانیا با هم به این نتیجه رسیده بودند که مصدق باید سقوط کند» ارزیابی سیا این بود که اقدام به برانداختن مصدق با موفقیت روبرو خواهد شد زیرا شرایط مساعد است و در چنین برخوردی مردم ایران نسبت به شاه وفادار خواهند ماند. وظیفه اجرای طرح به کیم روزولت واگذار شد که در آن زمان عامل تراز اول سیا در خاورمیانه بود.

وی به طریق قانونی وارد خاک ایران شد با

ادامه در صفحه (۵)



ناپدید شدن مسعود مجیری در ترکیه

آقای مسعود مجیری اوایل ماه اردیبهشت امسال 2.2.1378- در ترکیه و در شهر وان پس از خارج شدن از منزل ناپدید و تا کنون دیگر خبری از وی به دست نیامده است.

پلیس ترکیه اظهار داشته که در ناپدید شدن ایشان دستی نداشته و اطلاعی ندارد.

دفتر سازمان ملل در شهر وان گفته که پلیس به هیچ وجهی پاسخی به این سازمان نداده است.

در اولین روزهای ناپدید شدن وی شایعاتی مبنی بر بستری بودن وی در بیمارستانی در انکارا پیچیده بود.

سفارت کانادا که پرونده وی را به عنوان پناهنده سیاسی پذیرفته بود نیز از این موضوع اظهار بی اطلاعی کرده است.

لازم به ذکر است که در اوایل فروردین امسال خروج ایشان از ترکیه به مقصد کانادا از سوی پلیس ترک با ممانعت روبرو شده بود.

وی سردبیر چند نشریه دانشجویی در ایران بود. کتابهای روشنگرانه ای را که در ایران اجازه چاپ نداشتند را به چاپ رسانده بود. و اشعاری سیاسی با مضمون اجتماعی نیز میسرود. یکی از اشعار وی بنام دختران میهن قبلاً در روشنگر به چاپ رسیده بود.

■ ■ ■

اعلان خطر دستگیری یک فعال داخلی

سلام کسرانی هستم . یک فعال سیاسی. سی روز است تلفن همراه من مسدود است و مسؤولان مخابراتی جواب درست نمیدهند. احتمالاً موضوع فعالیت سیاسی من است. من در خطر هستم. لطفاً موضوع جهت پوشش خبر در سایت و رسانه دیداری و شنیداری درج گردد. اگر با من میخواید تماس بگیرید با تهران 77357601 تماس بگیرید یا با mkasrani@gmail.com تماس بگیرید.

روشنگر این اعلان را که از داخل ایران برای آن رسیده، نه تنها وظیفه خود می داند که آنرا بعنوان یک وظیفه انسانی و سیاسی درج نماید، بلکه و بخصوص از این نظر نیز برای اینکار ارج قائل است که فعالان سیاسی در داخل بهنگام مواجهه با خطر بجای گریختن از برابر آن و مثلاً مخفی شدن، علناً در برابر آن می ایستند، به دیگران اعلان می کنند تا به این طریق از حمایت مردم برای خود پوشش و ابزار حمایتی بسازند و به رژیم نشان بدهند که نمیتوان بدون سروصدا، با یکی دو مامور، کسی را دستگیر و روانه زندان کند. روزی که رژیم بداند که دستگیری این یا آن بدون آبروریزی و عکس العمل میسر نیست، آنوقت ادامه راحت آن برای او دشوار خواهد شد. یادمان باشد که حکومت ها عمدتاً نه با بکار بردن خود زور، بلکه با نشان دادن و ایجار ترس از بکار بردن آن است که بر دیگران حکومت می کنند. روزی که این ترس فروبریزد، اسلحه زور و خود آن نیز بی اثر می شود. این نوع مواجهه با دشمن بخصوص برای ساکنین خارج از کشور که با وجود آسوده بودن از خطر، باز هم در کارهای خود هزار و یک جور محافظه کاری و مخفی گرایی به خرج می دهند، باید عبرت آمیز باشد. این نیز یکی ار دلایلی بود که مشوق ما در درج این اعلان در روشنگر شد. ■

روشنگر

یک خانواده . دو کودتا... ادامه از صفحه (۴)

اتومبیل از مرز گذشت و خود را به تهران رساند و پنهان شد. او مجبور بود از اذهان نپنهان شود زیرا قبلا به ایران سفر کرده بود و چهره اش را می شناختند. روزولت که مرتبا ستاد عملیاتی اش را تغییر می داد تا از ماموران مصدق یک گام جلوتر باشد، خارج از حمایت سفارت آمریکا عمل می کرد(۴) وی از مساعدت پنج آمریکایی از انجمله برخی از ماموران سیا مقیم سفارت آمریکا (در تهران) برخوردار بود. و از آن گذشته چند کارگزار بومی و از جمله دو سرجاسوس ایرانی در اختیارش بودند. این دو تن از طریق واسطه با او تماس می گرفتند ولی طی دو روز پر هرج و مرج (پس از شکست کودتای 28 مرداد) روزولت تماس با این دو را از دست داد.... در نخستین ساعات صبح روز 19 اوت (28 مرداد) روزولت از پناهگاهش به کارگزاران ایرانی خود دستور داد هرکسی را که می توانند به خیابانها بریزانند. آنان به باشگاههای ورزشی رفتند و معجون قاراشمیشی از وزنه برداران و کشتی گیران و ژیمناستها را گرد آوردند. این جماعت عجیب و غریب با فریادهای «جاوید شاه» بازارها را طی کردند. جمعیت به سرعت افزایش یافت تا آنکه حوالی ظهر آشکار گردید جریان بر علیه مصدق چرخیده است و هیچ چیز نمی تواند جلودار آن باشد. زاهدی از پناهگاه خود بیرون آمد و عملیات را در دست گرفت»

نویسندگان کتاب می نویسند که اگرچه دولت ایالات متحده هرگز رسما به نقش سیا در کودتا اعتراف نکرده به نحوی از انحاء شایعات مربوطه را مورد تأیید قرار داده است. و سخنانی را که دالس پس از کناره جویی از ریاست سیا در یک مصاحبه تلویزیونی بر زبان آورده بود شاهد می آورند:

«در یک مصاحبه تلوزیونی شبکه CBS، در 1962 از او سوال شد آیا صحت دارد که افراد سیا میلیونها دلار به مصرف استخدام افرادی رسانند تا از طریق شورشهای خیابانی و اقدامات دیگر مصدق را ساقط کنند ؟ دالس جواب داد بله ، اما این ادعا که ما دلارهای فراوانی بدین منظور مصرف کرده ایم صحت ندارد!»

وایز و راس آنگاه به این سطور از کتاب خود دالس اشاره می کنند که نوشته است:

«مصدق در ایران و آریز در گوآتمالا از طریق فرایند قانونی به قدرت رسیدند، نه مانند چکسلواکی از طریق کودتای کمونیستی. هیچ یک از این دو در بنو کار آشکار نکردند که می خواهند حکومت کمونیستی بر سر کار بیاورند. و هنگامی که مقصود پنهانی آنها آشکار شد، عناصر ضد کمونیست وفادار در این دو کشور از خارج مورد مساعدت قرار گرفتنددر هر دومورد به طرزی پیروزمندانه با خطر مقابله شد.» (23)

از میان عناصر هیات حاکمه ایران هم عناصر چندی اطلاق کودتا را بر آنچه شاه فراری «قیام ملی» خوانده است پذیرفته اند، منتها کوشیده اند آنرا موجه جلوه دهند. مثلا سرلشکر حسن ارفع در کتابش (24) اعتراف می کند که در 28 مرداد کودتا شکل گرفته است ولی بی درنگ اضافه می کند که همکاران مصدق، فاطمی ، سنجابی و زیرک زاده او را راضی کرده بودند که خدابنده را هم از حزب توده در شورای سلطنتی که قرار بود راه را برای اعلام حکومت جمهوری هموار کند به عضویت بپذیرد. معذالک شاید بتوان گفت که گذشته از نویسندگان کتاب دولت نامرئی، هیچکس بهتر از سرآنتونی ایدن وزیر خارجه و نخست وزیر اسبق انگلستان که به هنگام کودتا وزیر امور خارجه آن کشور بود – حق مطلب را ادا نکرده است . ایدن در خاطراتش (25) می نویسد:

«از اینکه سرانجام (انگلیسیها و دولت آیزنهاور – آمریکا) توانسته بودیم به توافق نزدیک شویم بسیار

خشنود شدم . مطمئنا وضع در ایران بسیار وخیم بود.... من معتقد بودم بهتر است به جای آنکه سعی کنیم مصدق را بخریم بکشیم که جانشینی برای او پیدا کنیم و بالاخره در آخرین مذاکراتی که به عمل آوردیم توانستیم بر سر جانشین مصدق به توافق برسیم.... شب بعد (از رفراندوم) یک کودتای درباری درصدد برآمد ژنرال زاهدی را بر مسند نخست وزیری بنشانند اما برنامه ریزی بد و بی دقت باعث شکست آن شد و شاه را وا داشت که به بغداد بگریزد خبر سقوط مصدق از مسند قدرت هنگامی به من رسید که دوران نقاهتی را طی می کردم ... آن شب را توانستم با خیال راحت بخوابم!» دالس ارشد- وزیر خارجه آمریکا- نیز امر کودتا و دخالت امپریالیسم آمریکا را در بازگرداندن شاه فراری به تخت سلطنت تأیید کرده است. وی به نویسنده کتابی درباره زندگی سیاسی خودش (26) می گوید:

«سیاست خارجی ما در عمل به یک سلسله موفقیت نائل آمده است ما توانستیم دولت دیم diem را در ویتنام به یک دولت ثابت بدل کنیم. در ایران هم، هنگامی که وضع آن یکسره نومید کننده شده بود دست به اقدام زدیم و به آن کشور ثبات اعطا کردیم.»

پیش از پایان دادن به این گواهی ها شایسته است نکته جالب دیگری را نیز عنوان کنیم:

ویلیام وان در خاطرات خود به نام ماموریت برای صلح (27) دو نکته را درباره کودتای 28 مرداد متذکر می شود. نخست اینکه سرهنگ نصیری، افسر گارد سلطنتی به کمک دو تانک «کوشش مسالمت آمیزی» برای اجرای فرمان شاه به کار برد و دیگر اینکه اردشیر زاهدی که ظاهرا یکی از رابطین سیا (28) با کیم روزولت بوده است. فرمان شاه را در اداره اصل چهار آمریکایی ها فتوکی کرده به فرماندهان نظامی مملکت رسانده بود تا همکاری آنها را جلب کند.

زنده یاد دکتر مصدق در دادگاه گفت:

«یک ساعت بعد از نصف شب یکشنبه 25 مرداد دست خط اعلیحضرت را آوردند... بعد دست خط را مورد مطالعه قرار دادم دیدم اصالت ندارد یعنی امضایی از اعلیحضرت گرفته اند و تاریخی که 22 مرداد باشد اعلیحضرت گذاشته اند....سه سطر اول خیلی به هم نزدیک است . سطر چهارم گشادتر نوشته شد ه و چون جا نداشت، نیم سطر آخر را به هم نزدیک نوشته اند.»(29)

و این بدان معنی است که عوامل سیا از او نامه سفید مهر گرفته بوده اند! یادداشتها را با نقل بخشی از مقاله ای که روزنامه بورژوا لیبرال لوموند پس از درگذشت دکتر مصدق نوشت خاتمه می دهیم:

«وقایع به سرعت جریان می یافت... شاه حکم عزل مصدق را صادر کرد و سپهبد زاهدی را به جای او برگزید لیکن در مقابل عدم تمکین مصدق کشور را ترک گفت و به ایتالیا پناه برد. پیروزی مصدق نزدیک به نظر می رسید و حتی عده ای صحبت از جمهوری می کردند اما وضع به سرعت تغییر کرد در مدت دو روزی که به 19 اوت (28 مراد) مانده بود یک محله کامل تهران- ناحیه جیب برها و دیگر تهیهکاران حرفه ای کيفر ندیده – بسیج شده بود. اردویی که با پولهای فراوان سرهنگ شوارتسکف عضو سیا اجیر شده بودند به همراهی بخشی از نظامیان به سرکردگی زاهدی به طرف عمارات دولتی به حرکت درآمد و رادیو را در اختیار گرفت. کسانی که روز 19 اوت را به چشم خود دیده اند در ذهن خویش از آن خاطره ای مشمژکننده دارند. روز 19 اوت فقط روز سقوط مصدق و گلوله باران کردن او در خانه اش نبود. این روز، همچنین سرآغاز یک دوره آدمکشی و غارت بود.» (30)

بیست و پنج سال بعد، به همت مردم زحمتکش ایران، پس از رنجها و مرارتهای فراوان بسیار و مبارزات قهر آمیز و مسالمت آمیز، پس از فداکاریهای بی

شمار، سرانجام کار بدانجا رسید که محمدرضا یک بار دیگر ایران را بگذارد و بگریزد. امپریالیسم آمریکا از او دست شست و سلطنت ملغی شد. اما آیا این بدان معنی است که ایالات متحده به مثابه سرکرده غارتگران بین المللی با دست شستن از محمدرضا پسر رضاخان پالانی منتخب ژنرال آبرون سایید انگلیسی از ایران نیز دست شسته و از منافع عظیم خود در این سرزمین چشم پوشیده است؟ مسلما چنین نیست و بی گمان شب و روز در تلاش تب آلودی در پی آن است که همچون روز سیاه 28 مرداد به کمک عمال ایرانی و خارجی سیا آب رفته را به جوی بازگردانند.

در این برهه تاریخی تنها هوشمندی انقلابی و عبرت آموزی از گذشته تلخ است که می تواند انقلابیون آگاه ایران را به پیشگیری از 28 مرداد دیگری یاری دهد.

خ.کیانوش

ماموریت برای وطنم کتابهای جیبی 1350 – صفحه 45

لقب اصلی رضاخان، پالانی سوادکوهی بود وی در تمهید مقدمات سلطنت خود، محمود پهلوی را (که بعدها محمود محمود شد) واداشت تا از نام و نام خانوادگی خود به سود او صرف نظر کند.

Document on British Foreign Policy' 1919 – 39 first series V.13 jan. -1920 March 1921 HM Stationary office London PP 429-747

آقای پیتر اوری P.Every «ایرانشناس» انگلیسی، در کتاب خود به نام ایران معاصر Modern Iran به خوبی ثابت می کند که مورخی استعماری است، و ستایش او از رضاخان و سیدضیاء از یک سو و عناد آشکارش با دکتر مصدق ماهیت او را عریا ن می کند. تاریخی که او می نویسد مرجعی ندارد. وی ترجیح می دهد که بسیاری از اسناد وزارت خارجه کشورش را نادیده بگیرد- نگاه کنید کنید به فصول 14،15 و 16 کتاب او.

آثار سلطانزاده، جلد چهارم «اسناد تاریخی جنبش کارگری و سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران» صفحه 29.

Ironside, Ed, High Road To command, The Diaries Of Major General Sir Edmond Ironside, Leo Cooper, London, 1972

این متن سانسور شده است. لیکن مطلب سانسور نشده آن قبلا در کتاب زیر آمده:

ULAM, The Anglo-Soviet Trade Agreement – Princeton, 1972 .

ایران معاصر، اوری همان مجموعه اسناد، صفحه 705 همان مجموعه اسناد، 712 10- همان مجموعه اسناد، 729 – باید افزود که بنا به اظهار ژنرال آبرون ساید، مستر نورمان کاملا در جریان قرار داشته است. وی در صفحه 166 خاطرات خویش می نویسد «مستر نورمان را در جریان ملاقاتهایی که با رضاخان می کردم می گذاشتم». پس اگر مستر نورمان گزارش این ملاقاتها و مذاکرات را برای کرزن نفرستاده دلیل عدم اطلاع او نیست.

همان مجموعه اسناد، صفحه 731 و 732 _ ترجمه این تلگراف را به همین مناسبت در بخش «اسناد تاریخی »آورده ایم. همان مجموعه اسناد، صفحه 741. تلگراف مورخ سوم مارس 1921 _ همان مجموعه اسناد، صفحه 736.

نگاه کنید به مجله دنیا، سال 14 شماره 1 صفحه 32. البته منظور «رادیو تهران» است! ماموریت برای وطنم، صفحات 126 تا 128 و

133 و 136 Fred Cook, "The CIA", The nation, June 24,1961, pp 549-50 Andrew Tully, The CIA, The inside Story, Crest Books, New York, 2962, pp 77-84

L'Empirs Americain Edition B. Gras-set, Paris,1968, pp.313-26

برای ترجمه فارسی بخش ایران این کتاب نگاه کنید به مقدمه کتاب نطقهای دکتر مصدق در مجلس شانزدهم جلد اول، دفتر دوم، انتشارات مصدق (4) 1348

David Wise And T.B Ross, invisible Government, Jonathan Cape, London, 1964 pp 110-14

در مورد نام این افسران نگاه کنید به آرشیو دیپلماتیک وزارت خارجه بریتانیا، سند شماره E5429/38/34 مورخ اوت 1943 سر ریدر بولارد Sir Bullard به وزرات خارجه بریتانیا. برخی از افسران ارشد همکار آلمان نازی که توسط متفقین دستگیر شدند به شرح زیرند:

صلاح نظام کوپال، پورزند، نادر باتمانقلیچ، منوچهری، افسطی، احمد اخگر، حسن بقایی، حسین مهین، زنده دل، ابطحی، والی انصاری، سرگرد انصاری، بهرامی، حبیب الله همایون، محمد دولو، جهانبگلو، آق اولی، در گزارش 24 سپتامبر همان سال شماره E6090/38/34 نام محسن خان دیبا نیز به عنوان همکار آلمان نازی داده شده است.

The Camels Must Go Faber and Faber, London, 1961,

نیز همکاری زاهدی را با نازی ها تأیید می کند در سند دیگری از بایگانی دولتی بریتانیا به جز نام سپهبد زاهدی به نامهای افراد زیر نیز بر می خوریم که با آلمانها همکاری داشتند: کوپال، اقبال، آیت الله کاشانی، سرهنگ مهین، دانش نوبخت، پورزند، سجادی- نگاه کنید به تلگرام سر ریدر بولارد شماره 900 مورخ 15 اوت 1943، شماره بایگانی F.o.371/35074 ص42. در ایران پس از ملاقات با زاهدی در اصفهان نوشت «درصد بزرگی از ارتش ایران با یک شاره ما(آلمان نازی) آماده قیام است، در دیداری که داشتیم من چنین برداشت کردم که زاهدی تنها از جانب خود سخن نمی گفت بلکه مقامات بالاتری پشت او ایستاده اند، احتمالا وزیر جنگ و حتی شاه جدید(محمدرضا)»

مقصود نویسندگان کتاب همان چاقوکشان حرفه ئی و باجگیران و اوباش و دار و دسته شعیان جعفری معروف به بی مخ است که از حامیان معروف خانواده پهلوی بود

23-Allen Dulles, The Craft Of Intelligence- Harper & Row, New York, 1963, P, 224

24- ما این قول را از کتاب زیر گرفته ایم که اگرچه نویسنده اش از هواداران سرسخت رژیم شاه بود، بر خلاف ریچارد کاتم- نویسنده لیبرال آمریکایی

R. Cottam: NATIONALISM IN IRAN pittisburg, 1964

و بر خلاف پیترآوری سابق الذکر، قضیه را مفصلا طرح و تأیید می کند. مشخصات کتاب چنین است:

M.K Sheehan: The IMPACT of U.S. Interests & policies 1941-1945 – New York, 1964, pp, 61-65

کاتم که از مخالفان رژیم شاه بود با این که امر کودتا را قبول دارد به دخالت آمریکا در این امر معترف نیست. اوری اصولا کودتا را مورد بحث قرار نمی دهد. «عینیت گرای» این «عالم» انگلیسی نباید برای ما موجب شگفتی شود.

25. Sir Anthony Eden, Full Cir-

یک خانواده. دو کودتا ... ادامه از صفحه(۵)

cle, Memoirs, Cassel, London,

1960, pp 213-14

26. pp144-4526, Andrew Berding, Dulles on Diplomacy, Van Norstad Co. Inc. Princeton N.J, 1965

27.William Warne, Mission for Peace, Merill Co. INC. N.Y. 1965, pp.243

28- رامش سنگوی نویسنده زرخرید شاه و نویسنده بیوگرافی رسمی او که هدفی جز به لجن کشیدن مخالفان حکومت ترور و اختناق و تزئین چهره خونین رژیم سلطنتی ایران ندارد و سراسر آن مملو است از بهتان و افترا و جعل تاریخ، آری حتی چنین نویسنده ای هم نمی تواند درباره کودتای 28 مرداد خاموش بماند و با کمال شرمندگی می نویسد: «این که سیا طی این روزهای محتوم کارهایی انجام داد تکذیب نمی شود.» صفحه 210 کتاب او

Ramesh sanghvi Aryamehr, The Shah Of iran, Inransorient, London, 1968

29- از کتاب دادگاه تاریخی محاکمه دکتر مصدق، انتشارات روشنفکر، تهران، 1333 صفحات 2و 29 30 . لوموند 7 مارس 1967 (ترجمه فارسی از ایران آزاد، شماره 46، سال پنجم)

اسناد تاریخی

سند رابطه سید ضیاء الدین با انگلیسی ها

در سوم اسفند 1299 کودتایی در ایران صورت گرفت که منشاء تاسیس سلسله پهلوی شد. طرح این کودتا را که سید ضیاء الدین و رضاخان به اجرا گذاشتند، وزارت مستعمرات(هند) و وزارت جنگ بریتانیا ریختند و ژنرال آبرون ساید (IRONSIDE) فرمانده نیروهای بریتانیا در شمال ایران هم مسئول نظارت بر اجرای طرح شد. در سند زیر، که از بایگانی وزارت خارجه بریتانیا در تهران استخراج شده، مستر نورمن وزیر مختار بریتانیادر تهران (1920)، در گزارشی که برای دولت متبوع خود می فرستد در واقع سیاستی را خلاصه می کند که سید ضیاء الدین و سلسله پهلوی در چند دهه بعد به اجرا گذاشتند.

در مورد انتخاب رضاخان به عنوان مجری نظامی کودتا، نگاه کنید به مقاله یک خانواده، دو کودتا، یک سرنوشت.

مستر نورمن (تهران) به ارل کرزن (ساعت یازده و ربع شب 25 فوریه دریافت شد) شماره 125 تلگرافی (E 2605/2/34)

تهران – 25 فوریه 1921، ساعت یازده و نیم دقیقه صبح خیلی فوری به پیشنهاد سید ضیاء الدین، (احمد) شاه با صدور اعلامیه ای عملا کودتا را به خود نسبت داده و گفته است سید ضیاء الدین را با اختیارات تام به نخست وزیری گماشته تا به بحران مداوم کابینه و بی تصمیمی های اداری پایان دهد (خیلی خیلی محرمانه)

سید (ضیاء الدین) اظهارات محرمانه زیر را درباره سیاست خود با من در میان گذاشت است:

او قصد دارد حتی المقدور از انتصاب وزیران اجتناب کند و وزارت خانه ها را در دست معاونان دائمی آنها باقی بگذارد.

قرارداد ایران و انگلیس (1919) باید رسماً مردود شناخته شود. بدون اعلام رسمی الغای این قرارداد دولت نمی تواند به کار پردازد. طرد این قرارداد همراه با اعلامیه ای خواهدبود مبنی بر اینکه چنین گامی به معنی خصومت بریتانیای کبیر نیست، و دولت جدید فی الفور تلاش خواهد کرد حسن نیت بریتانیا را جلب کند، که شرطی اساسی برای (ارائه) حیات ایران است.

اقدامات فوری در جهت انتصاب افسران و مستشاران بریتانیایی به مناصب نظامی ، مالی و اداری بر

اساس قراردادهای فردی صورت خواهد گرفت بی آن کمترین نشانی مبنی بر وجود قرارداد بین دو دولت وجود داشته باشد(کوشش خواهد شد) حداقل توجه به فعالیت این افراد جلب شود.

رسماً اعلام خواهد شد که نظر دولت ایران بر این است که از کشورهای «گونگون» اروپایی به ایران مستشار آورده شود. تعداد محدودی مستشار فرانسوی، آمریکایی و حتی بعدها روس، دعوت خواهند کرد تا در وزارتخانه های کم اهمیت خدمت کنند. نظر بر این است که حتی المقدور با دولتهای خارجی دیگر از در آشتی درآیند و دود در چشم بلشویک ها و ناراضی های بومی کنند. در عین حال دو بخش مهم دولت را در دست بریتانیایی ها قرار دهند. قرار است یک ارتش 5هزار نفری در قزوین تشکیل شود و از سرهنگ آلدستون (Huddleston) خواسته شد که فرماندهی این ارتش را به عهده گیرد. این ارتش جانشین قوای ما در جبهه (جنگ) با بلشویک خواهد شد.

به رئیس سوئدی پلیس دستور داده شده است که بر تعداد نفراش بیفزاید و یک نیروی پانصد نفری دیگر را سازمان دهد، در ظاهر این برای محافظت از سفارتهای خارجی خواهد بود، اما در واقع هدف از آن نظارت بر فرستاده شوروی پس از ورود، و بطور کلی نظارت بر فعالیت بلشویک ها خواهد بود.

به افسر فرمانده ژاندارمری دستور داده شد که افسران ناراضی و بی لیاقت را برکنار کرده، افسران لایق تری را به جای آنها بگمارد و در کل نیروی خود را سر و سامان دهد.

دولت جدید مایل است نظارت بر پلیس جنوب(SPR) را با [حفظ]قدرت کنونی شان اما با مخارج کمتر و با حداقل افسران انگلیسی، مثلاً ده تن به دست گیرد.

سید سخت مشتاق است که افسران انگلیسی هنوز هم چند ماهی در قزوین بمانند تا قوای جدیدی که به سرعت به کمک افسران انگلیسی تربیت می شوند بتوانند جای آنها را بگیرند او تاکید می کند که تمام آینده ایران و [نیز حضور] بریتانیای کبیر در ایران بسته به این است که به دولت جدید چند ماهی فرصت داده شود تا به اقدامات دفاعی لازمی پردازد که زمامداران قبلی به نحو جنایت آمیزی آن را نادیده گرفتند. او در این مقطع سرنوشت ساز که در طی آن بسیار کوشش می شود که نظمی به اوضاع داده شود به اهمیت رفتار دلسوزانه با ایران [ایران سید ضیاء] تاکید می ورزد.

دولت جدید امیدوار است که از زندانیان ثروتمندتر بعضاً از بابت مالیاتهای معوق مبالغ زیادی اخذ کند، و بدین طریق مخارج اولین اقدامات نظامی و اداری خود را تأمین کند. دولت امیدوار است پس از آن که دولت فخیمه بریتانیا به صمیمیت و انجام پذیری این اقدامات ایمان آورد، تسهیلات [لازم] را برای اعطای کمک مالی فراهم خواهد آورد.

سید ضیاءالدین گفت: به منظور پرهیز از دشمنی کنونی دولت روسیه شوروی، نهایت اهمیت دارد که سرشت انگلوویل(ضد بلشویکی) این دولت جدید حتی المقدور در حال حاضر پنهان بماند.

در خاتمه او گفت که اگر بریتانیای کبیر مایل است موقعیت خود را در ایران حفظ کند، باید ظاهر را فدای باطن کند، در پس پرده بماند، و به [دولت] ایران به نحوی موثر، اما به دور از تظاهر کمک کند. او اطمینان داد که این سیاست سرانجام تمام امتیازاتی را که بریتانیا انتظار داشت که از طریق یک قرارداد غیر عملی [قرارداد 1919] به دست آورد برای او تأمین خواهد کرد.

(به هند، بغداد و فرمانده کل قوا، شماره 58 هم تلگراف شد)

سندی درباره روزنامه «پیکار»

ادعائانه ما بر ضد رضاخان پهلوی

آنچه که ما در مقابل محکمه اظهار خواهیم داشت در



چهارم آوریل محاکمه پیکار، در محکمه برلین شروع خواهد شد.

قزاقباشی موسوم به رضاشاه که امروزه درایران حکومت نموده و دست خون آلودش گریبان ملت زحمت کش ایران را می فشارد کوشش دارد که جنگال خود را به خارج ایران هم دراز نموده، نغمه آزادی را که از حلقوم انقلاب ایران از خارج بلند است خفه نماید. این شخص که در معامله با مردم ایران جز سر نیزه و سیاه چال وسیله دیگری نمی شناسد، این جبار در خارج ایران به محکمه عدلیه متوسل شده است. مثل اینکه کسی از عملیات ایشان خبر ندارد که آنها را در مقابل محکمه عدلیه فاش نماید یا آن که جنایات قزاقباشی زیر هفت پرده پنهان مانده نمی توان آنها را آشکار نمود. کدام خیانتی هست که این شخص در عرض چند سال بساط خود در ایران مرتکب نشده است؟ کدام گوشه ایران است که دست ظلم و تعدی این قزاق به آنجا نرسیده است؟ با این حال مدعی است که جراند انقلابی نسبت به او توهین نموده اند. تیمورتاش و داور که علمدار فجایع رضاخان هستند ادعا دارند که رضاشاه پهلوی هیچ وقت به اموال مردم ایران دست درازی نکرده، ظلم نکرده، قتل و چپاول نکرده، و به هیچ موری آزاری نرسانیده است. رجال پهلوی همگی د راین عصمت و طهارت شان از لوث هرگونه رشوه گیری و وطن فروشی و اختلاس و آدم کشی پاک و مبر هستند. حالا ببینیم حقیقت مساله از همین قرار است یا نه؟

ما از آقای رضاخان پهلوی سوال می کنیم اگر ایشان دست درازی به اموال ملت ایران نکرده، چگونه در عرض 10 سال ریاست و زمامداری خود میلیونها وجه نقد در بانکهای خارجی اندوخته و به اندازه نصف ایران املاک و مستغلات برای خود تهیه نموده اند؟

املاک مازنداران در بانک استقراضی روس رهن بود: بعد از واگذاری بانک مزبور از طرف دولت شوروی به ایران، وزارت مالیه این املاک را ضبط و اداره نمود. چگونه املاک مذکور که مال مسلم ملت ایران است جزو املاک رضاخان در آمده و به نام املاک همایونی در جراید اعلان آن درج شد؟

آیا این امر دروغ است که کلیتاً رضاخان تمام املاک عمده و پرمفعت تجار و اعیان خود را به زور اخذ و یا «خریده» و اموال صاحب منصبان بزرگ و امرای [قشون] خود را که از ملت چپاول کرده اند تصرف نموده است و هرکس نداده حبس و از کار معزول شده، آیا چراغعلی خان پسر عموی محبوب خود را رضاخان به واسطه امتناع او از وصیت کردن دارایی خویش به ولیعهد با ضربات لگد هلاک نکرد و بعد از مرگ او دارایی او را به نوشته[؟] ضبط نمود؟

آقای رضاخان ما شما را قاتل انقلابیون گیلان(2) و آزادی خواهان خراسان (3) و سربازهای سلماس (2) ، گرداننده سرکندل محمد تقی خان و کوچک خان در شهر ها، بلاد زارعین قشقایی و کرد و بلوچ، قاتل واعظ قزوینی (3)، قاتل میرزاده عشقی ، جلاذ حجازی کارگر مطبعه تهران و و و می دانیم. آیا شما منکر صحت این وقایع هستید؟

آقای رضاخان ما شما را متهم می کنیم که تاج و تخت خود را از دست انگلیسی ها گرفته و در یک رشته از عملیات و سیاست داخلی و خارجی خود، اطاعت خود را به امپریالیسم انگلیس ثابت نمودید. ما مدعی هستیم که شما به پشت هم اندازی و جعل تلگرافات از طرف اهالی تبریز و اصفهان و ... به زور سرنیزه قزاقان خود و ترور و بالاخره با تطمیع، اعضای مجلس «موسسان» ساختگی را مجبور کردید شما را به «شاهی» انتخاب کنند. آری سلطنت شما غیر قانونی و غیر مشروع بوده و ملت ایران طالب جمهوری بوده نه سلطنت.

شما و نوکر شما تیمورتاش که دم از استقلال ایران می زنید تا کنون یک قدم عملی برای لغو امتیاز خانه خراب کن نفت جنوب، برای قطع دست

ادامه در صفحه (۲)



غارت ثروت های عمومی

توسط ارازل اسلامی

افشاگری های یک مقام قضائی علیه روحانیون مشهور حکومتی

• رفتند سراغ ساپورت مالی که بله کارخانه لاستیک دنا را مجوزش را بدهید. کارخانه ای را که ۶۰۰ میلیارد بود، به قیمت ده میلیارد خریدند و تازه همان ده میلیارد را هم ندادند ...

اخبار روز: www.akhbar-rooz.com
شنبه ۱۸ خرداد ۱۳۸۷ - ۷ ژوئن ۲۰۰۸

دبیر کمیته تحقیق و تخصص قوه قضائیه روز شنبه ۱۴/۲/۸۷ در جمع دانشجویان همدانی دست به افشاگری پشت پرده های مفاسد اقتصادی کشور زد. وبلاگ «من و شما» بخشی از سخنان وی را از روی متن فیلم سخنرانی او استخراج کرده است که به این شرح است: ۱- یکی از آقایان علما آمد گفت یک پسر معلول جسمی دارم و می خواهم یک موسسه توانبخشی بسازم که پسرم هم زیر نظر خودم باشد. ما هم موسسه را ثبت کردیم. بعد آمد گفت که اقا من ساپورت مالی می خواهم فلان معدن سنگ دهیید فارس را که بهترین معدن سنگ دنیاست به من بدهید. بعد از چند وقت گفت کم است معدن دیگری در زنجان را هم به من واگذار کنید و تا به حال این آقا چهار معدن را تصاحب کرده به بهانه ساپورت یک موسسه توانبخشی. در این زمان دانشجویان با اصرار خواستند که نام این شخص چیست. پالیزار گفت آیت الله امامی کاشانی (عضو شورای نگهبان و یکی از ۴ امام جمعه موقت اما پای ثابت تهران)

۲- آیت الله... آمدند نزد مقام رهبری گفتند که می خواهیم یک دانشگاه قضایی بسازیم برای خواهران در قم. مجوز داده شد. بلافاصله بعد از مجوز رفتند سراغ ساپورت مالی که بله کارخانه لاستیک دنا را مجوزش را بدهید. آقای نعمت زاده هم گفت کارخانه را در ازای ۱۲۶ میلیارد به شما واگذار می کنیم. در حالی که قیمت واقعی آن ۶۰۰ میلیارد بود. بعد این آقایان نامه نوشتند به نعمت زاده که تخفیف منظور فرمایید. بعد از بارها نامه نگاری برای گرفتن تخفیف، قیمت را از ۶۰۰ میلیارد واقعی به ۱۰ میلیارد رساندند. باز آقایان گفتند که ما پول نداریم. ۸۰ درصدش را به اقساط می پردازیم. نعمت زاده قبول کرد. دوباره گفتند بیست درصد بقیه را هم الان نداریم بعد از فروش مستغلات کارخانه می پردازیم. خوب به همین راحتی آقای آیت الله کارخانه را صاحب شد و بعد از مدتی هم این کارخانه را در بورس فروخت.

(دوباره در پی اصرار دانشجویان که نام این آیت الله را میخواستند پالیزار گفت این شخص آیت الله یزدی رئیس سابق قوه قضاییه و دبیر جدید جامعه روحانیت حوزه علمیه قم است که چالپوسانه ترین نامه تاریخ جمهوری اسلامی را اخیراً برای رهبر نوشت. او به همراه محمد علی شرعی نماینده مجلس خبرگان استان قم)

۳- خوب مجدداً آقای آیت الله یزدی نامه ای می نویسد برای آقای فروزش وزیر صنایع که پسرم حمید بیکار است. ترتیبی فرمایید از جنگل های شمال در جهت صادرات چوب بهرمند شود. جالب است که حمید یزدی دراین زمان در قوه قضاییه مدیر کل بود. یعنی بی کار نبود. و به این صورت جنگل های شمال را به تاراج بردند. بعد رفتند مردم بومی شمال را که حالا شاید به اندازه هیزمشان چوب انبار کرده بودند بازداشت کردند که باعث شلوغی جلوی زندان در شمال شد.

۴- کارخانه ایران خوردو بدون هیچ ضابطه ای

ادامه در صفحه (۸)

یکی بود یکی نبود

(مسلم منصوری)



مدتی است جشنواره های سینمایی و نهادهای هنری در کشورهای غربی مثل گذشته از صادرات فرهنگی جمهوری اسلامی استقبال نمی کنند. آن زمان هم که این جشنواره ها از کالای فرهنگی رژیم استقبال می کردند انگیزه آنان سیاسی بود همچنان که حالا بخشی از این عدم استقبال سیاسی است. رژیم که تاکنون بیشترین بهره برداری را از هنر و سینما کرده و با همین ابزار فرهنگی توانسته میان ایرانیان خارج کشور راه باز کرده و دستگاه خود را پهن کند طبیعی است در این زمینه دست از تلاش بر ندارد. حالا که نمی تواند در جشنواره های غربی حضور چشم گیر داشته باشد خودش برنامه های فرهنگی و جشنواره های پر خرج و پر زرق و برق میان ایرانیان راه می اندازد.

جشنواره " یکی بود یکی نبود " در تورنتو کانادا در این چهارچوب قرار دارد. این جشنواره قرار است فرهنگ ایران را به ایرانیان تبعیدی و مهاجر و کاسب معرفی کند تا ایرانیان خارج از کشور ببینند در جمهوری اسلامی فرهنگ و هنر چه رشد بالا و بلندی داشته است و بعد از دست زدن وسوت زدن و صرف چلوکباب با خیال راحت به خانه برگردند.

رژیم طی این سال ها از چه گوارا تا مارکس از حافظ و مولوی تا صادق هدایت و شاملو خواسته بهره بگیرد و هر چیزی را به لوٹ بکشد. بعد از مرگ زنده یاد احمد شاملو زیر پوستر خمینی شعری از شاملو را می نویسد که " جاده ها با خاطره قدم های تو بیدار می مانند..." هرچند که اسم شاملو را نمی آورد اما هر کسی که این شعر را خوانده باشد می داند که شعر از شاملو است. می بینیم که رژیم هیچ مرزی را برای کسی باقی نمی گذارد.

همچنانکه همه حاکمان و جریان های آرمان فروش چنین می کنند. همچنانکه عده ای به عنوان مخالفان رژیم در همسویی با خط غارتگران بین المللی، مبارزه با رژیم را به لجن می کشانند و انگیزه مبارزه را در مردم تضعیف می کنند.

اینجاست که اهمیت مرزبندی با دستگاه های آلوده به رژیم و چپاول گران جهانی مشخص می شود. اینجاست که اهمیت و تاثیر سینما و هنر زیرزمینی ضرورت وجودی خود را نشان می دهد.

واما در باره بعضی از هنرمندان خارج از کشور که حقیرانه سر هر سفره ای می نشینند فقط می توان گفت :

**سالِ روزهای دراز و استقامت های کم
سالی که غرور گدایی کرد .**

**کانون حمایت از سینما و هنر زیرزمینی ایران
June 2008**

**مبارزه با خرافات نیازمند شرکت عمومی در این مبارزه است.
بی تفاوت ننشینید !**

ایران را به یک محبس بزرگ و یک مملکت برای جاسوس ها مبدل نموده اید. وزیر عدلیه شما با وجود تمام اصلاحات کذائی خود در عدلیه، تاکنون یک نفر محبوس سیاسی ایرانی را در محکمه ایرانی علنا محاکمه نکرده؛ مجازات و محاکمه محبوسین سیاسی را برخلاف نص صریح قانون اساسی به عهده مامورین تامینات گذارده است که در شکنجه و عذاب محبوسین سیاسی از هیچ شقاوتی فروگذار نمی کنند. آقای رضاخان شما تمام آنگلوفیل های معروف را که حتی جرات ورود به ایران را هم نداشتند دو مرتبه روی کار آوردید. شما تیمورتاش قاتل 20 نفر دهقان بیگانه گیلان، طرفدار جدی قرارداد [1919]، رشوه خور مشهور را که رجاله ترین عنصری است که در تاریخ جدید ایران به ظهور رسیده زمام دار مطلق ایران کرده اید. آقای رضاخان وزیر دربار شما بر خالف نص صریح قانون اساسی، در آن واحد، هم مقام وزارت و هم وکالت را اشغال کرده و در عرض تمام این مدت از هیچ یک از دو شغل استعفا نداده و برای دو مقام حقوق می گیرد. تیمورتاش خودش وزیر دربار است و از طرف دیگر، شب ها فراکسیون ترقی "مجلس شورای ملی" را اداره می کند. دادگر رئیس مجلس به فکر شخصی وزیر دربار بود، و تمام مذاکرات و آراء عروسک های مقوائی پارلمان ایران یعنی "وکلا" قبلا از طرف آمر تصویب گردیده است. قالبی و سفارشی بودن وکلای مجلس مسخره ایران در دوره حکومت رضاخان مسئله ایست که بر تمام ملت ایران واضح بوده و حتی خود آقای تیمورتاش نیز سال گذشته در فراکسیون ترقی (خانه صدرالسلطنه) موقع تعرض به توقع ریاست ملت داشتن فیهمی می گفت: "اگر برای انتخاب سایر وکلا تلگراف رمز کردیم برای انتخاب آقای فیهمی قشون روانه نمودیم". راجع به رئیس الوزراء شما مخیرالسلطنه قاتل خیابانی و احرار آذربایجان، راجع به فروغی کاسه لیس شما و روسای نظمیه و امراء لشکر از قبیل محمدخان، احمد خان، کریم آقاخان که هر کدام برای خود صد نایب حسین کاشی هستند، دیگر شرح و بسطی نمی دهیم . در هویت خود شما هم همین بس که کمپانی انگلیسی نفت تاکنون دو مجسمه برای شما نصب نموده است و این تنگ ارزانی شما و شایسته شخص شما است. اما این نکات و صدها نکات دیگر را در مقابل محکمه عدلیه اظهار داشته و با اسناد و مدارک ثابت می نمائیم تا دنیای آزادخواه شما و رژیم شما را بشناسد. آقای رضاخان پهلوی، در نظر ملت زحمتکش ایران شما مدت هاست که محکوم هستید. محاکمه ما با شما و رجال شما در محکمه برلین خاتمه نیافته و بلکه در ائیه نزدیکی در خود ایران در محکمه انقلابی رنجبران ایران تجدید خواهد شد. آن وقت است که شاهدهای عملیات شماو کارکنان شما بدون هیچ ترس و ملاحظه در محکمه حاضر شده مجال هیچ گونه انکار و خلاصی برای جلادان رنجبران باقی نخواهد ماند. آن وقت است که ملت زحمتکش ایران با شما و اعوان شما ختم حساب خواهد نمود.

امروز در مقابل محکمه آلمان

فردا در مقابل محکمه انقلابی ایران

فروردین ۱۳۱۱. مارس ۱۹۳۲

اشاره به قیام های سه گانه سربازان در خراسان (مراوه تپه)، پادگان سلماس (آذربایجان) و ابراهیم خان (از یاران میرزا کوچک خان) به سال 1305 است که به دست ارتش رضاخانی وحشیانه سرکوب شدند.

نویسنده کمونیست ایرانی و مدیر روزنامه نصیحت که به دست عمال رضاخان ترور شد.

■ ■ ■

یک خانواده، دو کودتا ...ادامه از صفحه(۶)

انگلیسیها از بحرین بر نداشتید. شما یک میلیون لیره ای را که انگلیسی ها در موقع عقد قرارداد به وثوق

پس از استقرار رضاخان و سرکوب نیروهای اپوزسیون در داخل کشور، حزب کمونیست ایران بر آن شد که مرکز ثقل فعالیت انتشاراتی خود را به خارج از ایران انتقال دهد تا از حمله های پلیس رضاخانی در امان بماند و در میان دانشجویان ایرانی که تعدادشان در خارج رو به افزایش بود نیز دست به تبلیغ زند.

یکی از نشریات آنها روزنامه پیکار بود که به همت مرتضی علوی (پارداکتر ارانی و برادر بزرگ علوی) و تحت سرپرستی آوتیس سلطانزاده (تئورسین حزب) در برلن انتشار یافت. این روزنامه که در اوائل سال 1310 (1931) صورت انتشار یافت به زودی خشم رضاخان را برانگیخت و دولت فحیمه از آن به دادگاه برلن شکایت برد. اما پیش از آن که رای دادگاه اعلام شود مرتضی علوی به وسیله پلیس و وزارت خارجه آلمان از آن کشور اخراج شد تا منافع امپریالیسم آلمان در ایران بر اثر خشم رضاخان به خطر نیفتد.

پیکار یازده شماره منتشر شد و پس از انتشار مجدد آن به نام نهضت که تنها یک شماره به چاپ رسید به تعطیل گرایید. متاسفانه همه شماره های این نشریه در دست نیست. از کسانی که شماره هایی از آن را در اختیار دارند درخواست می شود با کتاب جمعه تماس بگیرند.

الدوله و تیمورتاش و نصرت الدوله و ... رشوه پرداختند و تاکنون هیچ حکومتی زیر بار شناختن آن نمی رفت، به رسمیت شناختید؟

شما گروه گروه، اکراد و الوار و سایر رعایای ایرانی و سربازان بیچاره رشید ایران را به وسیله سیاست خیانتکارانه خود و برای منافع طبقه خود به برادرکشی وادار کرده و به دهان مرگ فرستادید. شما تمام اسلحه و قوای ایران را برای جنگ با خود طوایف و رنجبران ایرانی صرف کردید نه برای دفاع حقوق و خاک ایران یا برعلیه امپریالیسم خارجی.

شما در اعتصاب کارگران نفت جنوب نه فقط به کارگران بدبخت ایران و عائله های فقیر آنها که از تعدیات کمپانی نفت جنوب از ساده لوحی برای درخواست کمک به پایتخت و درگاه تو آمدند کمکی نکردید بلکه به حمایت کمپانی انگلیس به روی کارگران غیر مسلح ایرانی تیر خالی کردید و جمعی از آنها را ماه ها و سال ها محبوس نموده اید.

آقای رضاخان شما اموال سردار بجنورد و سردار ماکو، سردار عشایر و شیخ خزعل و ظفر نظام و داوودخان کلهر و جواهرات خالو قربان و غیره را که خود حاصل دسترنج زارعبن سبه روز ایرانی بود اخذ کرده به جیب خود ریختید. آیا منکر این حقایق هستید؟ شما تمام دهات اطاف سعد آباد را خشک و لم یزرع نموده، آب قنوات را به سعد آباد محل قصر شدادی خود برده اید.

شما تمام آثار و بقایای دوره مشروطیت را در ایران محو و آزادی را کاملاً ممنوع، اجتماعات و اتحادیه ها را منحل و ممنوع و دهان تمام جراید را بستید. شما مدیران جراید را برای مجبور کردن به ستایشگری از فجایع خود مانند دوره بربریت زیر چوب و شلاق انداخته و یا حبس و تبعید کردید. شما در عصری که در تمام دنیا آزادی مسافرت و یا تلاش برای ایجاد تسهیلات آن کوشش می شود و همه دولت ها سهولت تجارت و معاشرت و مسافرت هر گونه قیودات و محدودیت ها را حتی در بین ممالک همدیگر مرتفع می نمایند، در داخل مملکت ایران بین شهرهای ایران سیستم چرا را برقرار کرده اید. شما



غارت ثروت هایادامه از صفحه (۶)

به قضات قوه قضاییه ماشین پرشیا به نصف قیمت داد و بقیه اش را هم به اقساط که خیلی که ماشین به نامشان شد این قسط را هم نپرداختند. اما همین بذل و بخشش باعث شد صدای خیلی ها در بیاید. مثلا یکباره بنیادی به نام بنیاد نهج البلاغه آمد گفت که اقا ما هم ۵۰۰ تا ماشین با این تسهیلات می خواهیم. حالا فکر می کنید چه کسانی هستند اعضای این بنیاد نهج البلاغه. آقای علی اکبر ناطق نوری. رفیق دوست. عسگر اولادی.

حسین دین پرور. معزی

۵. بعد از این ماجرا باشگاه پرسپولیس به سرپرستی عابدینی و بنیادی به نام همگرایی اندیشه هم صدایشان در آمد که اقا ما هم از این ماشین ها می خواهیم. لازم به گفتن است که بنیاد ”همگرایی اندیشه“ متعلق به حجت الاسلام(فلاحیان وزیر اسبق اطلاعات و ایت الله علم الهدی امام جمعه حجاب پرور مشهد است).

۶. دوازده معن بزرگ در خراسان متعلق به آیت الله واعظ طبسی است و پرونده مکاسب هم که مربوط به آقازاده واعظ طبسی است.

۷. قاچاقچی بزرگ فردگاه پیام که هزار و صد پرونده قاچاق کالا دارد اما هنوز موفق به بازداشتش نمی شدیم چرا که تحت الحمایه آقای ناطق نوری بود.

۸. در مورد قاچاق سیگار و اینکه اساسا تولید و قاچاق سیگار تولید توتون ایران را فلج کرده و کارگران این کارخانه ها را بیکار.

۹- موضوع مهم دیگر که او اشاره کرد در مورد سقوط دو هواپیما و دلایلش بود. یکی شهید کاظمی و دیگری شهید دامن. در مورد دامن ماجرا عمدی بود. پرونده ای هزار صفحه ای این را می گوید. (این که چه کسی در این ماجرا دست داشته حرفی نزد) اما در مورد سقوط هواپیمای شهید کاظمی (فرمانده سابق نیروی زمینی سپاه که حدود دو سال پیش هلیکوپترش در غرب ایران سقوط کرد) شهید کاظمی معدن خاک سرخ هرمز را که متعلق به آیت الله خزعلی بود را به علت تخلفات مسدود کرد. بعد از این ماجرا هواپیمایش سقوط کرد. البته صد در صد مشخص نیست که سقوط هواپیما عمدی بوده یا نه!

۱۰. در مورد سلطان شکر و مافیای شکر باید بگویم که آنها حاضر بودند ۷۰۰ میلیارد بدهند که پرونده را از زیر ضرب بیرون ببرند. در مافیای شکر ”مدلل“ کارگزار و داماد یکی از علمای اعلام(آیت الله مصباح یزدی و یا مکارم شیرازی) است.

۱۱. یک سوم جزیره کیش- پارک جنگلی چیتگر به پرونده مفاسد اقتصادی خانواده هاشمی بر می گردد.

در حال حاضر پول همدوانه مصرفی استیل اسب های دختر هاشمی روزی ۱۰۰ هزار تومان است. شرکت نفتی این خانواده به همراه عمه خاتم یعنی خواهر هاشمی در کانادا را هم دیگر که قابل گفتن نیست.

پسر وسطی هاشمی به نام مهدی که در سازمان مدیریت بهینه سوخت مدیریت می کرد با استخدام زیباترین دختران از آنها سوء استفاده هایی می کرد که فیلم آن از اتاق او کشف شد.

"اینان که بر این ملک کنون سر هنگند

خضم هنر و زندگی و فرهنگند

فردا که ورق خورد کتاب تاریخ

مشتی نامند و معنی هر ننگند"

شاعر در تبعید: دکتر اسماعیل خونی

<http://www.archive.org/details/efshaghari>

منبع خبر:

<http://manshoma.wordpress.com>

■■■

چیزها! وقتی خودشان این ضربالمثل ها را درباره خودشان ساخته‌اند، مسلم است که خودشان را بهتر از من و شما می‌شناسند! نه می‌شود روی مخالفت این مردم حساب کرد و نه روی حمایت آنها!!

موقعی که 28 مرداد 1332 شد و مردم در خیابان ها ریختند و به نفع محمدرضا شعار دادند، محمدرضا از فضل‌اله زاهدی پرسید این مردم همه شاه دوست هستند پس چه کسانی تا سه روز قبل خواستار سرنگونی من بودند؟

زاهدی گفت: همین‌ها!

اینها از هر طرف باد بیاید بادش می‌دهند! خودشان هم نمی‌فهمند چه می‌خواهند!

خوب ببایند و به مردم بگویند که چرا انگلیسی ها سه بار در ایران دست به تعویض شاه زدند. یکبار احمد شاه را بردند و یکبار رضا را بردند و یکبار هم محمدرضا را؟!!

خوب شما ببینید چطور اسداله علم با کمال شهامت به محمدرضا می‌گفت که مشیر و مشاور دولت فخریه انگلستان است. علم از ملکه انگلستان لقب اشرافی لرد و سر گرفته بود و خلاصه لقبی در انگلستان نبود که به او نداده باشند!

یک پدرسوخته دیگری بود به نام «شاپورچی» که با پررویی به محمدرضا می‌گفت من قبل از اینکه تبعه‌ی ایران باشم نوکر ملکه انگلستان هستم!

ما از امثال این آدم‌ها که جاسوس و نوکر آشکار و یا پنهان انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها بودند دور و برمان زیاد داشتیم.

گاهی به محمدرضا می‌گفتم چرا با علم به اینکه می‌دانی این پدرسوخته‌ها نوکر اجنبی هستند آنها را اخراج نمی‌کنی؟

محمدرضا می‌گفت: چه فایده‌ای بر اخراج آنها مترتب است؟ اینها را اخراج کنم ده‌ها نفر دیگر را اطرافم قرار می‌دهند. بگذارید اینها باشند تا خیال دولت های خارجی از حسن انجام امور در ایران راحت باشد! آمریکا برای دادن کمک‌های اقتصادی شرط می‌گذاشت که باید فلان شخص بشود رئیس سازمان برنامه و بودجه. اصلا خدمت شما عرض کنم که این سازمان برنامه و بودجه در ایران وجود نداشت و آمریکایی‌ها آن را درست کردند.

مثلا ارتش ایران احتیاج به توپ وتانک داشت. می‌گفتند می‌دهم به شرط آنکه فلان کس بشود رئیس ستاد ارتش.

حالا من خواهم این است که بین آدم‌ها چهارتا مرد پیدا شود و قبل از مرگ بیایند اسم نیکی برای خودشان درست کنند و خاطرات خود را صاف و راست و پوست کنده بنویسند و بگویند که چه دستوراتی گرفتند و چه می‌کردند! خوب، همین آقای ارتشبد قره باغی آمد بیمارستان دست مرا بوسید و در خواست بخشش کرد. خوب است این آقای قره باغی خاطراتش را بنویسد و بگوید چرا به ولینعمت خود خیانت کرد و ارتش را تسلیم متجاسرین کرد. ارتش را چه کسی تسلیم کرد. همین عباس قره باغی که ما به او عباس پشگل می‌گفتیم. مدتها مامور اداره سواران گارد بود و ما رفقتیم در مانتر فرج آباد که متعلق به گارد جاویدان بود، آنجا اسب سواری می‌کردیم و این عباس قره باغی همیشه بوی پهن و پشگل و سرگین اسب و استر می‌داد.

در بین افسران هم جزو بی‌سوادها بود.

محمد رضا دست این آدم را گرفت و او را بالا کشید و کرد رئیس ستاد بزرگ ارتش.

آنوقت همین آدم اعلام بی‌طرفی کرد و ارتش را از خیابان‌ها به پادگان‌ها برگرداند.

بعد هم در کمال امنیت آمد به خارج. آمد نیویورک دست مرا بوسید و گفت: من بی‌تقصیر بودم.

اینطور که می‌گفت یک ژنرال آمریکایی به تهران رفته و مهار ارتش را در دست گرفته و خواستار برگرداندن ارتش به پادگان‌ها شده بود. موقعی که ما در سال 1356 به آمریکا آمدم اول رفتیم

ادامه در صفحه (۹)

مسائل را کوچک نشان دهند دست آخر از من می‌خواستند محمدرضا را نصیحت کنم و از او بخواهم تا قوی‌تر برخورد کند و جلوی آشوب‌طلبان بایستد. خوب راستش من فکر نمی‌کردم کار به جایی برسد که سلطنت از بین برود. به همین خاطر زیاد پایی محمدرضا نمی‌شدم. محمدرضا حال‌ندار بود و این سال آخری که ایران بودیم زیاد سر دماغ به نظر نمی‌رسید. حتی زمستان‌ها که عادت داشت برای اسکی و استراحت زمستانی به سوئیس برود آن سال نرفت و در ایران ماند. من به حرف‌های فرح و خود محمدرضا اطمینان نداشتم و فکر می‌کردم که آنها برای جلوگیری از غصه خوردن من، نوع مریضی محمدرضا را به من نمی‌گویند. به همین خاطر، خودم هر هفته دکتر ایادی را احضار می‌کردم و جویای مریضی محمدرضا می‌شدم.

محمدرضا از بچگی ضعیف بود. علت ضعیفی او هم این بود که با اشرف توامان به دنیا آمد. البته اول محمدرضا آمد و بعد اشرف. به فاصله چند دقیقه. آن موقع علم طب زیاد پیش نرفته بود. زایمان‌ها توسط قابله انجام می‌شد که پیش خود کار یاد گرفته بودند.

ایادی همیشه به من اطمینان می‌داد که جای نگرانی نیست و موضوع مریضی محمدرضا به خاطر



شیطنت‌های زیاد او و ضعف قوه باء است! خدا لعنت کند اسداله علم را که بساط شیطنت برای محمدرضا درست می‌کرد و باعث تحلیل رفتن قوه‌ی پسرم می‌شد. به هرحال پسرم شاه بود و اگرشاه از شاه بودنش لذت نبرد و شاهی نکند چه بکند؟!!

از آبان 1356 تا اول سال 1357 یکباره، همان مردمی که جاوید شاه می‌گفتند، رنگ عوض کردند و شعار مرگ بر شاه دادند. روزنامه‌های مجیزگو تبدیل شدند به روزنامه‌های ضد ما. مثل ماجرای رفتن رضا از ایران.

تا قبل از شهریور ۱۳۲۰ همه روزنامه‌ها از رضا به اسم اعلیحضرت پهلوی اسم می‌بردند. اما همینکه پایش را از مملکت بیرون گذاشت همان روزنامه‌ها که از دربار مقرری می‌گرفتند و برای نشان دادن مراتب سرسپردگی خودشان از هم سبقت می‌گرفتند شروع به هتاکی کردند. حتی عباس مسعودی که سرمایه‌اش را رضا از پول شخصی خودش داده بود و همه چیزش از رضا بود در روزنامه‌اش رضا را متهم به غصب زمین و اراضی و املاک مردم کرد.

خدمت شما عرض کنم مردم ایران و ایرانی جماعت گوسفند امام رضا را تا صبح نمی‌چرخاندند! این حرف را من نمی‌زنم و این يك ضرب‌المثل قدیمی است و به قول معروف تا نباشد چیزی‌کی مردم نگویند

مصاحبه با تاج الملوك...ادامه از صفحه (۱)

شاه روزانه یکبارصبح موقع رفتن به کاخ شهری چند بست تریاک استعمال می‌کرد. دکترها به او گفته بودند تریاک قند خون را می‌سوزاند. رضا عادت داشت بعد از ناهار و شام يك گیللاس کنیاك بنوشد.

من هم این عادت را از رضا گرفتم. در بین بچه‌های رضا، غلامرضا و حمیدرضا تریاکی حرفه‌ای شدند.

س: اگر ممکن است علت خارج شدن خودتان را از ایران شرح دهید؟

تاج الملوك: راستش را بخواهید این اواخر همه چیز را از من پنهان می‌کردند. البته حالا اشرف و شمس می‌گویند علت پنهانکاریشان این بوده که می‌خواستند من ناراحت نشوم و فشارم بالا نرود. اگرچه من از خیلی مطالب بی‌اطلاع بودم، اما می‌دانستم اوضاع مثل سالهای 1320 و 1328 شده است. من همیشه عمرم از اینکه سرنوشت سلطنت پهلوی هم مثل سرنوشت سلطنت قاجاریه شود در اضطراب بودم. یکبارموقعی که «رزم آرا» برای اخلا در سلطنت محمدرضا نقشه چینی می‌کرد، خواب‌هایی می‌دید که به محمدرضا گفتم من می‌ترسم يك رضاخان پیدا شود و همان کاری را که پدرت با احمدشاه کرد با تو بکند! یادم هست که محمدرضا خندید و گفت: «نه رزم آرا رضاشاه است و نه من احمدشاه!» اما این پیش بینی من درست از آب درآمد و بالاخره كلك سلطنت پهلوی را کردند!

به جهنم که مردم سلطنت ما را نخواستند. قابل نبودند. يك روزی خودشان پشیمان می‌شوند و چراغ برمی‌دارند و دنبال ما می‌گردند!

سلطان خوب است، مثل سلطان ژاپن که مردم مثل بت او را می‌پرستند و حکم او را مثل حکم خدا می‌دانند نه اینکه در مملکت ایران ببایند و اسائه ادب کنند و بگویند مرگ برشاه! بیچاره محمدرضا به اتفاق هویدا رفته بود بالای سر تظاهركنندگان میدان شهید (آزادی کنونی) و آنجا آنقدر صدا زیاد بود که از داخل هلیکوپتر شنیده بود مردم می‌گویند مرگ برشاه! حالا کی می‌گفتند مرگ برشاه؟ از اوایل سال 1357. درحالی که همین مردم چند ماه قبل ازآن در بهمن سال 56 به مناسبت ششم بهمن از صبح تا شب در خیابان رژه می‌رفتند و می‌گفتند جاوید شاه!

آتاتورك توانست ترك‌ها را تا حدودی اروپایی کند، اما رضا نتوانست همان برنامه‌های آتاتورك را در ایران پیاده نماید. ما خودمان پیشقدم كشف حجاب شدیم. من و اشرف و شمس با سرهای باز و بدون چادر و چاقچور در جشن كشف حجاب شرکت کردیم، اما مردم به جای آنکه از ما تبعیت کنند، نسبت‌های ناجور به ما دادند و اشعار جلف در هجو ما سرودند و چه کارها که نکردند!

این خبرهای مربوط به اعدام روسای دولت های گذشته و ماموران دولتی و ارتشی و مستخدمین ساواک و دربار روی من اثرات بدی گذاشته است. همین آقای ارتشبد نصیری چه گناهی داشت که او را اعدام کردند؟! همین آقای رحیمعلی خرم که از نزدیکان بود چه گناهی داشت که او را اعدام کردند؟! لابد اگر ما هم در ایران مانده بودیم ما را هم اعدام می‌کردند؟! مگر ما چه گناهی کرده ایم؟! نه، شما بفرمایید!

س: پس شما در جریان انقلاب و حوادث قبل و بعد آن قرار داشتید؟

تاج الملوك: چطور خبر نداشتیم؟ البته اطرافیان رعایت حال مرا می‌کردند و برای اینکه کدر نشوم مرتب می‌گفتند چیزی نیست، و به زودی سر و صداها می‌خوابد. اولش که ماجرای تبریز پیش آمد و بعد که ماجرای قم پیش آمد، خوب من همه چیز را مطلع شدم. بعدا هم روزنامه‌ها را می‌خواندم و کسانی که به ملاقاتم می‌آمدند در عین اینکه سعی می‌کردند

تراژدی کمدی تکراری

خیمه شب بازی : آری یا نه ؟

(فرامرز شيراوند)

اسلامی) می‌گذرد. در طی این مدت، بازماندگان غمگین نهضت دوم خرداد، سیاست‌گزاران حکومتی، کارمندان اطلاعاتی، سرمایه‌گزاران اسلامی، فرهیختگان ملی-مذهبی، ژورنالیستهای خیره خوار (که موسیقی سنتی، بقول شاملو "این حرفه سیاه" را "موسیقی ملی" مینامند)، جایزه‌بگیران جشنواره‌ها، جاده‌صافکن‌های مزدبگیر، فعالان در بزک کردن چهره رژیم اسلامی کوشیده‌اند.

این جماعت زنگ زده، بخت برگشته - امید دخیل بسته نهضت ملی - اسلامی صف کشیده‌اند تا عنتربازی‌های دیگری از جمله رنگین جشنواره‌های تیرکمانی فرهنگی - هنری - ادبی "نبج شرعی" براه اندازند و امامزاده، مرکز و کانون اسلامی و شعبات ریز و درشت بنیاد "مستضعفان" و کنگره ملی - اسلامی، در جهت "لابی" منافع رژیم دایر کنند.

این جماعت گرد هم بسیج شده‌اند تا "اپوزیسیون خواستار براندازی رژیم اسلامی" را دشنام دهند و مردم را تحقیر کرده و اسلام تعریف کنند. و از آنجاییکه سیاست اسلامی کردن ایران ناموفق بوده، سیاست ملی کردن اسلام را با پروژه‌های اجتماعی (بنیادهای خیریه، مسابقات، کازینو و....)، هنری (تلویزیون، سینما، موسیقی، رقص و ...)، ورزشی: (فوتبال و ...)، فرهنگی: (گشایش خانه فرهنگ دراتوا، همایشهای حماسی و ...)، سیاسی (ایجاد کانونها و مراکز لابی و...)، ادبی(کنفرانس و سخنرانیهای تواین و...) و..... در دستور کارقرار دهند.

جمهوری ملی اسلامی آری یا نه؟
.....ادامه دارد

موعظه کردند که اسلام مدرن، و جامعه "مدنی" شده است. با افزایش ترورهای دولتی در خارج کشور پرونده رفسنجانی بالاخره بسته شد. ناگهان یاس و نومیدی بالا گرفت و این جماعت بار دیگر چاپلوسانه به پشت صحنه خزیدند.

شکست سیاست سرکوب و ترس از میان رفتن کل نظام، بخشی از رژیم (مبارزین صادق قوه‌های مجریه و مقننه، انجمنهای دوستداران وزارت اطلاعات) و شخصیتها و گروههای اپوزیسیون طرفدار رژیم (دگراندیشان جبهه ملی - اسلامی و دخیل بستگان پروتستانیسم و سفیران مدرنیته اسلامی) را بر آن داشت تا مدعی شوند که میتوانند یک جمهوری اسلامی معتدل، جمهوری اسلامی از نوع دوم، بنا کنند

جمهوری متعارف اسلامی آری یا نه؟

در این راستا جنبش دوم خرداد، با هنرنمایی کاروان جماعت شکست خورده اش: خاتمی (سید خندان) و حزب مشارکت، پاسدار مکلاها، ژورنالیستهای خط امامی، ساوامایی‌های دگر اندیش (گنجی و...)، پوسیدگان نهضت آزادی و جبهه ملی، آویزانه‌های اپوزیسیون شرقزده اسلامی، و دگردیسان توده-اکثریتی، با سوره "تمرین دمرکراسی" و آیات: اصلاحات، جامعه مدنی، دیالوگ تمدن‌ها، توسعه سیاسی، قانون، و برای نجات رژیم اسلامی به صحنه آمد.

پس از عروج خاتمی فیل‌ها یاد هندوستان کردند. دوباره این شهرفرنگ با همه بازیگرانش، با تفسیر نویسه‌های رادیوهای فارسی زبان غربی، دگر اندیشهای ملی - اسلامی و انجمن‌های متفرقه دوم خردادی، از نو شروع شد.

جنبش دوم خرداد قرار بود یک حکومت مشروعه (مشروطه اسلامی) بر سر کار آورد که در آن: قمه کشان، قمه هایشان را بنام قانون غلاف کنند، خنده صامت مجاز باشد، با چوب پنبه بجای سنگ سنگسار کنند، ادبای نمازگزار امام جمعه شوند، ولی فقیه فتوای اینترنتی دهد، شعار سرنگونی رژیم اسلامی در تظاهرات خاموش گردد، اپوزیسیون ضد رژیم رنگ ببازد، نشریات ضد رژیم لابلای جراید رنگارنگ خودی گم شود و مردم شکرگزار دنبال کارهایشان بروند.

پروژه سید خندان خاتمی در اوج پیروزی اش، شکست خورد و تعطیل شد؛ و برای چندمین بار کمر نهضت ملی - اسلامی را شکست. انهدام ناگهانی نیروها و صاحبزنان دوم خردادی و یکشبه ناپدید شدن آنان، غم سنگینی را بر آسمان اردوگاه جبهه ملی - اسلامی کشید.

باری قریب به 10 سال از پروژه شکست دو خرداد (اسلام متعارف) در کنفرانس برلین (پروژه ژرمنی-دوخردادی معاملات جهانی برای اسلام و رژیم

قبل از پرداخت به موضوع اصلی، می‌خواستم اشاره ای کوتاه (خسی در میقات) به گذشته نه چندان دور داشته باشم،

اگر خاطراتان باشد:

- سی سال پیش از این، جماعتی از شخصیتهای: روشنفکر، فرهیخته، صالح، مومن وصد البته ضد امپریالیست ملی - اسلامی، مردم ایران را "ملت" و "ملت" را "امت" کرده وازازل تا به ابد، البته تا اطلاع ثانوی، بروی صحنه، پای صندوقهای رای کشانده واز آنان چک سفید گرفتند که:

جمهوری اسلامی آری یا نه؟

محصول ائتلاف سیاسی ملی - اسلامی، حکومت جمهوری اسلامی، با سرکوب نظامی - پلیسی 30 خرداد 1360 و کشتار صدها هزار انسان در ایران بوجود آمد. در سی سال گذشته رژیمی که نه تنها نماینده هولاکاست اسلامی (قصاص اسلامی، تروریسم دولتی، بیدانگاه‌های صحرایی، شکنجه، اعدام و سنگسار)، بلکه عامل تراژدی عظیم انسانی است - که تاکنون تنها با خفقان سر کار مانده است.

پرده اول این تراژدی، پیش ازآغاز جنگ جناحها، مملو از خیمه شب بازیهای جماعت حزب توده و اکثریت، بعنوان گروههای خط امام و یاوران خینی و تسلیحاتچیان سپاه پاسداران، و جولانگری طیف مانوئیست و ملی و حزب رنجبران در دفتر "رییس جمهور بنی صدر"، بود.

اوج گرفتن جنگ جناحهای رژیم

هجرت بنی صدر، سرآغاز دوران کوچ اجباری، توام با اکراه، حزب رنجبران و صف ملیون (رجوع کنید به خاطرات رضا براهنی و اکبر گنجی) به صف اپوزیسیون، بود. مومیایی‌های چاپلوس حزب توده و سازمان اکثریت با تمام وفاداری به رژیم از حکومت رانده شده و به ته صف اپوزیسیون تبعید شدند. برای این رانده شدگان این دوران (دوران جولان جناح "بنیادگرا"، "انحصار طلب" و "تمامیت خواه" راست)، دوران شرمساری بدلیل همکاری با رژیم اسلامی، دوران "بازنگری سیاست‌ها و بازنویسی کارنامه سیاسی" و از همه مهمتر، دوران انتظار و نذر و نیاز برای یافتن "آخوند معتدل" در حکومت اسلامی بود.

ظهور رفسنجانی مجالی شد تا احزاب اپوزیسیون طرفدار حکومت، طیف "ژورنالیستها" و "فرهیختگان" و "نویسندگان" و "تحلیلگران" و "پژوهشگران" "دگر اندیشان" و "منفرد" و "مستقل" و "تازه دموکرات" چاپلوسانه ازسوراخ اختفا بیرون خزیده و با ایدئولوژی و زبان و مدارک دانشکده ای جدید، نهضتی را بسازند تا یار و همکار و "اپوزیسیون" حکومت اسلامی باشد.

رییس جمهور رفسنجانی یکشبه قبیله اینان گشت و به دور تمثالش گرد آمده و در خلوت شمع سوزاندد. رسانه‌های غربی و کانونهای بیلاقی شروع به

مصاحبه با تاج الملوك...ادامه از صفحه (۸)

کالیفرنیا در ملك خصوصى شمس ساكن شديم يك روز دانشجويان ايرانى كه تحريك شده بودند به ملك شمس حمله كردند و ماشين‌هاى ما را هم خرد كردند.

حالا خوب است برويد با خود اردشيرخان هم مصاحبه كنيد. خدمت شما عرض كنم كه سيزده سال تمام اميرعباس هويدا نخست وزير مملكت بود.

اول از همه بگويم كه محمدرضا نمى‌خواست هويدا را نخست وزير كند. بعد هم كه او را نخست وزير كرد همان سال اول مى‌خواست او را بردارد. اما افراد عادى و عوام نمى‌دانند كه پشت پرده سياست چه خبر است. خيلى از مملكت‌هاى نفتى خاورميانه صددرصد در دست آنها است. همين عربستان سعودى و يا كويت و يا شيخ‌نشين‌هاى منطقه. بعد از جنگ جهانى دوم به شركت‌هاى نفتى يك رقيب تازه نفس هم اضافه شد و آن فروشندگان اسلحه بودند.

شما خيال مى‌كنيد چند دفعه كه به طرف محمدرضا تير انداختند، اين تيراندازى‌ها از جانب چه كسانى بود؟ به محض آنكه يك نافرمانى مى‌ديدند تير مى‌انداختند. ماجراى تيراندازى به طرف محمدرضا همه از طرف نفتى‌ها بود.

همه اين امرآى ارتش و رجال سياسى مملكت با خارجى‌ها زد و بند داشتند و اصلا بعضى از آنها مثل جمشيد آموزگار تبعه‌ى آمريكا بودند!

بله! خيلى‌ها نمى‌دانند كه بسيارى از اين آقاىيان تبعه آمريكا يا انگلستان و به اصطلاح معروف دوليتى بودند.

گاهى اوقات بعضى اشخاص كه به ما وفادار بودند مى‌آمدند و اطلاع مى‌دادند كه هر شب در منزل سفير آمريكا يا سفير انگلستان يا فلان كشور خارجى جلسه است و آقاىيان وزرا و امرآى ارتش با سفير كبير آمريكا يا انگليس مشاوره و رايزنى مى‌كنند و خط و ربط مى‌دهند و خط و ربط مى‌گيرند! ساواك هم هر روز صبح اول وقت گزارش اين ملاقات‌ها را روى ميز كار محمدرضا مى‌گذاشت.

من البته در جريان ريز كارها نبودم. به خصوص از سالهاى 1340 به بعد، زيات در امر سياسى مملكت تحقيق و بررسى نمى‌كردم و دنبال استطلاع از امورات كشور نبودم. اما جسته و گريخته در جريان مسايل قرار مى‌گرفتم.

يك روز محمدرضا كه خيلى ناراحت بود به من گفـت: مادرجان! مرده‌شور اين سلطنت را ببرد كه من شاه و فرمانده كل قوا هستم و بدون اطلاع من هواپيماهاى ما را برده‌اند و بپتنام.

آن موقع جنگ وپتنام بود و آمريكائى‌ها كه از قديم در ايران نظامى داشتند هر وقت احتياج پيدا مى‌كردند از پايگاه‌هاى ايران و امكانات ايران با صلاح‌ديد خود استفاده مى‌كردند و حتى اگر احتياج داشتند از هواپيماها و بـدكى‌هاى ما استفاده مى‌كردند. براى پشتيبانى از نيروهاى خودشان در وپتنام. حالا بماند كه چقدر سوخت مجانى مى‌زدند و اصلا كل بنزين هواپيماها و سوخت كشتى‌هايشان را از ايران مى‌بردند...

همين آقاى ارتشبد نعمت‌اله نصيرى كه ما به او مى‌گفتيم نعمت خرگردن - او يك گردن كلفتى مثل خر داشت! - مى‌آمد خدمت محمدرضا، و گاهى من هم در اين ملاقات‌ها بودم، مى‌گفت آمريكايى‌ها فلان پرونده و فلان اطلاعات را خواسته‌اند! محمدرضا مى‌گفت بدهيد!

روشنگر متعلق به شماست.

با پشيمانى مالى خود به ادامه انتشار آن پارى رسانيد.

زن الهه آسمان موقعیت زنان در دوران ماقبل تمدن پیدایش خانواده و خانواده پدرسالار بوکوماتالا یا خانه های عشق

سیامک ستوده

زبان بیاورند.5

دلیل این ترس را می توان بروشنی در توصیف "فرچون" از اوضاع و احوال جاری در "دوبو" و محیط ترس آوری که در آن بنابر قانون برون همسری، مردان و جوانان قبیله دیگر در میان قبیله زن خود داشته اند مشاهده کرد. باید توجه داشت که "دوبو" ناحیه ای است که تا زمان گزارش فرسون هنوز از مرحله آدمخواری چندان دور نشده است وی می گوید:

"یک بومی در دهکده ای ازدواج میکند (که به پندار او) قلمر و جادوگران، ساحران، و دشمنان قبیله اوست؛ او می داند که بعضی از آنها افراد قبیله او را کشته اند یا از جمله اولاد این قتل هستند. شب برای عشاق روستاها را از هم جدا می کند، فاصله یکصد متری برای یک کار ساده به هزار یا ده هزار متر تبدیل می شود. حتی رفت و آمدهای جنسی باید هنگامی که شب هنوز جوان است انجام بگیرد. (چرا که) در فواصل ظلمانی بین روستاها نوات شیر و مرگ آفرین و ارواح خبیثه زنان و مردان قبائل دیگر، و جادوگران و ساحران، همه در رفت و آمد هستند. در این صورت نوجوانانی که شبانه به قصد خوشگذرانی های جنسی از خانه بیرون می روند شجاعانه به استقبال ظلماتی سرشار از ترس و وحشت می شتابند. آنها به وجدان خیرخواهانه ای متکی هستند که مانع از تجاوز به سالمندان سایر قبائل می شود؛ واقعیتهایی که در مورد والدین ایشان چندان مصداق ندارد. با این حال، آنها قدم به عرصه ای خطرناک و بلاخیز می گذارند زیرا معروف است که در موارد جادوگری و نیرنگ آفرینی، روح انتقام بومی ممکن است سیئات و گناهان پدران، مادران و خالوها را نسل به نسل تلافی کند".6

در چنین شرایطی است که جلب رضایت مادر و میانجی گری وی برای مردغریبه از اهمیت زیادی برخوردار بوده است. در خراسان رسم بر این بودکه مادر زن داماد را محرمانه از در عقب به خانه بیلورد؛ اقوام مرد قرار بود که از این ملاقات بوئی نبرند، و مرد باید قبل از سپیده صبح خانه را ترک می کرد.7 در زبان ژاپنی یکی از کلماتی که برای ازدواج بکار می رود "یومه تری" (Yome-tri) است که معنای آن "شب را در خانه خوابیدن" می

باشد.8

آغاز ازدواج

به این ترتیب ، اولین گام مستقیم بسوی ازدواج" با دعوت زن از مرد برای اطراق شبانه در خانه مادر و بعبارت دیگر خانه وی انجام می گیرد. همانطور که در جامعه مردسالار همین کار ممکن است با دعوت مرد برای اقامت زن در خانه وی انجام پذیرد.

بهرحال، هدف این است که مادر دختر مجبور شود که او را به عنوان داماد خود تلقی و بعنوان شوهر رسمی دختر سر و سامان بخشد... فورچون تصویر تماشائی و جالبی از چنین برخوردی بین مادر زن و داماد در "دوبو" پست می دهد .

در آغاز ، جوان دزدانه به هنگام شب به خانه زن وارد می شود. اگر او قبل از سپیده دم محرمانه آنجا را ترک نکند و بلکه آنقدر درنگ کند تا آفتاب سر بزند و در نتیجه ، مادر زن بتواند او را در آنجا ببیند جوان تقاضای خود را مبنی بر اینکه به عنوان فرزند خوانده نزد وی پذیرفته شود با او در میان می گذارد. هم چنانکه فورچون بیان کرده است، جوان تعمدا خواب خود را طولانی می کند. مادر زن قبل از زوج و زوجه از خواب بر می خیزد، قدم به سکوی خانه می گذارد و در آنجا، بی سرو صدا، و در حالی که محل خروج خانه را سد کرده است می نشیند.

ازدواج، به عنوان آن چیزی که ما با آن مواجه هستیم در میان اقوام بدوی امری نا شناخته بوده است و تنها در پایان دوران بربریت است که به عنوان یکی از نطفه های نظام آتی شروع به پیدایش می کند. در جامعه بدوی رابطه میان زن و مرد، تا آنجا که صرفا بعنوان دو جنس مخالف مورد نظر است يك رابطه صرفا جنسی و عاشقانه بوده است.تا اینجا هنوز، مرد، با آنکه با زن از طایفه دیگر رابطه دارد ولی بجز شب ها، همچنان جدا از وی و در روستا و طایفه خود است که زنده گی می کند. از اینرو، تا ازدواج و ماندن همیشگی اش نزد زن و اقوام وی راه درازی در پیش دارد. دو چیز این راه را هموار و حضور با دوام تر مرد در میان اقوام زن را قابل قبول تر می کند: هدیه دهی به اقوام ذکور زن و وساطت خالو یا مادر زن.

هدیه دهی از این پس به جزء تفکیک ناپذیر رابطه مرد با زن و بعدها ازدواج با وی تبدیل می شود. هدیه دهی در واقع وسیله ای برای جلب دوستی اقوام زن و همه آن هائی ست که از آمدن مرد غریبه به میان قبیله نگران و ناراضی بوده و لذا رابطه او با زن قبیله، هر چند بطورسمبلیک، ولی بهرحال دور از چشم آنان انجام می گرفت. کسانی که دشمنی و خصومت آنان امنیت مرد غریبه را در طایفه به خطر می انداخت. همین



نقش را میانجی که پرنفوذترین شخصیت حول و حوش زن را تشکیل می دهد یعنی مادر و گاهی دائی وی ایفا می نموده است.

مادر زن ، پر هیبت ترین شخص در نظر فردی که به قبیله غیر خودی وارد می شده بوده است. این نه تنها بخاطر قدرت و اهمیت تعیین کننده زن در جوامع مزبور، نقش وی در ایجاد و حفظ اصل و نسب قبیله و ادامه آن بلکه، همچنین به خاطر اعتقاد به قدرت جادوگرانه وی در انجام هر کاری منجمله نزول مرگ بر علیه غریبه ای بود که به حریم ممنوعه قبیله قدم می گذارد0

مادر زن اغلب حکم يك موجود فوق طبیعی را داشت. يك "زولو" به سر مادر زن اش قسم می خورد2 "سلحشور زولوئی، نیزه دردست، مظهر خشونت و بیرحمی است، ولی وقتی در گذرگاهی با مادرزنش مواجه میشود لای بته ها می خزد و آنقدر بحال اختفا می ماند تا وی دور شود.3

در استرالیا در جزایر "فریزر" (Frazer's Islands) ، مادر زن هیچوقت نباید به دامادش نگاه کند، آنها عقیده دارند که اگر چنین کند مرد دیوانه می شود و مانند يك مرد وحشی می رود و به جنگل زار پناه می برد.4

در "کرآم" (Cream) او ممکن نیست نزدیک مادر زنش بیاید و هیچ يك ممکن نیست نام یکدیگر را بر

در شماره های گذشته گفتیم که در جامعه بدوی، رابطه جنسی بر پایه عشق و رابطه ای آزاد و رها از قید و بندهای خانواده بوده است. زنان و مردان جدا از یکدیگر در قبایل خود زنده گی می کرده و تنها به عنوان دوست دختر و پسر با یکدیگر ارتباط داشته اند. به این نحو که هر از چند گاهی مرد برای دیدن زن به قبیله او آمده، پس از گذران کوتاهی با او، به قبیله خود باز می گشته است.

گام بعدی در جهت زندگی مشترک میان زن و مرد، پیدایش خانه هائی است که دختران و پسران جوان شب را به جای گذران در جنگل در آنها می گذرانند.

این خانه ها نشان به وجود آمدن هم اعتماد بیشتر به جفت های غریبه و پذیرش آنها در درون کلان وهم تسهیلات بیشتری است که برای رابطه آنها با دختران کلان دیگر فراهم آمده است. این خانه ها در جزایر "تروبریاند" ، "بوکوماتالا" (Bukumatala) نامیده می شوند و در زمان تحقیقات مالینوسکی درسالهای 1920، در روستای"اوماراکانا" (Omarakana)، پنج و در روستای "کاسانا" (Kasana) چهار تایی آنها وجود داشت.1

در این خانه ها که صرفا شامل چند تخت و زیر انداز می شد، و هیچ وسیله دیگری در آن وجود نداشت، عشاق جوان اوقات تنهائی با یکدیگر را در آنها می گذرانند. نکته مهم این است که این خانه ها به هیچ وجه محل زندگی و گذران دائمی جفت ها نبود. آنها در طی روز در روستاهای خود با دیگران کار می کردند و یکی دو ساعتی از شب، و یا تمام آنرا، در اینجا در کنار یکدیگر می گذرانند.

رابطه افراد در این خانه ها صرفا يك رابطه جنسی بود. آنها در روابط خود کاملا آزاد بودند و هیچ تعهد یا هدفی جز لذت بردن جنسی از یکدیگر را دنبال نمی کردند، بطوریکه هر لحظه ممکن بود یکی ازآنها روابط عاشقانه جدیدی را باجفت دیگری دریك بوگوماتالای دیگر شروع کند.

چنین چیزی فقط به بومیان جزایر"تروبریاند" اختصاص نداشت. ما در میان "ماسائی" (Massai) ها، "کیم بی" (Kimbi) ها، و "بوئی یا" (Bhuiya) ها در هند، "گوآی کورا" (Guaycura) ها، "گوانا" (Guana) ها در برزیل، و "مونشی" (Monshi) ها در نیجریه شمالی و "آکامبا" (Akamba) ها در آفریقای شرقی و بسیاری نقاط دیگر نیز چنین روابطی را می بینیم .

بهرحال، از درون همین روابط صرفا جنسی، متعدد و لذت جویانه و آزاد بود که بتدریج روابط و علائق جدیتری میان بعضی از آنها بوجود می آمد که در آن جنبه صرفا جنسی رابطه جای خود را به هم آهنگی ها و جذابیت های روحی - شخصیتی میان دو نفر می داد. در این مرحله بود که جفت های مزبور آماده گی بیشتری برای گذران اوقات طولاتی تری را با یکدیگر از خود نشان می دادند و در واقع رابطه میان آنها شکل جدی تری را بخود می گرفت . همین که تمایل و آماده گی برای داشتن رابطه متداوم تر بین آنها بوجود میآمد، این امر راه را برای رسیدن به این نتیجه که با یکدیگر ازدواج نمایند، هموار می کرد.

چگونه مرد برای اولین بار

به خانه زن راه می یابد

با آنکه دختران با معشوقه های خود شبها را در زیر يك سقف می گذرانند و این کار حتی ممکن است برای مدتی طولانی ادامه یابد و حتی به مانده گار شدن طولانی تر آنان با یکدیگردر خانه های مجردین بی انجامد، ولی این هنوز ازدواج محسوب نمی شود.درواقع

برگ هائی از ایران

گناه و ثواب در طبیعت :

نوشته: گمنام آشنا

گناه و ثواب تنها درنگاه و باور ما وجود دارد و ما انجام فعل های اخلاقی را ثواب و انجام کارهای ضد اخلاقی را گناه می پنداریم در حالی که طبیعت به گناه و ثواب اعتقادی ندارد و تنها بر اساس اصول فیزیکی خود عمل می کند و کاری به اخلاق ندارد چرا که اخلاق ساخته ذهن انسان است که آن را در طی قرون متمادی بر اساس نیازها و تجارب خود ساخته است ، اخلاق طبیعت همان قوانین فیزیکی طبیعت است که غیرقابل تغییرند ،مثلا اگرکسی بهداشت را رعایت نکند مجازاتش این است که بیمار شود و یا اگر کسی راستگو باشد نتیجه اش این است که دیگران به سخن او اعتماد می کنند و یا اگر کسی به دیگران کمک کند دیگران نیز او را یاری می کنند و اگر کسی خود را در آب بیندازد غرق خواهد شد و اگر کسی زهر بخورد خواهد مرد و اگر کسی دنبال دانش برود آگاه خواهد شد و اگر به دنبال ثروت برود ثروتمند خواهد شد و اگر بدنبال دین برود دیندار خواهد شد و غیره ، پس هر کسی نتیجه کارش را بر اساس قوانین طبیعت خواهد دید و هیچ کس نباید توقع داشته باشد که با انجام یک کار نتیجه دیگری بگیرد مثلا یک انسان دیندار نباید توقع داشته باشد با انجام فرائض دینی ثروتمند شود و یا دانشمند شود، ما نیز اگر می خواهیم به اهدافمان برسیم باید به قوانین طبیعت احترام بگذاریم و بر اساس این قوانین کارهای خود را برنامه ریزی کنیم تا به نتیجه ای درست برسیم چرا که اگر ما از قوانین طبیعت بطور نادرست استفاده کنیم نتایج نادرستی نیز خواهیم گرفت ، برای نمونه ما هرگز نباید توقع داشته باشیم که با جمع کردن سنگ های بیابان و یا به هم زدن آب یک حوض کسی به ما مزدی بدهد و یا به نتیجه مثبتی برسیم زیرا مطابق قانون سوم نیوتن هر کنشی واکنشی دارد و ما باید اعمال مورد نظرمان را بر اساس واکنش آن ها انتخاب کنیم که برای ما سودمند باشند و مطابق اهداف ما باشند (به طور گزیده باید بگوئیم در طبیعت هر عملی عکس العملی دارد اگر این واکنش مثبت بود می توانیم عملمان را ثواب بدانیم و آنرا تکرار کنیم و اگر این واکنش منفی و به زیان ما یا دیگران بود می توانیم آن کار را گناه بنامیم و از آن دوری گزینیم).

پا نوشت:

ملاک فعل اخلاقی بهتر است سود و زیانی در نظر گرفته شود که با کار ما به انسان یا محیط زیست وارد می شود.

■ ■ ■

یکی بود یکی نبود

بود، نه نبود؟

(فرامرز شیراوند)

یکی بود یکی نبود زیر گنبد کبود
پشت میرزا بنویس بیرق بنیاد بود

خود کار و خودنویس ها، خط زدن چرکنویس ها
ژورنالیسم به نرخ روز، دعا نویس روضه ها
شاعرو تعزیه خوان، ملیجک روحوضی ها

کنفرانس برلین و همایش کنگره ها
گفتگوی مدنی، گفته ها – شنیده ها
تمرین دمکراسی، تبلیغات و آگهی ها

شهروند و اعتبار تظاهرات بی شعار
شطرنج و تخته نرد توابیت دستور کار

آدم و آدم کشها زندان و شکنجه ها
حجاب اختیاری نمایش چهاردیواری
مقنعه، چادر نماز حاج خانم و آبجی نیاز

وعده ها از همه رنگ عملیات رنگارنگ سینما شهرفرنگ

یکی بود یکی نبود زیر گنبد کبود
کنگره نشسته بود

وکیل و مهندس و دامپزشک پروفیسور، روانپزشک
سبقت و رقابت و دوز و کلک یواشکی ثبت سند
آیین نامه، قباله ها چهار ساعته رو کردن ترجمه ها
کمیسسیون، کمیته ها لابی کردن، شناسه ها

خواهران – برادران بنیاد مستضعفان

احسان، مافی چاخان بهنام دل نگران
دستمال حریر بدست مهرداد گماشته – پاسبان

تمرین دمکراسی با آدمهای وسواسی
اعضای افتخاری پراکسی و پشت دیواری
وعده های تو خالی انتخابات ماست مالی

یکی بود یکی نبود زیر گنبد کبود
دو خرداد مرده بود!
نبش قبر، فصل بهار "موج" آمد از نوع "چهار"
آرش و حماسه ها رنگین کمان_پروانه ها
بورسیه برادری رقص های بندری
شنبللی آوازه خوان با تنیک و نی هنبان
توی سوگ تیرگان !

یکی بود یکی نبود زیر گنبد کبود
مهر پی داد نبود مهر پی بیداد بود
شنبه نبود شنبلی بود بود یا نبود؟

□□□

زن الهه آسمان ... ادامه از صفحه (۱۰)

به روایت فورچون جوان احساسی از احترام و ترس نسبت به مادر زن، (به پندار او) این افسونگر سالخورده پرهیبت دارد؛ (سرانجام) نقش ها شکل می گیرند و تقاضای جوان برای مزاحمت پذیرفته می شود. جلوس مادر زن بر سکوی خانه، درست نظیر اعلانی که در جراید امروز چاپ می شود، واقعه تازه ای را اعلام می کند:

"روستائیان احساس می کنند که رویداد تازه ای بوقوع پیوسته است. آنها جلوی خانه جمع می شوند و برای دیدن جوان کنجکاو نشان می دهند. خبر به روستاهای مجاور می رسد و مردم از هرسو به تماشا می شتابند. همه گرداگرد خانه حلقه می زنند و خیره خیره به آن می نگرند. در مقابل چشمان کنجکاو عامه مردم، عروس و داماد آتی سرانجام از سکوی خانه فرو می آیند و پهلوی به پهلوی هم بر بوربائی روی زمین می نشینند. حاضران به همان حال می مانند و حدود نیم ساعتی جز خیره شدن کاری انجام نمی دهند. این خیره نگری، رسمی است که وقوع نامزدی را اعلام می کند. این افشای جسورانه مناسبتی است که قبلا بی محابا جنبه خصوصی داشته است."9

اکنون مرد قبل از آنکه به مقام شوهری دختر پذیرفته شود باید آزمایش دشواری را پشت سر بگذارد و آن نشان دادن این است که فرد کارکن خوب و شایسته ای برای جمعی است که قرار است، بعنوان شوهر یکی از اعضا، به آن بپیوندد .

برای همین "گومز" در کتابش بنام "17 سال زندگی در میان "سی دیاک" (Sea Dyak) های "برننو" (Borneo) می گوید که در آنجا زنان "معمولا قصدشان از ازدواج یافتن مردی است که برای آنها کار کند" و "وقتی که زن از شوهرش جدا می شود خیلی ساده به خاطر آنست که او تنبل است."10

از این پس مرد باید برای منتهی که شاید دوران نامزدی وی محسوب می شد و گاهی تا يك سال طول می کشید برای نشان دادن لیاقت خود برای پذیرفته شدن بعنوان شوهر زیر نظر مادرزن بطور پیگیر به کار باغبانی و کارهای دیگر می پرداخت.

همینطور هنگامی که خواستگاران يك زن زیاد بودند، همان طور که در میان قبایل "توپی" در برزیل رایج بود، همه آنها می بایست در مزرعه خانوار زن برای دو سه سال کار می کردند تا بهترین آنها برای دامادی انتخاب شوند.11

در میان "واکراس" ها و سایر قبایل آمازون، شوهرها در مسابقه تیراندازی با تیر و کمان انتخاب می شدند، و اگر مرد در کار تیراندازی مهارت نداشت زن تقاضای ازدواج با او را تحت این عنوان که وی قادر به شکار ماهی و طعمه های دیگر برای خانوار نیست رد می کرد.12

همانطور که بریفالت نتیجه گیری می کند "تمامی ازدواجهای "مادرگاهی" (Matrilocal) (نظامی که در آن مرد و زن هر دو در محل و قبیله زن سکونت میکنند.) از نوع ازدواج های از طریق خدمات بوده اند و به عقیده من دلیل این امر بطور قطع اینست که این نوع ازدواج تقریبا در همه جا قدیمی ترین شکل قرارداد ازدواج جفتی را تشکیل می داده است." بنظر او کار کردن مرد نه نوعی پردگی مرد برای زن بلکه آزمایش مرد برای اطمینان از اینست که خصوصیات لازم برای زندگی مشترک با زن را دارا می باشد.13

بهرحال، ازدواج رسمی با هم غذا شدن زن و مرد آغاز می گردید که نشان ترك خصوصیت های پیشین و دوستی میان آنها محسوب می گردید.

در دوران های اولیه از آنجا که عقیده براین بود که غذا گوشت می سازد و گوشت به خون وصل است، بنابراین، دو نفر با خوردن غذا از يك گوشت و خون می شدند.

بعلاوه ، این می توانسته نشان شکستن تابوی غذا میان افرادی که نسبت به هم منع شده بودند باشد. چون می دانیم که افراد يك کلان که با هم رابطه جنسی نداشتند ،

با هم غذا هم نمی خوردند.14
برای همین، در دره های "هندوکش" عروس و داماد پس از ازدواج با هم يك كيك می خوردند.15 و در مراکش عروس و داماد قبل از دخول جنسی با هم غذا صرف می کنند.16
البته تا مدتها بعد عروس و داماد پس از ازدواج هم چنان جدا از هم زندگی می کردند. این جدائی ادامه سنتی بود که در نظام مادر تبار وجود داشت. چرا که در این نظام نه تنها زن و مرد هر يك به قبیله خود تعلق داشتند، بلکه محل زندگی و غذای زنان و کودکان کلان نیز از مردان آن جدا بود، بخصوص اگر مرد از طایفه دیگری بود. این رسمی بود که ده ها هزار سال جریان داشت. ازدواج، زندگی مشترک زن و مرد ، پدیده های نویی بودند که می کشیدند بدنه نظام مادر تباری را ببرند و هسته شکل اجتماعی جدیدی از همزیستی زن و مرد، همزیستی جفتی و جدا از جمع را، که با شکل موجود، همزیستی گروهی قبیله با یکدیگر، تناقض داشت در دل آن قرار دهند. البته این امر، صدها و شاید هزاران سال طول کشید تا خود را به ثمر برساند. ولی به تدریج با مستقر کردن خود در دل نظام مادر تباری راه را برای پیدایش خانواده پدرسالاراز خلال استقرار مالکیت خصوصی و تلاشی حامعه کلان هموار می کرد. ■ ادامه در شماره بعد....

1-Malinowsli Bronislaw, "the Sexual Life of Savages, (1929), p. 71.

2- J. Shooer, the Kafirs of Natal and Zulu County, (1857), p. 101. In Ernest Crawley, the Mystic Rose, Vol. 2, p. 152.

3-Hoebel, E. Adamson. "Man in Primitive World: An Introduction to Anthropology", p. 243, 1955.

نقل از اولین رید، انسان در عصر توحش ، ترجمه محمود عنایت ، صفحه 461

4- E. M. Curr, "the Australian Race, (1886-1887), i. 97. In Ernest

Crawley, the Mystic Rose, Vol. 2, p. 155.

5- Ernest Crawley, the Mystic Rose, Vol. 2, p. 751.

6-Fortune, R. F. Sorcerers of Dobu: the Social Anthropology of the Dobu Islanders of the Western Pacific. 1963 (1932) , p. 23-24.

7-Xavier Raymond, Afghanistan, p. 40. In Brifault, Robert, "the Mothers", vol. 1, p. 514.

8- Brifault, Robert, "the Mothers", vol. 1, p.513.

9-Hoebel, E. Adamson. "Man in Primitive world: An Introduction to Anthropology", p. 22.

نقل از اولین رید، انسان در عصر توحش ، ترجمه محمود عنایت، صفحه 477-478 .

10-E. H. Gomes, "Seventeen years Living Among the Ses Dyaks of Borneo". In Brifault, Robert, "the Mothers", vol. 2, p. 209.

11-Descripcão Geographica do America Portuguesa, Revista Trimensal do Instituto Historico e Geographico do Brazil, i . p.207702. In Brifault, Robert, "the Mothers", vol. 2, p. 209.

12-A. R. Wallace, A Narrative of Travels on the Amazon and Rio Negro, p. 498. In Brifault, Robert, "the Mothers", vol. 2, p. 203.

13- Brifault, Robert, "the Mothers", vol. 2, p. 211.

14- Ernest Crawley, the Mystic Rose, vol. 2, p. 121.

نابرابری زن و مرد در اسلام

صبا از ایران

نقشه

اگر زنی به هر دلیلی میل به اشتغال داشته باشد و مرد مخالف باشد، او می‌تواند برای عقب راندن این میل زن به آیه 34 سوره نساء استناد کند و زن، در دفاع از خود در کشوری که دستگاه قضایی آن بر اساس احکام اسلام کار می‌کند، شانس زیادی برای موفقیت ندارد. عین آیه: «مردان را بر زنان تسلط و حق نگهداری است به واسطه آن که مردان از مال خود باید به زن نفقه دهند». ترجمه قمشه‌ای.

نکاح

شخصی که در مقابل نکاح دیگری پول (مهریه یا نفقه) پرداخت می‌کند، گویی او را به خدمت خود درآورده است. قرآن زن را نادان (نسا - 5) توصیف می‌کند و می‌گوید مرد می‌تواند زن را به میراث بگیرد (نسا - 19)، مالک او باشد و او را تصرف کند (نسا - 24)، اگر اجرت (مانده - 54) یا مزد (نسا - 24) او را بدهد. ترجمه قمشه‌ای.

تعدد زوجات

برابر با آیه 3 سوره نساء به نکاح درآوردن دو یا سه یا چهار زن مناسب با عدالت است. عین آیه: «اگر در مورد [دختران] یتیم ترس دارید که مبادا مراعات عدل و داد را نکنید پس آن کس از زنان را به نکاح خود درآرید که مر شما را نیکو و مناسب با عدالت است دو یا سه یا چهار و اگر ترس دارید که چون زنان متعدد گیرید راه عدالت نیپموده و به آنان ستم کنید تنها یک زن اختیار کنید و یا چنانچه کنیزی دارید به همان اکتفا کنید که این به عدالت و ترک ستمکاری نزدیکتر است» (قمشه‌ای). این در حالی است که آیه 15 همین سوره می‌گوید: «و از زنان شما، کسانی که مرتکب زنا می‌شوند، چهار نفر از مسلمانان بر آنان گواه بگیرید، اگر گواهی دادند، آنان را در خانه نگه دارید تا مرگشان فرا رسد» (فولادوند).

با توجه به واژه «نزدیکتر» در انتهای آیه 3 می‌توان چنین استنباط کرد که از نظر قرآن تعدد زوجات فی‌نفسه دور از عدالت نیست و این بستگی

به توانایی مرد در برقراری عدالت بین زنانش دارد. تناقضی که در اینجا وجود دارد این است که یک فرد (چه زن چه مرد) نمی‌تواند در عین حال هم عادل باشد و هم به طور یکطرفه دارای چند همسر، چون در این صورت خودش از تنوع جنسی برخوردار است اما همسرانش نه.

اختلاف نظر و تفاهم در روابط

زنشویی از دیدگاه قرآن

در نظر قرآن زن شایسته زن اطاعت کننده است. در آیه 34 سوره نساء خطاب به مردان آمده است: «زنانی که از مخالفت و نافرمانی آنان بیمناکید، نخست باید آنان را پند و اندرز دهید، اگر مطیع نشدند از خوابگاه آنان دوری گزینید، باز مطیع نشدند آنان را بزنید، چنانچه اطاعت کردند دیگر بر آنان حق هیچگونه ستم ندارید» (ترکیبی از ترجمه‌های قمشه‌ای، مکارم و فولادوند).

در ازدواج چنین قراری نیست که یکی از زن یا مرد موافق تمام و فرمانبردار دیگری باشد. در یک رابطه زنشویی (طبق تعریف) نه تنها فرمان وجود ندارد که لازم باشد یکی از طرفین فرمانده باشد و دیگری فرمانبر، بلکه وجود شناخت و محبت متقابل در این نوع رابطه محسوس است. پس چگونه است که قرآن از بیمناک بودن مردان از مخالفت و نافرمانی زنان سخن به میان آورده است؟ وانگهی دادن پند و اندرز خاص یک جنس نیست که گرفتنش کار جنس دیگر باشد. چرا که هیچگونه رابطه‌ای بین دادن یا گرفتن پند و اندرز و جنس وجود ندارد. گذشته از اینها اگر همسران در مقام موعظه با یکدیگر صحبت کنند دیگر همسر بودن معنایش را از دست می‌دهد.

در مرحله دوم آنجا که می‌گوید: «از خوابگاه آنان دوری گزینید» یعنی از این امکان غیرمنصفانه چنذنی خود علیه زنی که قبلاً مورد بی‌عدالتی جنسی قرار گرفته، بار دیگر استفاده کنید به این صورت که این بار او را - تا مادامی که دست از مخالفت برنداشته - در فقر مطلق جنسی قرار دهید.

بار منفی مرحله سوم «آنان را بزنید» در حدی آشکار است که نیاز به هیچ توضیحی ندارد.

اما در پایان که آمده: «چنانچه اطاعت کردند دیگر

بر آنان حق هیچگونه ستم ندارید» اگر عکسش نیز صادق باشد معنایش این است که تا زمانی که اطاعت نکردند حق هرگونه ستم بر آنان دارید.

مقایسه زن ومرد با یکدیگر

از دید قرآن

آن خدایی که همه شما [مردان] را از یک تن بیافرید

(نسا - 1، قمشه‌ای) و از جنس خودتان برای شما جفت آفرید (نحل - 72، قمشه‌ای و شوری - 11) تا در بر او آرامش یابید (روم - 21، قمشه‌ای) [می‌پرسد] آیا خدا دختران را بر پسران ترجیح داد (صافات - 153، مکارم)؟ حکم خدا در حق فرزندان شما این است که سهم پسر چون سهم دو دختر است. چنانچه والدین وارث تک فرزندشان باشند، سهم مادر نصف پدر است و اگر او [فرزند] را برادر باشد سهم مادر یک ششم پدر است (نساء - 11، قمشه‌ای نقل به صورت فشرده). [ای مردان] نصف میراث زنانتان سهم شما است اگر آنان را فرزند نباشد و اگر باشد یک چهارم است. سهم ارث زنانتان از میراث شما یک چهارم است اگر شما را فرزند نباشد و اگر باشد یک هشتم است (نساء - 12، قمشه‌ای نقل به صورت فشرده). [پس] خدا را فرزندان دختر است و شما را پسر (صافات - 149، قمشه‌ای)؟ برای شهادت دو نفر از مردان شاهد آورید، اگر دو مرد نبودند یک مرد و دو زن (بقره - 282، مکارم). [باز می‌پندارید] خدا از مخلوقات خود بر خویش دختران را برگزید و شما را به پسران امتیاز داد (زخرف - 16، قمشه‌ای)؟ مردان بر زنان برتری دارند (بقره - 228، مکارم).

یک حدیث از پیامبر اسلام

«زن بی اجازه شوهر از خانه بیرون نرود، در غیر اینصورت ملعون است تا توبه کند یا به فرمان شوهر برگردد، حتی اگر او (شوهر) ظالم باشد» (1500 حدیث از احادیث برگزیده نبوی و حکمتهای محمدی، صفحه 257 حدیث شماره 673).

■ ■

دوتاه و پیر معنای

(نویسنده: دکتر کاوه پارسی)

خدای زنان

داشتم کتاب (قرآن) که کتاب فدای مردان است را بررسی میکردم که به سوره ی نساء آیه ۳۳ که یک سوره زن ستیز است رسیدم و با خود فکر کردم اگر فدای زنان هم زممتی به خود میداد و کتابی مینوشت، آن کتاب را (قرآنه) مینامیدیم.

مسلم سوره ی نساء آیه ۳۳ آن کتاب به زنان دستور میداد که: زنان را بر مردان تسلط و مق نگهبانی است، که این برتری بواسطه آن است که خدا بعضی را بر بعضی بر تر کرده است.

زمانیکه از مخالفت و نافرمانی مردان بیمناکید، باید نفست مردان را موعظه کنید.. اگر مطیع نشدند، از خوابگاه مردان دوری کنید. باز اگر مطیع نشدند مردان را به زدن تنبیه کنید.

چنانچه اطاعت کردند بر آنها مق هیچگونه ستم ندارید.

□□□

فخری خانم

فخری خانم را زمانی که 15 سالش بود، 50 سال پیش، از روستای کتوس(ک - تَ س- و . س) به چهارم آورده به یکی از بستگانمان که کارمند بانک بود به زنی دادند. خوشحال بود که اومده شهر. سواد نداشت. بعد از دو سال حیدر خان - شوهرش - اجازه داد بره اکابر و یک شب در هفته درس بخونه.

او یک زن خانه دار شهری شده بود. وظیفه ی خودشو، فراهم آوردن آسایش شوهرش و بچه هاش می دونست. می شست، می پخت، نظافت می کرد و بچه ها رو تر و خشک می کرد. روزهای جمعه هم حیدر خان، خانم و بچه ها رو می برد سینما و پارک.

هر موقعی که می رفتم منزل حیدرخان، فخری خانم آگه کار خونه نمی کرد، سر جا نماز بود نماز و دعا می خوند و آخرش هم سر قران باز می کرد و به فالی هم می گرفت. چند تا آیه هم قرائت می کرد.

یه بار به فخری خانم گفتم، خانم قران می خونی می فهمی چی میگه؟ معنی هاشو حالیت میشه؟ یا فقط سعی میکنی درست بخونی؟

گفت ، نه پسرم عربی که بلد نیستم که حالیم بشه. تلاوت قران حلاوتی خاص داره. مهم نیست چی میگه مهم همون حلاوتش هست که موقع قرائت اش به آدم دست می ده. آدم میره تو حال.

گفتم فخری خانم سوره ی نسا را بیار. آورد. گفتم لطفاً آیه 33 سوره را بخون. خوند. بعد بهش گفتم حالا زیر نویسشو(15) بخون. با صدای بلند خوند:

مردان را بر زنان تسلط و حق نگهداری است. بواسطه آن برتری(نیرو و عقل) که خدا بعضی را بر بعضی مقر داشته.زمانیکه از مخالفت و نافرمانی آنان بیمناکید، باید نخست آنها را موعظه کنید. اگر مطیع نشدند، از خوابگاه آنها دوری کنید باز اگر مطیع نشدند آنها را به زدن تنبیه کنید. چنانچه اطاعت کردند بر آنها حق هیچگونه ستم ندارید.

قسمت آخر و دوباره خوند از خوابگاه آنها دوری کنید باز اگر مطیع نشدند آنها را بزدن تنبیه کنید.

یه دفعه قران را پرت کرد طرف دیوار و جانماز را مچاله کرد گذاشت تو کمد. در حالیکه با عصبانیت از زمین بلند می شد، گفت پس بگو این مردیکه ی آشغال- شوهرشو می گفت - تو این همه سال منو کتک می زد از روی قران میزد. با سرعت رفت تو آشپزخونه در حالیکه گریه می کرد ازپنجره به ابر سیاهی که شهر و فرا گرفته بود نگاه کرد. ابر سیاهی که بنای باریدن نداشت. 3000 سال بود که ابر نباریده بود .

■ ■ ■

با هر ۲۰ دلار که به روشنگر کمک میکنید ۲۰۰ نسخه بر تیراژ آن افزوده میشود و شما امکان خرافه زدایی از ذهن همین تعداد از افراد را فراهم می سازید .

همچنین، در همین زمان، حیواناتی که اعراب بدوی در کعبه در برابر خدایان خود سر می بریدند نمونه دیگری از این نوع قربانی ها بودند.

قبل از آن ، در نظامات اشتراکی اولیه، انسان سعی می نمود تا از طریق جادو با نیروهای طبیعت تماس برقرار نموده و آنها را تحت کنترل خود در آورد، و چون فکر می کرد که زنان به خاطر عمل اعجاب انگیز زایمان و اعجازات دیگری که در تولید به خرج می دادند با نیروهای طبیعت ارتباط دارند، از اینرو از وجود آنها بعنوان جادوگر برای این منظور بهره برداری می نمود. ولی در اواخر این دوره، و قبل از گذار از نظام اشتراکی به نظام مالکیت خصوصی، دوره ای که ارگان ها و اجزاء نظام مالکیت خصوصی در حال شکل گیری اند، نظام چند خدایی بوجود می آید، و آنگاه در جریان گذار جامعه به نظام مالکیت خصوصی و همزمان با برپائی آن، مذاهب توحیدی برای توجیه این نظام و دیکتاتوری موجود در آن، به وجود می آیند.

در مرحله اول ، این جادوگران بودند که در هر قبیله واسطه انسان و طبیعت برای جبران ضعف ها و ناتوانی های او می شدند. مثلا در جنگل های کنگو، بنا بر رسم "پیگ میس"، مردان قبیله قبل از عزیمت برای شکار به همراه جادوگر قبیله به بالای تپه ای می رفتند و قبل از طلوع آفتاب، در حالی که کمان های خود را بسوی نقشی از بز کوهی که زن جادوگر بر روی خاگ کشیده بود، نشانه می رفتند، اورادی را که قرار بود طبیعت را در جریان شکار زیر کنترل آنها در آورد تکرار می کردند.2 از نظر آنان این تنها راهی بود که می توانست موفقیت شان را در شکار تامین نماید. بنابراین، در این دوره که مشکل انسان مبارزه با طبیعت بود، کنترل بر طبیعت از طریق جادو و توسل به آن دنبال می گردید.

در مرحله جادو ، انسان اولیه، هر چند به ارواح همچون نیروهایی که خارج از کنترل وی بودند نگاه می کرد، ولی در اغلب مواقع می توانست خواست خود را ازطریق جادوگر به آنها تحمیل نموده و تا حدودی بر آنها غلبه یابد.

مثلا در میان بعضی قبایل سرخ پوست آمریکا جادوگر قبیله با تکان دادن وسیله ای که ایجاد سر و صدا می کرد می توانست شیطان یا روح خبیثه را که به محدوده قبیله نفوذ کرده بود، از آنجا فراری دهد. نمونه خفیف تر این نوع مراسم خرافه آمیز در میان ایرانیان رسم دود کردن اسفند بود که بقایای آن کما بیش هنوز هم رواج دارد.

این دورانی است که در آن انسان اولاً هنوز به نیروهای ماوراء الطبیعه بعنوان نیروهای مطلقه ای که سرنوشت او را بطور کامل در دست خود دارند نگاه نمی کند، بلکه آنان را همچون عوامل خارج از کنترلی که صرفاً در زندگی او مداخله نموده، مزاحمت یا گشایشی ایجاد می کنند در نظر می گیرد، و ثانیاً و به همین دلیل، تسلیم محض آنان نمی شود؛ بلکه با آنها مبارزه می کند و در این مبارزه به نیروی خود، گیرم نیروی استثنائی جادوگر قبیله، متوسل می شود.

در بعضی از اقوام اولیه که هنوز به امر بیماری به عنوان يك پدیده طبیعی پی نبرده بودند، و بیمار شدن فرد را نتیجه حضور ارواح پلید در خانه بیمار می دانستند، برای علاج بیمار و رها کردن او از شر روح خبیثه ، وی را مخفیانه در تاریکی شب و دور از چشم روح مزبور، از خانه بیرون می بردند و یا در صورت فوت بیمار خانه او را آتش می زدند تا روح شریر نیز با خانه از میان رفته، نتواند دوباره به جسم ساکنین خانه نفوذ کند.

بین رابطه انسان با قدرت های ماوراء طبیعی در دنیای خیالی و رابطه وی با قدرت های واقعی در دنیای خاکی البته رابطه تنگاتنگی وجود داشت . در جامعه اشتراکی قبیله ای ، اعضای قبیله در همه

موارد بطور جمعی تصمیم می گرفتند. بنابراین سرنوشت اعضای قبیله کم و بیش در دست خود آنها بود. آنها در برخورد با هر مسئله ای، با اتکاء به نیروی خودشان بود که وارد عمل می شدند. هیچ قدرتی بر بالای سر آنان قرار نداشت که بخواهد سرنوشت آنان را تعیین نموده و برای آنان تصمیم گیری نماید.

رئیس قبیله يك عضو معمولی و متساوی الحقوق با دیگر اعضای قبیله بود که بنا بر تقسیم کار درون قبیله، و بنا بر استعدادهای طبیعی اش، وظیفه ای را به عهده می گرفت که ما آنرا بنا بر ذهنیت خود ریاست می نامیم، ولی معنای آن با آنچه که ما از این عنوان در ذهن خود داریم کاملاً متفاوت بود و ابدای معنای داشتن اختیاراتی بیشتر از دیگران را نمی داد.

بنابراین، زندگی واقعی و نظام کاملاً دمکراتیک درون قبیله به انسان اولیه یاد داده بود که در همه موارد جز به نیروی خودش به چیز دیگری تکیه نداشته باشد . او، البته ، به وجود نیروهای ماوراء الطبیعه ای که خارج از کنترل وی بودند عقیده داشت ، ولی با اندیشه تسلیم به قدرت آنان شدن هنوز آشنائی نداشت.

چرا که در زندگی روزمره اش در قبیله چنین چیزی وجود نداشت و اساساً ، چنین چیزی، یعنی تسلیم شدن به نیروی غیر را ، هنوز تجربه نکرده و با آن آشنائی نداشت. در يك کلام ، از آنجا که در زندگی واقعی نیروئی بر بالای سر او نبود، در دنیای اوهمات نیز تصور وجود نیروی مطلقه ای که سرنوشت او را در دست خود داشته و او را مسخر خود ساخته باشد ممکن نبود .

عقیده به وجود خدای مطلق، نیروئی که طبیعت و انسان را آفریده، سرنوشت او را کاملاً در دست خود داشته، و بر مقدرات او فرمانروائی کند، زمانی به وجود آمد که چنین نیرویی در زندگی واقعی او در قبیله و خارج از آن به وجود آمد. این دقیقاً زمانی اتفاق افتاد که با پیدایش مالکیت خصوصی و طبقات اجتماعی، جامعه اشتراکی کلان و نظام دمکراتیک آن جای خود را به قدرت مطلقه شاهان و امیران سرکوبگر در نظام سلسله مراتبی پس از آن داد .

از اینرو، تصور خدای مطلق و یکتا و قَدَر قدرتی او در عالم خیال، انعکاس و کپی برداری از همان قدرت های قَدَر قدرت و مطلقه ای بود که اکنون در عالم واقعی و خاکی در برابر او قد برافراشته بودند. رابطه تحکم آمیز میان خدا و بنده دقیقاً همان رابطه شاه و رعیت بود که در آن یکی مختار مطلق و غیر قابل باز خواست و دیگری همیشه در معرض بازخواست و مجازات بود. به این آیه قرآن که دقیقاً چنین رابطه ای را تقدیس می کند توجه نمائید:

"پادشاه مَلِك وجود، خدای یکتاست ... و او هر چه می کند باز خواست نشود ولی خلق از کردارشان باز خواست شوند." قرآن. 3

در مسیحیت نیز نظام سلسله مراتبی مورد تایید قرار می گیرد. چنانکه در انجیل نیز می خوانیم که انسان ها باید همانگونه سر به اطاعت مسیح داشته باشند ، و زنان سر به اطاعت شوهرانشان که خود مسیح سر به اطاعت خدا داشت:

"زنان باید از شوهران خود اطاعت کنند همچنانکه مسیح از خدا. چرا که شوهر رئیس زن است همانطور که مسیح رئیس کلیسا." 4

در مذهب کنفسیوس این سلسله مراتب هیرارشیک حتی طبیعت را نیز در بر می گرفت. بطوریکه بهشت یا آسمان بعنوان عنصر والاتر بر بالای زمین که عنصر پست بود قرار میگرفت، و بنا بر همین قانون که قانون اساسی کائنات نامیده می شد و در آن هر چیزی باید از عنصر بالاتر خود اطاعت نماید، رعایا نیز می بایست از پادشاه، جوانان از پیران، زنان از شوهران، و فرزندان از والدین خود اطاعت نمایند. 5. بنابراین، بی دلیل نبود که در همه جا مذاهب توحیدی در دل نظام مالکیت خصوصی و اندکی پس از آن به وجود آمدند .

اولین مذهب توحیدی تا آنجا که ما از آن اطلاع داریم ، بصورت پرستش آتن خدای یکتای خورشید در 3400 سال قبل در مصر بوجود می آید. اندکی قبل از آن نیز در بین النهرین که قبل از مصر گهواره تمدن و مالکیت خصوصی بوده است، مردوک خدای مرد که بر خدایان دیگر مسلط شده به تنها خدای شهر بابل تبدیل می گردد به وجود می آید. با اینحال، هیچیک از این ها بعنوان مذاهب پایدار پابرجا نمی مانند.

اولین مذاهب توحیدی پایدار در جهان، مذاهب یهودیت و زرتشت بوده اند. اولی با پذیرش یهوه بعنوان خدای واحد، توسط یکی از اقوام سامی است که در میان یهودیان شکل می گیرد، و دومی در جریان مهاجرت و هجوم اقوام مردسالار آریائی به ایران و هند در قریب به 4 تا 3 هزار سال قبل شکل می گیرد که در آن اهورمزدا در حالی که مانند شاهان بر عرش آسمان در میان شش امشاسپندان (فرشتگان مقرب) و ایزدان (فرشتگان دیگر) بر تخت زرین خود تکیه زده است به خدای واحد ایرانیان تبدیل می گردد.

در میان یونانیان نیز بنا بر اشعار هومر پس از پیدایش مالکیت خصوصی و نظام پدرسالاری در حدود سه هزار سال ق. م. است که در پایان عصر اساطیری که سالهای 1600 تا 1100 ق. م. را در بر می گیرد، زئوس به مقام خدای خدایان ارتقاء می یابد.

وجود خدای واحد و عقیده به قَدَر قدرتی او نه تنها به نیاز طبقات حاکمه و شاهان و امیران برای نفوذ روحیه فرمانبرداری و اطاعت درمیان مردم کمک می کرد، بلکه روح و روان سرکوب شده طبقات محکوم و محروم را نیزکه در ازاء بی پناهی واقعیشان در دنیای موجود، در دنیای وهم و خیال، برای خود پناهگاهی می یافتند، بطور کاذبی سیراب می نمود.

از اینرو، مذاهب توحیدی از طرف دولت ها و توده های سرکوب شده و بی پناه، هر دو به يك اندازه، مورد استقبال قرار گرفتند. به عبارت دیگر، هر کدام از مذاهب توحیدی که بیشتر در میان توده های مردم نفوذ پیدا می کردند، بخاطر نقش تخیل کننده خود بهمان اندازه بیشتر از طرف دولت های سرکوبگر مورد تائید و پشتیبانی واقع می شدند. بی دلیل نبود که مسیحیت هم از جانب دولت سرکوبگر رم و هم از جانب قربانیان سرکوب شده آن مورد استقبال قرار گرفت. باین معنا که ابتدا در میان اهالی به شدت از پا در آمده اورشلیم که بدنبال سرکوب های بی رحمانه و پیاپی شورش های مکرر شان بر علیه امپراطوری رم در جستجوی رهاننده ای از آسمان بودند پا گرفت، و به بقیه قلمرو رم در سوریه و در نقاط دیگر سرایت کرد، و بعد در قرن چهارم میلادی توسط دولت رم که در پی افیون تخیل کننده ای بود که دادخواهی توده های سرکش را از خود، به آسمان منحرف نماید، قانونی و در قرن ششم بعنوان مذهب رسمی امپراطوری پذیرفته شد. به این ترتیب بود که مسیحیت، پس از مدتی، هم به مذهب فراگیر سرکوب شدگان و هم به مذهب رسمی سرکوبگران تبدیل شد.

همین امر در مورد مذهب یکتاپرست زرتشت در میان ایرانیان که در قرن سوم میلادی به مذهب رسمی دولت و امپراطوری سرکوبگر ساسانی در آمد اتفاق افتاد. مذهب مزبور نیز که قبلاً و طی يك دوره طولانی، و در رقابت با مذاهب دیگر، به تنها مذهب پر نفوذ اقوام آریائی تبدیل شده بود، سرانجام در قرن سوم میلادی، به عنوان مذهب رسمی، مورد قبول امپراطوری ساسانی قرارمی گیرد. مذهب پرستش آتن نیز در 1400 سال ق. م توسط "آخن آتن". فرعون قدرتمند مصر، عَلم می شود که در کار خود موفق نمی گردد. اسلام نیز که اساساً و از همان ابتدا، خود بنیان گزار اولین دولت طبقاتی سرکوبگر در شبه جزیره عربستان بوده و با شمشیر خون آلود آن مطرح و به قدرت رسیده است.

بی شك پدیده خدای واحد و قدرت لا یزال آن به آسانی شکل نگرفت. همانگونه که استقرار دیکتاتوری طبقات دارا بر توده های فقیر قبیله به آسانی ممکن نشد. این امر در همه جا ، نتیجه يك مبارزه طولانی و گاهی خونین میان خدایان منجمله خدایان مرد و زن و سلطه یکی از آنها بر دیگری بود .

در مصرهمینکه آمونفیس چهارم یا "آخن آتن"، آتن خدای خورشید را به عنوان تنها خدای قابل پرستش اعلام می کند پرستش خدایان دیگر را منع می نماید. با این حال با شورش کاهنان بر علیه او و مرگ وی، آتن نیز از مقام خدائی خود بزیر کشیده شده و خدایان سرنگون شده به مقام قبلی خود رجعت می کنند .

مردوک نیز با کشتن انلیل و مبارزه با خدایان دیگر است که به خدای یکتای شهر بابل تبدیل می گردد، همینطور زئوس در مبارزه با خدایان دیگر و پس ازکشتن هرا خواهرش قادرمی شود که تاج فرمانروائی را بر سر خود بگذارد، هرچند هنوز در دوره ای که می زیسته تا آنجا پیش نمی رود که با نابودی خدایان دیگر قدرت مطلقه خود را برقرار نماید و این کار، یعنی سلطنت مطلقه خدای واحد در بیش از هزار سال بعد به دست مسیحیت است که انجام می پذیرد.

نکته مهم در این مبارزات اینست که مبارزه میان خدایان و تسلط یکی بر دیگران، هرچند در داستان ها و افسانه هائی که محصول تخیلات انسان اند به وقوع می پیوندد، ولی در واقع انعکاس مبارزات خونینی است که در زمین و بر روی ویرانه های جامعه اشتراکی، میان نیروهایی که اکنون برای برتری بر یکدیگر در حال جدال اند، روی می دهد. بنابراین، در هر يك از جماعات مزبور، پیروزی خدای واحد برخدایان دیگر در آسمان، بیان پیروزی قدرت مطلقه ایست که توانسته است در زمین برتری خونین خود را بر نیروهای دیگر و منجمله مردم به کرسی بنشاند .

در جریان این مبارزات است که جامعه جدید، اجزای متفاوت خود را برپا می سازد. این اجزاء که حلقه های سه گانه قدرت را در نظام جدید تشکیل می دهند، عبارتند از قدرت مطلقه پدر در خانواده ، قدرت مطلقه سلطان در جامعه ، و قدرت مطلقه خدای واحد در آسمان . در هر سه این موارد، این تنها مردانند که بر اریکه قدرت قرار می گیرند. از اینرو، بی دلیل نیست که خدای واحد نیز به تبعیت از پدر و سلطان که نمایندگان او بر روی زمین اند، و هم چنین فرستاده گان این خدا ، در همه جا، بدون حتی يك استثناء، مذکراند. از اینرو، نظام جدید نه تنها مطلقه بلکه همچنین يك نظام مردسالار است.

این مذاهب که از یکسو، اطاعت و فرمانبرداری در میان مردم را تبلیغ می کردند و از سوی دیگر قَدَر قدرتی خدا و رسولان او را ، با این کار خود، هر چند بطور غیر مستقیم، ولی عملاً، به نهادی کردن رابطه قدرت و رابطه قاهر و مقهوری در ذهن مردم - که لازمه جامعه جدید بود- کمک می نمودند. در واقع نیز خدای مقتدر یکتا، چیزی فراتر از يك موجود اساطیری تکیه زده بر عرش آسمان بود. خدا مفهومی اجتماعی داشت و بیان يك رابطه واقعی قدرت بود. رابطه ای که در یکسر آن قدرت مطلقه يك فرد، و در سوی دیگر آن بی قدرتی توده مردم قرار داشت . عقیده به خدای مطلق در عین حال عقیده به بی قدرتی مخلوقین وی بود. عقیده به قدرت خدا عین بی اعتقادی به قدرت انسان و خود بود .

در نظام گذشته چنین رابطه قدرتی وجود نداشت . از اینرو، انسان بدوی با مفهوم خدای یگانه و مطلق بیگانه بود. اما اکنون، جامعه جدید، برای کنترل قربانیان خود، بهمان اندازه به خدای سفاک، و قدرتِ منفک شده آن از منشاء اش، نیاز داشت که جامعه قدیم نسبت به چنین قدرتی بی نیاز بود. برای همین بود که در مذاهب توحیدی و منجمله اسلام این همه بر اصل

خیام و آن دروغ دلاویز



نویسنده: هوشنگ معین زاده

شامکار خدا!

همراهان خیام این بار به کوهپایه ای رسیدند که عده ای با هم در دامنه آن زندگی می کردند که وضع ظاهرشان غیر از انسان های دیگر بود. سیاه چرده، کوتاه قامت، میمون شکل، با بدن های پر مو و پشت های خمیده. دیدن این عده با هم باعث تعجب بود. وقتی با پیر مرد کمر خمیده ای به صحبت نشستند، معلوم شد که آنها متعلق به آبادی «جابلقا» هستند که در توفان و زلزله و سیل به زیرآب رفته بودند. اولین پرسش این بود که چطور اهالی یک آبادی همگی پاداش بهشت یافته اند؟ پیر مرد کمر خمیده، داستان شان را چنین حکایت کرد:

- در آبادی ما کسی پیدا شد که بسیار خوب و غمخوار همه بود و مردم هم او را دوست می داشتند و حرف اش را با دل و جان می پذیرفتند. این مرد روزی بی خبر آبادی را ترک کرد و مردم چندین سال از او بی خبر بودند. اما یاد و نام اش در دل مردم آبادی، همیشه زنده بود و مرتب برایش دعا می کردند که هر کجا هست، خداوند او را سلامت بدارد.

بعد از بیست سال روزی این مرد دوباره پیدا شد، پیر و شکسته و خسته. بازگشت او باعث شادی اهالی آبادی شد و همگی آمدن اش را جشن گرفتند. او، علت گم شدن ناگهانی اش را چنین نقل کرد:

- آن شب، در راه خانه بودم که بانوئی سیاه پوش در گذرم ظاهر شد. از اهالی آبادی ما و از مردم آبادی های اطراف نبود، زیرا قامتی بلند و هیكلی درشت داشت. وقتی به نزدیک اش رسیدم، بعد از سلام و حال و احوال کردن از من خواست تا نزدیک رودخانه کنار آبادی او را همراهی کنم. چنان کردم. در حین گذر، از او نام و نشان و آبادی اش را جویا شدم، گفت:

- جانی ساکن نیست، دائم در سفر است و در حال رفتن. می گفت نمی تواند از رفتن بایستد و توقف کند و گر نه همه چیز، حتی هستی تباه می شود.

پرسیدم: رفتن، همیشه رفتن برای چیست؟ به کجا می روی؟ مقصدت کجاست؟ به دنبال چی هستی؟

- رفتن من حکایت درازی دارد. عمر تو کفاف شنیدن اش را نمی کند، عمر هیچکس کفاف نمی کند. از شنیدن اش بگذر!

با کنجکاو و دقت این بار به چهره اش نظر کردم. از ورای پارچه ای که به صورتش انداخته بود، اسکلتی دیدم. اسکلتی که عمرش درازتر از عمر هستی می نمود. وقتی فهمیدم که با یک اسکلت همراه هستم، تمام تنم از ترس شروع به لرزیدن کرد. زن که حالت ترس را در من دید به آرامی گفت:

- می بینی! اگر عمرت هم کفاف شنیدن قصه ام را بکند، از ترس و وحشت سرگذشت من تاب نخواهی آورد.

فکر کردم بیک مرگ است و برای بردن من آمده. با ترس پرسیدم:

- این جا چه می کنی؟ چطور شد که گذرت به این آبادی افتاد؟

گفت: من بارها از آن جایی که آمده ام جایی همیشه از این جا عبور می کنم. در حقیقت من همیشه و در همه جا هستم. چون اگر من نباشم هیچ چیز وجود نخواهد داشت. منم که حضورم باعث هستی و نیستی است. یک روز بذر هستی می پاشم و روز دیگر حاصل کیشم را درو می کنم. همه سنگینی بار هستی بر دوش من است. گفتم: پس تو خدائی!

گفت: نه! خدا هم از من است. من بودم که خدا، خدا شد. اگر من نبودم، خدا هم نبود.

وقتی مرا از درك سخناش عاجز دید، با مهربانی یک مادر که فرزند کودن اش را سرزنش می کند، گفت:

- چرا نمی فهمی بچه!؟ من «زمان» ام!

وقتی فهمیدم که با زمان همراهم، دیگر ترسی نداشتم و مانند کودکی در کنار مادر راه می رفتم. به کنار رودخانه که رسیدیم، گفت:

- حال برگرد و برو!

گفتم: تا این جا آمده ام، بگذار چندی با تو همسفر باشم.

گفت: به شرطی که حرف نزنی و فقط تماشاگر باشی. پذیرفتم و همراهش شدم.

او مرا با خودش همه جا برد. همه چیز را نشانم داد. مردمان زیادی را دیدم. حرف های تازه ای شنیدم. آگاهی های نوئی پیدا کردم و از حال و هوای مردمان سرزمین های گوناگونی با خبر شدم. نمی دانستم که سفرم بیست سال طول کشید. وقتی برای بار دوم به من گفت: «پس است، برو!» من در همان جاده خروجی آبادی بودم، خسته تر، پیرتر، پخته تر، آگاه تر و... .

او به خواست مردم، بار دیگر اداره امور آبادی را عهددار شد و بر طبق آموخته هایش، نظم و ترتیبی بر قرار ساخت که دیگر کسی به دنبال بدی و زشتی و نا درستی نمی رفت. قوانینی وضع کرد که همه با میل و رغبت و به اتفاق پذیرفتند و مطابق این قوانین بود که همه با هم به مهربانی و صلح و صفا زندگی می کردند.

ما نسل چهارم آن ها بودیم که در زمین لرزه دهشتناکی از میان رفتیم.

همراهان خیام پرسیدند: در بهشت چطور این طور با هم خوب و خوش هستید؟

- ما در آن دنیا هم مثل این جا با هم خوب و خوش بودیم. البته به دلیل اختلاط با

خویشان، همین طور که می بینید، چندان خوبرو و خوش اندام نیستیم، به همین جهت برخلاف دنیای خاکی در این جا بیشتر با حور و غلمان به سر می بریم و آمیزش داریم.

... غروب بود که دوستان از آن کوهپایه دور شدند و در کنار نهرآبی نشستند. ابوعلی سینا از خیام پرسید:

- حکیم بزرگوار! یادتان هست که گفتگویی داشتیم در باره سعادت؟

- بلی! یادم هست.

- خاطراتان هست که در آن بحث من در مورد نعمت های بهشت سخن می گفتم و شما در مورد حور و غلمان مطالبی مطرح کردید؟

- بلی! کاملاً!

- لابد نظراتان هست که فرمودید: حور و غلمان از کسی زاده نشده اند تا مهر و وفا و عاطفه و محبت داشته باشند و آنها فقط «ماشین متحرك لذت» اند؟ خیام با تأمل، گفت:

- بلی! من چنین گفتم و هنوز هم چنان فکر می کنم.

ابو علی سینا گفت: فکر نمی کنید، ریختن این همه حور و غلمان ماشینی یا پلاستیکی در بهشت از شاهکار های الهی است؟

خیام با تحیر پرسید: چرا؟

ابو علی سینا گفت:

- مردمان این قبیله را دیدید؟ این موجودات به ظاهر انسان را که روی دو پا راه می رفتند، حرف می زدند و فکر می کردند، دیدید؟ موجوداتی که به نظر می آمد که جزو نسل های اولیه انسانی هستند، نسل هایی که هنوز سیمای انسانی کاملی پیدا نکرده بودند و یا هنوز از نظر ظاهرشان در بین حالت حیوان و انسان بسر می بردند؟

خیام گفت: بلی! چنین به نظر می رسید.

ابو علی سینا گفت:

- این حوران و غلمان ها که در بهشت ولو هستند، اگر از کسی زاده شده بودند و اگر احساس داشتند و اگر مهر و عاطفه سرشان می شد، آیا می توانستند این «انسان نما» ها را تحمل کنند؟ آیا حاضر می

شدند شب و روز مثل غلام و کنیز در خدمت این «آدم گونه» ها باشند؟ و مدام هم لبخند بزنند و خودشان را شاد و راضی نشان دهند؟!؟

پیر مردی که پاهایش بریده بود، دیدید؟ دیدید که آن دو حوری نو شکفته چطور مثل «گل بفشه» مواظبش بودند؟ آن پیر زن را که فقط دو دندان بیشتر نداشت و یک چشم ا

ش نیز کور بود، دیدید؟ دیدید که چطور غلمان جوان و زیبا روئی تر و خشکش می کرد و قربان صدقه اش می رفت و ناز و نوازشش می کرد؟

چه کسی این طور مهربانانه و دلسوزانه و شادمانه از چنین آدم های زشتی مواظبت می کند؟ چه کسی؟ مادر، همسر، خواهر، برادر، فرزند، چه کسی؟! ندیدید «رباب» چطور اشك می ریخت و از این که مجبور است مدام به کودکش «بابك» شیر بدهد، شگوه و شکایت می کرد؟ ندیدید؟

آری! این کار خدا یکی از شاهکارهای عجیب و غریب اوست که کسی نمی تواند پی به رازش ببرد. حاج رجب گفت: وقتی که خدا به بنده گانش پاداش بهشت می دهد، اگر جوانی و سلامت و زیبایی را هم به آنها ارمان کند، دیگر نیازی به حور و غلمان پیدا نمی شود.

ابو علی سینا گفت: راست می گوئی، ولی در آن صورت هم خود انسان ها مصنوعی می شوند و حالت حوران و غلمان های ماشینی را پیدا می کنند! مگر نه؟!؟

خیام که متفکرانه به سخنان دوستانش گوش می کرد، خروشید:

- نه! حتماً درست نیست! نمی تواند درست باشد! اگر درست باشد، همین است که شیخ الرئیس می گویند. ولی من مطمئنم که درست نیست!

ابو علی سینا، با تعجب از خروش خیام، پرسید:

- حکیم عزیز، چه چیز درست نیست؟! ...

- اصل قضیه و فلسفه وجودی بهشت درست نیست! اگر درست باشد حرف شما قطعاً صحیح است! اگر پرورنگرای بشدکده بی- به زیبایی و منظمی جهان هستی خلق کرده باشد، نمی توان باور کرد که در یکی از ابداعات او، این طور ناسازگاری و نا هماهنگی وجود داشته باشد. این غیر ممکن است که او جایی بنام بهشت آفریده باشد و این طور بی سر و سامان و پر از عیب و نقص باشد؟!؟

ابو علی سینا با حیرت پرسید: پس نظر خود شما چیست؟!؟

خیام در حالیکه سر خود را تکان می داد با ناراحتی گفت:

نمی دانم! نمی دانم! هنوز نمی دانم! ولی خواهیم دانست! حتماً خواهیم دانست! ... مهلت بدهید. ...

این جا بهشت نیست!

روزی حاج رجب به خیام گفت:

- پدر! منم فکر می کنم یک جای این قضیه بهشت می لنگد.

خیام پرسید: کجایش؟! چطور؟!!

- می دانی پدر! من نه ادیبم، نه حکیم. نه عمر خیام و نه شیخ الرئیس ابو علی سینا. ولی با گذراندن چند صبحی در این بهشت و شنیدن حرفهای شما و جماعتی که با ما هستند، این طور فهمیده ام که این جا بهشت نیست و یان بهشتی که به ما وعده داده اند، نیست.

- عجب! پس فکر می کنی این جا کجاست؟ مگر همه وعده های پیغمبر اسلام در این جا پا بر جا نیست؟ مگر تمام مائده هایی که به ما وعده داده بودند در این جا در دسترس ما نیست؟ ...

- چرا هست! ولی باین حال، فکر می کنم، این جا بهشت نیست! یا بهشتی که به ما وعده داده اند، نیست. ببینید، ما با ده ها و صدها نفر حرف زدیم و درد دل کردیم. نتیجه حرف همه آنها این بود که این جا بهشت موعود نیست و اگر هست، ارزش آن سختی هایی را که برایش کشیده اند ندارد. همگی هم بدون استثناء از زبانه وعده گاه نازلگی و نلخشود بودند، مگر نه پدر!؟

- همین طور است که می گوئی، ولی اگر این جا بهشت نیست، به نظر تو، پس کجاست؟

- آنرا هم نمی دانم! و به قول حضرت شیخ الرئیس، اگر دوزخ را می دیدیم و از حال و روز مردمان آن جایگاه آگاه می شدیم! خیلی از مشکلات ما حل می شد. بدون اطلاع از سرنوشت «دوزخیان»، نمی توان سر از قضایا این بهشت در آورد.

راستی می دانید پدر! ممکن است دوزخ هم به آن بدی ها که توصیفش کرده اند نباشد، مگر نه این که بهشت هم به آن خوبی که می گفتند نیست!

خیام خنده ای کرد و گفت:

- دوست عزیز! داری حرفهای جالبی می زنی! حرف هایی که به دل آدم می نشیند و شنیدن اش از زبان یک مومن بسیار جالب تر است.

- پدر! مگر می شود با شما بود و مومن باقی ماند؟ ما که درخت نیستیم تا به قول «علیشاه» نه گذر زمان را درك کنیم و نه آمد و رفت روزگار را. . .

خیام با لبخندی رضایت بخش گفت:

- جالب است! ادامه بده! ادامه بده! باز هم برایمان حرف بزن!

- مطلبی بود به ذهنم رسید، خواستم ببینم، نظر شما چیست؟

ابو علی سینا گفت: به عقیده من در این جا قضایای زیادی هست که ما از آنها آگاه نیستیم. زیرا این بهشت با وجود شباهت به بهشت اسلام به قول دوستان، واقعاً به دل آدم نمی نشیند. یعنی آن بهشتی که در انتظارش بودیم نیست. این که چیست، آنرا هم نمی فهمم و غوغای درون و نهیب های عقل را هم نمی توانم ندیده بگیرم که می گیرند، ما در يك تاریکی مطلق افتاده ایم و واقعیت آن نیست که می بینیم. گاهی به سرم می زند که نکند ما در خواب و خیالیم و آنچه می گذرد، تصورات ذهنی ماست! و بعد با خود می گویم، خواب و خیال و تصور ذهنی به این صورت نمی تواند باشد و دوباره در دریای حیرت فرو می روم.

خیام گفت: همین طور است که می گویند. قضایایی که ما شاهد و ناظر آن هستیم، چندان با واقعیت تطبیق نمی کند. فکر واندیشه نیز آرام نمی نشیند. باید همچنان بگردیم تا از این سرگردانی بدر آئیم. سفرمان را ادامه دهیم. شاید راهی به روشنائی و واقعیت پیدا کنیم.

عزت الملوك، در بین این گفتگوها، گفت:

- می دانید، وقتی که من به گفتگوهای برادرم گوش می کردم، یاد داستان زندگی ام افتادم. فکر می کنم برای پی بردن به حقیقت، تعمقی در سرگذشت من کمکی باشد.

ابو علی سینا گفت: هر مطلبی ممکن است به مشکل ما کمک کند.

عزت الملوك بعد از تأملی کوتاه، خطاب به ابو علی سینا گفت:

- حضرت شیخ الرئیس، از سرگذشت زندگی من آگاه نیستند. ولی مرشد خوب می دانند که من یکی از زنان معترض و نا فرمان بهشت بودم. هر چه دلم خواسته و آن چه که نا فرمانی و بی بند و باری بوده کرده ام و به هیچ کس هم حساب پس نداده ام، حتی به متولیان بهشت. با این سوابق و تجربه، وقتی شنیدم که می گویند: «شاید این بهشت تصورات ذهنی ما باشد»، منم به یاد ایام زندگیم افتادم. بیاد زمانی که در سنین کودکی به خانه شوهر رفتم و چشم و گوشم در آنجا باز شد. در خانه شوهر بود که فهمیدم مجبورم او را با همه خوی زشت و سیرت ناهنجارش، تحمل کنم تا این که با داشتن من و چند همسر دیگر، باز هم عروس به خانه آورد و سپس او را با طلبه جوانی جمع دیدم. درست زمانیکه به بهانه پیری و بیماری، از وظیفه شوهری نسبت به همسران اش خودداری می کرد.

آن روزها، من در مقابل عمل همسرم قادر به انجام هیچ عکس العملی نبودم. از اینرو، برای انتقام از او، در عالم خیال باهر مردی که می خواستم همبستر می شدم تا کار زشت او را تلافی کنم. چون به بهشت آمدم با رفتن به آغوش این وان، همان رویاها را به مرحله عمل در آوردم و قصدم هم آن بود که به یلن وسیله از شوهرم انتقام بگیرم. روزیکه برادرم خبر داد که او مرده است، دیگر هوس هماغوشی با هیچ مردی را نکردم. نمی دانم، این داستان گره ای از کار شیخ الرئیس می گشاید یا نه؟!؟ زیرا من میان رویاهای دوران حیاتم و اعمالی که در بهشت انجام داده ام، ارتباط خاصی می بینم.

آنروز، تا ساعت ها، ابو علی سینا با عزت الملوك گفتگو می کرد و چون نیمه شب شد، گفت :
- حرف هایمان را فردا دنبال خواهیم کرد. . . همه رفتند که بخوابند، ولی در حقیقت، رفتند تا در تنهایی به حرفهای عزت الملوك فکر کنند. زیرا سرگذشت عزت الملوك، اگر چه ساده و بی پیرایه بود، ولی آنها را بسیار به خود مشغول می داشت.
صبح روز بعد، ابو علی سینا از خیام تقاضا کرد که اجازه دهد تا عزت الملوك ماجرای زندگی اش را به تفصیل نقل کند. او می خواست با آگاهی کامل از حوادثی که بر این زن رفته رفته روزنه ای به دنیای تاریک و اسرار آمیز بهشت بگشاید.
عزت الملوك، بار دیگر قصه زندگی اش را باز گو کرد و به سئوالات کنجکاوانه ابو علی سینا و گاهی خیام پاسخ داد:

- بعداز ماجرای آن طلبه، نخست، به فکر انتقام گرفتن از شیخ اقدام. ولی بزودی، تغییر رئی دلم و بزه و عبادت و امور خیریه و مطالعه رو کردم. چند سال بعد مریض شدم و دار فانی را وداع گفتم و به آخرت آمدم. در آن چند سالی که همه اوقاتم را به زهد و عبادت و مطالعه می گذراندم، سعی می کردم تا با کمک به درمانده گان و خدمت به خلق الله و پرهیزکاری، راه وصول به بهشت را برای خود هموار کنم. بدین منظور، خانه ام را مرکز محتاجان و یتیمیان و درماندگان کردم و در پرستاری آنان چنان کوشیدم که شهرتم بیش از شوهرم شد.

من از کودکی در خانه پدر به مکتب رفتم. در خانه شوهر هم با امکاناتی که فراهم بود و با بهره بردن از وجود یکی از همسران با سواد شیخ، اوقات بیکاریم را صرف آموختن بخصوص فلسفه و عرفان کردم. تنها دلخوشی من در این دوران، استفاده از کتابخانه بزرگ شیخ و شرکت مخفیانه در جلسات درس و بحث علما و بزرگان شهر بود که در منزل ما جمع می شدند. به این ترتیب که پشت درپچه ای که به اطاق بیرونی، یعنی محل درس و پذیرائی شیخ مشرف بود، می نشستم و به مذاکرات و مباحثات او و سایرین گوش می کردم و در گفت و گو و جدلشان غایبانه شرکت می کردم تا جاییکه کم کم به فلسفه و عرفان، تسلط کامل یافتم. . .

غروب روز بعد، ابو علی سینا خطاب به خیام گفت :

- حکیم بزرگوار! نمی خواهید بعداز شنیدن حکایت این بانو، سرگذشت برادرش را نیز بشنویم و ببینیم داستان او چگونه بوده و او چطور به بهشت آمده است؟

خیام گفت:من به این دوست عزیز، بی آنکه بدانم در زندگی چه می کرده، علاقه مند. اگر دوست دارید و او نیز می پذیرد، چه بهتر که داستان زندگی او را هم بشنویم.

به یقین سرگذشت او به نحوی به زندگی خواهرش مربوط می شود و از آن راه ممکن است به اسراری که خود وی نیز به دانستن آن علاقه مند است، آگاه شویم.

■ ■

ادامه دارد....

نیلوفر بیضایی بود، سعید سلطان پور نبود!

فستیوال یکی بود یکی نبود در تورنتو (لانه جاسوسی حکومت اسلامی ایران)

براستی آن یکی که بود، کی بود؟ و آنکه نبود کی بود؟

- نیلوفر بیضایی بود، سعید سلطان پور نبود!

- جواد مجابی بود، پوینده نبود! مختاری نبود! دوانی نبود! ...

دریا دادور بود، فریدون فرخزاد نبود!

- حورا یآوری بود، پروانه اسکندری نبود!

- محمد استعلامی بود، سعیدی سیرجانی نبود!

- سعید شنبه زاده بود، زندانی شکنجه و اعدام شده نبود!

- پویان طباطبائی بود، زهرا کاظمی نبود!

- شاهرخ مشکین قلم بود، رقص نبود!

- عباس کیارستمی بود، داریوش مهرجویی بود، رخشان بنی اعتماد بود، آزادی برای فیلم سازان معترض نبود!

- محمد رضا لطفی، توده ای نو مسلمان بود، نوای زنان آوازه خوان نبود!

- ای وای.... ناصر تقوایی هم بود آیدن اغداشلو هم بود!

شکنجه بود، کشتار بود، اعدام زندانیان سیاسی در زندان های مخوف رژیم اسلامی بود، سنگسار بود، دست و پا بریدن بود، از کوه پرتاب کردن بود، کودکان را اعدام کردن بود، خانه بر سر زاغه نشینان خراب کردن بود، فحشا بود، دزدی بود، غارت بود، اعتیاد بود، دانشجوی زندانی بود، کارگر معترض در زندان بود، صدور دختران به کشورهای عربی و حتی به چین بود، بی آبی بود، بی برقی بود، صدور ثروت ایران به کشورهای لبنان و عراق و هر جا که بینادگرایی بود، بود، کودکان خیابان خواب بود، کودکان کار بود، تجاوز به زنان زندانی بود، مرگ بود،

زندگی نبود، آزادی نبود، نان نبود، مسکن نبود، سرپناه نبود، انسانیت نبود.

براستی آیا مستشاران فرهنگی حاکمیت اسلامی نمیدانند کی بود و کی نبود؟

زمانی که حمیدرضا جلالی پورفرماندار مهاباد و نقده و معاون سیاسی امنیتی استانداری کردستان را که مهر امضایش بر حکم اعدام دست کم 59 نفر حک شده است بعنوان روزنامه نگار به کانادا فراخواندند و برایش جلسات سخنرانی علم کردند، می دانستند کی بود و کی نبود.

آنگاه که ابراهیم نبوی که در سن 24سالگی به معاونت دفتر سیاسی وزارت کشور برگزیده شد، و البته چون طنز نویس بود دستش به هیچ جنابیتی آغشته نشد (اگر می گویند جنابیتی کرده لطفا مدرک ارایه دهید !!) با دبدبه و کبکبه به کانادا آورده شد و طنز محافل مستشاران فرهنگی- هنری حکومت اسلامی در خارج از ایران شد، همگی می دانستند کی بود و کی نبود.

آنگاه که پناهنده سیاسی دروغین می ساختند و زندانی سیاسی دروغین می ساختند و رادیو و تلویزیون برایشان تدارک می دیدند، همه بخوبی می دانستند که کی بود و کی نبود.

آنگاه که به بهانه راه افتادن قطار دموکراسی خواهی مسعود بهنود مهمان نورسیده این جماعت از وارد شدن خلخالی هم به این قطار استقبال می کرد، اینان با همه وجود می دانستند کی بود و کی نبود.

"رفقای" توده ای و اکثریتی حاکمیت اسلامی بدنبال همدستی گام به گام با سرکوب و جنایات رژیم، در ادامه سیاست های ضد مردمی خود برای خاموش کردن هر صدای معترض که جهانیان را مخاطب قرار میداد، دست به هر شیوه ای برای موازی سازی زدند و آنچه امروز با آن روبرو هستیم نتیجه غیرقابل تصویری نبود و آنان که فریاد برآوردند که زرد با چراغ آمده است، امروز همگانی را که با شعار دموکراسی خواهی این جماعت فریب خورده بودند به تماشای عریان دست اندازی مستشاران رژیم در همه حوزه های فعالیت های خارج کشور، چه در مقام نماینده پارلمان کانادا، چه روزنامه نگار، شاعر، نویسنده، رقص، فیلم ساز، تئاترچی فرا می خوانند.

راستی کی بود و کی نبود؟

هما علیزاده - مونترال، کانادا - 5- ژوین - 2008

1_ خانم دریا دادور در مصاحبه با بی بی سی به سوابق خود اشاره میکند :

از سابقه خودت بگو..

سابقه من ... دو سال زندان بودم، چهار سال فراری بودم و سه سال هم اعدام شدم!!!

http://www.bbc.co.uk/persian/arts/story/2005/03/050304_pm-bb-darya-opera.shtml

فراخوان

خاورا نها و گورهای دسته جمعی. زخمهای مشترک ما است.

بیست و هفت سال از قتل عام ۶۰ و بیست سال از قتل عام هزاران زندانی سیاسی مجاهد، کمونیست و مبارز در تابستان ۶۷ گذشت.

کانون خاوران در نظر دارد با همیاری گروهها و احزاب سیاسی و نیز انسانهای آزادیخواه، بیست و هفتمین سالگرد قتل عام ۶۰ و بیست امین سالگرد قتل عام تابستان ۶۷ را بصورت راهپیمایی اعتراضی در اتاوا برگزار کند.

اولین نشست هماهنگی با گروههای سیاسی زیر و تعدادی از زندانیان سیاسی سابق از تورنتو و مونترال در تاریخ یکشنبه ششم جولای کنار درخت یادمان برگزار شد. نشست دوم برای تصمیم گیری نهایی یکشنبه ۱۳ جولای در ساعت ۵ بعد از ظهرکناردرخت یادمان در پارک لزلی برگزار می شود.

از همه ی گروههای سیاسی و انسانهای آزادیخواه دعوت می شود که برای همیاری بمنظور غنی تر برگزار کردن برنامه مذکور در این نشست شرکت نمایند.

کانون خاوران

www.khavaran.com

۶ جولای ۲۰۰۸

جریانهای سیاسی حمایت کننده ، به ترتیب حروف الفبا :

انجمن فرهنگی ایرانیان – مرکز(اتاوا) و مناطق وابسته ■ حزب اتحاد کمونیست کارگری ■ حزب کمونیست ایران م - ل - م ■ سازمان زنان 8

حزب کمونیست ایران ■ حزب کمونیست کارگری ایران ■ حزب کمونیست کارگری ایران – حکمتیست (تشکیلات کمیته کانادا) ■ سازمان زنان 8

مارچ ایرانی افغانی ■ کانون اندیشه و هنر ■ کمیته یادمان کشتاردهه 60 در مونترال ■ همبستگی (فدراسیون سراسری پناهندگان)

علاقتمندان به خرید آثار هوشنگ معین زاده

«خیام و آن دروغ دلاویز»-

«کمدی خدایان» «آنسوی سراب»

«آیا خدا مرده است؟»

«بشارت خدا به زادگاهش باز میگردد»

می توانند آنها را از آدرس زیر مستقیماً از خود نویسنده درخواست کنند.

بهای هر یک از کتابها با هزینه پستی 30 دلار امریکایی

و مجموع پنج جلد آنها 150 دلار است.

Houshang Moinzadeh

B. p. 31

92403 Courbevoie Cedex –

France

Moinzadeh@gmail.com

www.moinzadeh.com

تاریخ گفته نشده ... ادامه از صفحه (۱۳)

یکتاپرستی و قدرت خدای قهار و مقتدر و مبارزه با کفر و عصیان بر علیه آن تاکید می شد. تاکید بر وجود خدای واحد و قدرت مطلقه او، درواقع ، تایید و تاکید بر بی قدرتی مخلوق او یعنی انسان در نظام جدید بود، به همین صورت ، کفر نیز که صدای اعتراض انسان بدوی به این بی قدرتی و به قطبی شدن قدرت در جامعه جدید بود، پرچم جامعه قدیم و خود آن بود .

برای صاحبان نظام جدید، انکار قدرت خدا به همان اندازه خطرناک و منفور بود که ابراز قدرت مردم . در واقع نیز قدرت خدا، همان قدرت مجامع خلق در نظام کلان و قبیله بود که در جریان انقلاب مالکیت خصوصی از دست آنان خارج شده و اکنون همچون شمشیر داموکلوس بر بالای سرشان به چرخش در می آمد. به همان صورت که تمرکز مالکیت خصوصی در دست طبقه اشراف در نظام جدید نتیجه سلب مالکیت از اعضای ساده قبیله بود، تمرکز قدرت در دست خدای واحد در مذاهب جدید نیز، نتیجه بلافصل غصب آن از مردم و خدایان دیگر بود. یکتاپرستی و کفر به همان اندازه رو در روی هم بودند که جامعه بدوی و جامعه متمدن بعد از آن . برای همین بود که آیات آسمانی اینچنین لجام گسیخته بر علیه کفر و انکار قدرت خدا مبارزه می کردند و یکدم از تهدید و انداختن ترس در دل منکران قدرت وی باز نمی ایستادند. با این حال، خدایان یکتا، با همه قدرتشان، از صدای کفر بخود می لرزیدند.

" ... که همانا ترس در دل کافران می افکنم تا گردن هایشان بزنید و همه انگشتان (دست آویز هایشان) را قطع کنید. این کیفر کافران برای آنست که با خدا و رسول سخت ضدیت و مخالفت کردند." - قران. 6

و از آنانکه مطیع قدرت خدا در آسمان و رسول او در زمین بودند تمجید می نمودند.

" آنجا (بهشت) منزل ابدی مطیعان خواهد بود و این است پیروزی و سعادت عظیم." _ قران 7 و جنگنده گان بر علیه آنان را تهدید می کردند:

" همانا کیفر آنانکه با خدا و رسول او به جنگ برخیزند و در روی زمین به فساد کوشند جز این نباشد که آنها را کشته یا به دار کشند و یا دست و پایشان را به خلاف ببرند (یعنی دست راست را با پای چپ و بالعکس _ قران 8

در مذهب یهود نیز در عهد عتیق می خوانیم:

" از من بترس ، زیرا که من خدا هستم" 9

" کیست مانند تو ای یهوه که در میان خدایان به اندازه تو ترسناک باشد؟ 10

"از من بترس و مرا عبادت کن و به نام من قسم بخور" 11

"ابتدای حکمت ترس از یهوه است و انتهای آن نیز ترس از یهوه است" 12

در مسیحیت نیزچه در عهد جدید و چه در مدارک دیگر با همین دید یعنی قدر قدرتی خدا و ترس و اطاعت از وی بعنوان ربنای جامعه هیرارشیک و سلسله مراتبی جدید روبرو می شویم.

"خداوند می فرماید که از من اطاعت کنید و نجات خود را با ترس و لرز به کمال برسانید" 13

"هر کس که از خدا بیشتر بترسد نزد او مقبولتر است" 14

"خدا را آن طور که مقبول است عبادت کنیم ، یعنی از او به ترسیم و احترام اش بگذاریم، زیرا خدا آتشی است که می سوزاند" 15

در مسیحیت نیز مانند اسلام، به پیروی از همین آیات است که بزرگ ترین قدیسان مسیحی سنت آگوستین و سنت اکوئیناس به ابراز نظراتی این چنین وحشیانه و بیرحمانه اقدام می کنند.

"وقتی که خداوند بر مینای مصلحتی که خودش تشخیص میدهد فرمان کشتن صادر می کند، آدمکشی برترین فضائل می شود و حرفه آن کس که در راه

خداوند می کشد به صورت دلپذیرترین حرفه ها در می آید" 16

"کشتن زندیقی که با زبان خویش ازگناه خود توبه نکند در نظر خداوند بزرگترین ثواب ها است و در چنین موردی تنها تکفیر مرتدان از جانب کلیسا کافی نیست ، بلکه باید اصولا وجود نحسشان را از صفحه روزگار بر انداخت." 17

"موقعی که باید کافران را کشت، آن کس که سر می برد ، به دار می آویزد، استخوان ها را می شکند، شاهرگ ها را قطع می کند و خونشان را بر زمین می ریزد دیگر يك آدمی نیست ، خود خداوند است." 18

پیوستگی مذاهب توحیدی با نظام جدید، یعین نظام تمدن، تنها به دفاع آنان از رابطه جدید قدرت محدود نمی شد. مذاهب توحیدی ربنای حقوقی، اخلاقی و در يك کلام ایدئولوژیک نظامات جدید را تشکیل می دادند و برای این به وجود آمده بودند که از تمامی اجزاء و مبانی نظام جدید دفاع نمایند . در غیر این صورت نه تنها به مذهب رسمی امپراطوری ها و دولت هایی که بر ویرانه جوامع اولیه بنا شده بودند تبدیل نمی شدند، بلکه توسط آنها حتی تحمل هم نمی گشتند و مانند عقاید کفرآمیز، و مذاهب مادر تبار بت پرست و چند خدایی زیر ضربات نظام جدید بکلی از میان می رفتند .

از اینرو بود که این مذاهب نه تنها از استثمار انسان از انسان، فقر و ثروت و نظام برده داری که همگی پدیده های نوینی در تاریخ بشری و از اجزاء جدائی ناپذیر نظام جدید بودند، با صراحت و بی پروائی دفاع می کردند، بلکه برای منتفی کردن هر نوع تلاش انسانی جهت تغییر و یا حتی تعدیل این پدیده های غیر عادلانه ، با منتسب نمودن این بی عدالتی ها به خواست الهی، هر گونه مخالفت با آن هارابه عنوان معارضه با مشیت الهی، مستوجب سخت ترین مجازات ها می نمودند. آیات زیر خود گویاتر از هر سند و مدرکی دراین مورد هستند. آنها وظیفه شناسی نامقدس مذاهب توحیدی در برابر نظام مقدس جدید را به بهترین وجهی نشان می دهند.

"و خدا رزق بعضی از شما را بر بعضی دیگر فزونی داده. آنکه رزقش افزون شده است به زیر دستان و غلامان زیاده را نمی دهد تا با او مساوی شود (...) آیا نعمت ایمان به خدا را به عصیان و شرک باید انکار کرد؟" _ قران 19

(* مترجم قران حاج مهدی قمشه ای در آیه مزبور، خودسرانه، پرانتزی باز کرده تا معنی آیه را عوض کند و با حیلہ گری مانع از این شود که خواننده از آیه مزبور این نتیجه رسوا برانگیز را بگیرد که خدا از اغنیاء خواسته است که به فقرا کمک نکنند. در حالیکه معنای آیه کاملاً روشن است و احتیاج به توضیح اضافی ندارد. مطلب داخل پرانتز از اینقرار است: (لیکن مقام خدائی ما را به بتی یا بشری می دهد تا با خدا شریک و مساوی داند. زهی جهل و ناسپاسی.). با این پرانتز معنای آیه به عکس خود تبدیل می شود بطوریکه گویا خدا دارد کمک نکردن به فقرا را سرزنش می کند. حالا به متن ترجمه انگلیسی آیه مزبور توسط M. S. Shakir حدافل به عقاید ارتجاعی مندرج در قران صادق و وفادار است توجه نمائید تا متوجه تقلب و ریاکاری مترجم فارسی زبان بشوید:

And Allah has made some of you excel others in the means of subsistence, so those who are made to excel do not give away their sustenance to those whom their right hands possess(slaves, wives and inferiors-me), so that they should be epual therein; is it then the favor of Allah which they deny?

" و خدا رزق بعضی از شما را بر بعضی دیگر فزونی داده. آنها که رزقشان افزون شده است به زیر

دستان و غلامان زیاده را نمی دهند تا با آنها مساوی شوند. آیا این لطف خدا(به ثروتمندان- از من) است که انکار می کنید؟" در این آیه در واقع قران می گوید کسی که به زیر دستان خود کمک کند، با خواست خدا که کسانی را رزق بیشتر و کسانی را رزق کمتر داده است مخالفت کرده است.)

در این آیه اسلام مخالفت خود با برابری اقتصادی و حتی تخفیف اختلاف طبقاتی میان فقیر و غنی را نشان میدهد، چون معتقد است که جامعه ایکه مبتنی بر مالکیت خصوصی و تفاوت میان فقیر و غنی باشد جامعه مطلوب و مورد خواست خداست.

"در صورتی که ما خود معاش و روزی آنها را در حیات دنیا تقسیم کرده ایم و بعضی را بر بعضی به مال و جاه دنیوی برتری داده ایم تا بعضی از مردم بعضی دیگر را مسخر خدمت کنند و رحمت خدا از آنچه جمع می کنند بهتر است " _ قران 20

در این جا نیز تبعیض طبقاتی و کنترل گروهی از مردم توسط گروه دیگر که یکی از خصوصیات اصلی جامعه جدید می باشد تایید می شود.

"به هرکس که می خواهد ثروت می دهد و به هرکس می خواهد ذلت می دهد." - قران 21

پس اختلاف طبقاتی و تقسیم جامعه به فقیر و غنی مطابق خواست خداست و مجازات دست درازی به مال دیگران یعنی تعرض به اصل مالکیت خصوصی قطع دست است .

"مجازات سرققت قطع دست راست است از مچ دست" _ قران 22

(باید توجه داشت که تاریخ این وحشیگری ضد انسانی با تاریخ پیدایش مالکیت خصوصی یکی است. قدیمی ترین نشان آن را می توان در قوانین حمورابی یافت که به سه الی چهار هزار سال ق. م، یعنی به آغاز پیدایش مالکیت خصوصی در میان سومریان باز می گردد.)

البته، فقهای اسلامی، در دورانی که در اثر تمرکز بیشتر ثروت در قلمرو اسلامی نسبت به زمان محمد، با تجاوزات بیشتری از جانب مردم فقیر به مالکیت خصوصی در نظام اسلامی مواجه می شوند، قوانین مربوط به مجازات خاطیان به مالکیت خصوصی را گسترش می دهند.

"مجازات سرققت قطع دست راست است از مچ دست، و در صورت تکرار قطع پای چپ و اگر برای بار سوم تکرار شود بنا به فقه شافعی قطع دست چپ و مطابق فقه حنفی زندان . این ها در صورتی است که بهای جنس مسروقه بیش از 3 درهم (شافعی) و یا 10 درهم (حنفی) باشد" 23

باید توجه داشت که همانطور که در همه نظامات مبتنی بر مالکیت خصوصی رایج است، در اسلام نیز کلمه دزدی شامل دزدی های بزرگ و قانونی نمی شود، و گر نه حمله به کاروان های تجاری و غارت اموال مردم توسط محمد و جانشینان او بیشتر از همه می بایست مشمول این مجازات قرار می گرفت.

به هرحال ، قطع دست به خاطر دزدی، رسمی بود که قبل از محمد در عربستان که در آن مالکیت خصوصی ازمدتها قبل آغاز شده بود، رایج بود، چنانچه مقدسی برای ما می گوید که در دوران حیات محمد، ولی قبل از ادعای او به پیامبری، قریش دست مردی به نام "دویک" را که از هدایای کعبه دزدی کرده بود قطع می کنند 24. باین ترتیب است که رسم قطع کردن دست که چاره جوئی وحشیانه ومشمئزکننده اشرافیت عرب برایحفظ حرمت مالکیت خصوصی و احترام به آن بوده، با تبدیل اسلام به نماینده رسمی جامعه طبقاتی موجود، به یکی از قوانین خود آن تبدیل می گردد.

همین امر در مورد برده داری صادق بود. برده داری نیز که نتیجه بلافصل فروپاشی جوامع اشتراکی اولیه و از اجزاء لاینفک نظام جدید بود، در آیه های زیر مورد حمایت کامل اسلام و قران قرار می گیرد.

"ایا بنده مملوکی که قادر بر هیچ چیز (حتی بر نفس خود) نیست با مردی که ما به او رزق نیکو (و مال حلال بسیار) عطا کردیم و پنهان و آشکار هر چه خواهد انفاق می کند یکسان اند؟ هرگز یکسان نیستند.:

- قرآن 25

"دو نفر مرد یکی بنده ای باشد گنگ و از هر جهت عاجز و کل بر مولای خود و از هیچ راه خبری به مالک خود نرساند و دیگر مردی آزاد و مقتدر که بر حق به عدالت فرمان دهد و خود هم به راه مستقیم باشد آیا این دو نفر یکسان هستند؟ هرگز یکسان نیستند." - قرآن 26

بر اساس این آیه های قرآن است که بعدا راویان اسلامی روایات زیر را از محمد نقل می کنند.

"نماز دو کس از سرشان بالاتر نخواهد رفت (به اجر آن دنیا نمی رسد): یکی برده ای که از نزد اربابش فرار کرده باشد، مگر اینکه نزد او باز گردد و دیگر..." 27

" از سه کس سخن مگوی : مردی که از جماعت دوری گرفته و از پیشوای خود نا فرمانی کرده و در نافرمانی مرده باشد و کنیز و یا بنده ای که از ارباب خود گریخته و در حال فرار مرده باشد..." 28

در مسیحیت نیز بردگی که نظام جدید بر پایه آن قرار داشته است، کاملاً مورد تایید قرار می گیرد.

"شما بردگان از اربابان خود بهمان سان اطاعت کنید که عیسی از مسیح اطاعت می کند." 29

"به غلامان بگو که در هر امر مطیع اربابان خود باشند و در باره احکام آنها جر و بحث نکنند و آنها را همواره از خود راضی نگهدارند." 30

در تورات نیز آمده است:

"اگر غلامی عبری بخری او شش سال به تو خدمت کند و آنگاه آزاد است که بدون پرداخت چیزی برود. اگرخودش تنها آمده باشد فقط خودش خواهد رفت و اگر با زنش آمده باشد با او می رود. اگر صاحبش به او زن داده باشد و زن برای او بچه آورده باشد، زن وفرزندانش به ارباب تعلق دارند، و او بدون آنها خواهد رفت. واگراز روی ساده گی بگوید که زن و فرزنداناش را دوست دارد و بدون آنها نمی رود، آنگاه اربابش او را نزد قاضی خواهد برد؛ همچنین او را نزدیک در یا تیر در آورده؛ با درفشی گوشش را سوراخ میکند؛ و او برای تمام عمر در بنده گی او باقی می ماند." 31

این حکم تورات نشان می دهد، که این ادعا که مذهب یهود مذهب قوم بنی اسرائیل بوده، با آن یکی، و قوم یهود قوم برگزیده خدای آن بوده، درست نمی باشد. عبری بودن غلام این مسئله را به روشنی مدلل می سازد. چرا که اگر این مذهب به همه قوم یهود تعلق داشت به بخشی از آن به صورت برده نگاه نمی کرد. این امر با قطعیت تمام نشان می دهد که این مذهب مانند همه مذاهب توحیدی دیگر تا چه اندازه صرفا به بخش بالائی و برده دار این قوم تعلق داشته و تنها از منافع آنان دفاع می کرده است. در تفسیر "بن سیراخ" از تورات نیز تصریح شده است:

"علوفه و چوب و بار برای الاغت ، نان و کتک و کار برای بنده ات، زیرا که اگر او سرش را بالا نگاه دارد به فرمان تو نخواهد ماند، و این یوغ و طناب است که گردن او را خم می کند. نصیب غلام باید شکنجه و فلک باشد. اگر بنده ات فرمان تو را اطاعت نکند بی درنگ او را به غل و زنجیر ببنداز" 32

اما نظام جدید از يك جهت دیگر نیز به مذاهب توحیدی و تبلیغات دنیا گریزانه آنها نیاز داشت . از این جهت که آنها می توانستند با خوار کردن دنیای موجود و لذاذ آن در برابر دنیای دیگر، خشم ناشی از احساس محرومیت توده های فقیر را با وعده های بهشتی به آنها در آن دنیا فرو نشاندند، از انفجاری که می توانست بهشت صاحبان قدرت در این دنیا را مورد تهدید قرار دهد، جلوگیری بعمل آورد.

"اما مردم از جهل و غفلت درپی این سعادت نروند ، بلکه زنده گانی دنیا را بگزینند و عزیز دارند

در

- 25 - النحل، آیه 75، قمشه ای.
26 - النحل، آیه 76، قمشه ای.
27 - محمد بن عبدالله، نهج الفصاحه، ص 11.
- محمد بن عبدالله، نهج الفصاحه، ص 249.
28 همانجا.
- از رساله پائولوس رسول به افسسیان، باب ششم، بند 29.5
- همانجا. 30
- سفر خروج، باب 21، بندهای 2 تا 316
- شجاع الدین شفا، تولدی دیگر، ص 32 345
- سورة الاعلی، آیه 15، قمشه ای. 33
34- لوقا، باب دوازدهم، بندهای 29-31.
35 - سورة 46، آیه های 19 و 20، قمشه ای.
- سورة الزخرف، آیه های 19 و 20، قمشه ای. 36
- الرحمن، آیه 46، قمشه ای. 37
- سورة الانسان، آیهای 4-19
- تورات، سفر خروج، باب 23، بند 25. 39
- رساله اول پطرس رسول، باب اول، بند 17.
40
41- اعمال رسولان، باب 11، بند 35.

■ ■ ■

**اگر از روشنگر می آموزید
و آنرا در مبارزه با مذهب
و خرافات موثر می دانید،
با کمک مالی خود
آنرا یاری نمائید.**

- 2- زن و سکس در تاریخ، از همین نویسنده، جلد اول، فارسی، ص 207.
3 - سورة انبیاء، آیه 23، قمشه ای.
1-4 Corinthian 2-3.
- Arvind Sharma, women in the world religions, pp. 136-137.
6- سورة انفال، آیه 42، قمشه ای.
- سورة النساء، آیه 13، قمشه ای. 7
8 - سورة المائدة، آیه 34، قمشه ای.
Leviticus, 19-14. Old Testament.
9
سفر لاویان، باب نوزدهم، 14. تورات،
10- سفر خروج، بند 11. در تولدی دیگر، شجاع الدین شفا. ص 87.
11- سفر تثنیه، باب ششم، بند 13. همانجا.
12- امثال سلیمان، باب نهم، بند 10. همانجا.
13- نامه پائولوس رسول به فیلیپیان، باب دوم، بند 12. همانجا، ص 388.
14- اعمال رسولان، باب دهم، بند 25. همانجا ص 38
15- رساله به عبرانیان، باب دوازدهم، بند 28 و 29. همانجا، ص 388.
- سن آگوستین قدیس نامی مسیحی. همانجا، ص 16 379
- سن توماس آکوئینوس. همانجا، ص 380. 17
18 - مارتین لوتر، همانجا.
19- الزخرف، آیه 71، قمشه ای.
20- الزخرف، آیه 32، قمشه ای.
- سروره عمران، آیه 26، قمشه ای. 21
- سورة مائدة، آیه 38، قمشه ای. 22
- پتروشفسکی، اسلام در ایران، فارسی، ص 181. 23
- مقدسی مطهر بن طاهر، آفرینش و تاریخ، جلد چهارم تا ششم، ص 648. 24

شادمان در بهشت جاوید وارد شوید و بر آن مومنان کاسه های زرین و کوزه های (بلورین) مملو از انواع طعام و شراب طهور دور زنند و در آنجا هر چه نفوس را بر آن میل و شهوت است و چشم ها را شوق و لذت مهیا باشد و شما مومنان در آن بهشت جاودان منتعم خواهید بود و به مومنان گویند این همان بهشتی است که از اعمال صالح خود به ارث یافتید. برای شما در آنجا انواع میوه ها فراوان است که از آن هر چه خواهید تناول کنید. بد کاران هم در آنجا سخت در عذاب آتش جهنم مغلند و هیچ از عذابشان کاسته نشود و امید نجات خلاصی ندارند." قران 36
"و هر که از مقام قهر و کبریائی خدا بترسد او را دو باغ بهشت خواهد بود که در آنها انواع میوه ها است..." 37 _ قران
"ما برای کفر کافران غل و زنجیرها و آتش سوزان مهیا ساخته ایم و نوکاران عالم در بهشت از شرابی نوشند که طبع اش در لطف و رنگ و بوی کافور است و دور آن بهشتیان پسرانی زیبا که تا ابد نو جوانند و خوش سیما به خدمت می گردند." قران 38
در یهودیت نیز همین مسئله وجود دارد:
"تو خدای خود یهوه را خدمت کن، و او نان و آب ترا برکت خواهد داد و بیماری را از تو دور خواهد کرد" 39
و در انجیل نیز می خوانیم:
"عمر خود را در روی زمین با ترس (از خدا) بگذرانید، که اگر باو متوسل شوید او بدون ملاحظه اشخاص، شما را بر اساس اعمالتان قضاوت خواهد کرد." 40
"در هر ملتی آنکه از خدا خوف داشته باشد، و درستکار باشد، مقبول او قرار می گیرد." 41

1- تاریخ طبری، جلد سوم، فارسی، ص 796.

تاریخ گفته نشده ... ادامه از صفحه (16)

صورتی که منزل آخرت بهتر و پاینده تر (از دنیا)ست." - قران 33
در انجیل نیز:
"در فکر این که چه خواهید خورد و چه خواهید آشامید نباشید، و اینقدر به آن فکر نکنید. اینها چیزهایی است که مردم دنیا به دنبالشان هستند، و پدر شما می داند که به این ها محتاجید. بجای اینها سلطنت خدا را جستجو کنید؛ و اینها خودشان برای شما فراهم خواهند شد." 34
بعلاوه، اگر توسل به تیغه شمشیر و مجازات افراد سرکش در این دنیا، راه و روش خدایان زمینی در به اطاعت کشیدن مردم عادی بود، مذاهب توحیدی، همین کار را با توسل به بهشت و جهنم در آن دنیا و تشویق و تهدید به مواهب و عذاب های آن دو و مقایسه آن با لذت ها و عذاب های دنیوی می کردند. لذا پست جلوه دادن زندگی دنیوی و بر جسته کردن زندگی اخروی شرط لازم دلبستگی به آن جهان و به اطاعت کشاندن انسان ها بود. از اینرو، کم رنگ کردن لذات و شادی های دنیوی، حیل گری همه مذاهب توحیدی برای برجسته نمودن لذت های اخروی و دلبستگی مردم به آنها بود:
"و برای همه (مردم) به مقتضای عملشان جائی معین است و همه به پاداش اعمال خود کاملاً می رسند و هیچ ستمی بر آنها نخواهد شد و روزی که کافران را بر آتش دوزخ متوجه سازند (به آنها گویند) شما لذت و خوشی هایتان را در زندگی دنیا به شهوترانی و عصیان بردید و بدان لذت دنیوی برخوردار بودید. پس امروز به عذاب لذت و خواری مجازات می شوید." قران 35
"آنکه به آیات ما ایمان آوردند و تسلیم امر ما شدند (به همه خطاب شود که) با همسرانمان مسرور و

ROWSHANGAR SUBSCRIPTION FROM

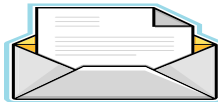
	Six Months	One Year
Canada (Canadian dollar)	\$30	\$55
Europe (Euro)	€25	€45
Rest (U.S Dollar)	\$60	\$110
For the 1st. Extra copy add	\$5	\$10
For more copies add for each	\$3	\$6

You can deposit your fee to our bank accounts or write your check or money order to Rowshangar in American or Canadian dollar only. Checks should have been issued by either American or Canadian banks.
To pay by credit card please call : **773-656 9107**

Six month ☐ one year ☐
Name
Address
City.....
State zip..... Country
You can either mail the form or fill it on the Rowshangar's website and e-mail it to us.

ORION Finished Basement
Home Improvement Flooring
Plumbing

647-888-4143



با درود خدمت شما استاد گرامی جناب سیامک ستوده
من به تازگی کتاب "تاریخ گفته نشده اسلام" را مطالعه کردم و بی نهایت از شما به خاطر این کتاب ارزشمند و پرمحتوا سپاسگذارم. برآستی که شما با نگارش این کتابها کار ارزنده ای در راه بالا بردن آگاهی مردم انجام می دهید. کتاب شما حاوی مطالب و سرفصلهای بسیار جالبی است و از دیدگاه بسیار گسترده ای تاریخ اسلام را بررسی نموده است و من به شخصه آگاهی های بسیار سودمندی بدست آوردم که آنرا مدیون شما هستم.

همچنین در این جو سانسور و خفقان ایران انتشار کتاب بگونه پی دی اف بسیار کمک شایانی در راه مبارزه با سانسور و تحریف کتاب کرده است و باعث شده نبود مرجع مستند و مناسب در ایران بدینگونه جبران شود که باز هم ازین بابت از شما بی اندازه سپاسگذارم که حاصل زحمات چندساله خود را در اختیار مشتاقان مطالعه و حقیقت راستین می گذارید. از شما درخواست دارم چنانچه برایتان امکان پذیر است و صلاح می دانید جلد دوم کتاب را هم در دسترس قرار دهید.

به هر روی باز هم از زحمات شما و کتابهای ارزنده تان سپاسگذارم. به امید روزی که در فردای آزاد ایران از وجود استادان گرانقدری مانند شما در دانشگاه ها و محافل علمی ایران بهره ببریم.

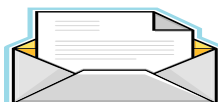
پیروز و پاینده باشید.

یکی از هزاران ارادتمند شما.

دوست گرامی،

از اینکه نوشته من مورد استفاده شما قرار گرفته بی نهایت خوشحالم. امیدوارم هر چه بیشتر آثار علمی دیگران نیز به فضای فرهنگی فعال و تشنه ایران جان و نیروی تازه دهد.

پیروز و پایدار باشید.



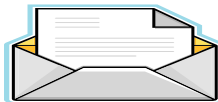
سلام،

خسته نباشید. خیلی ازت ممنونم بابت جوابت. می خواستم اینو بپرسم که آیا در هیچ جا فعالیت نمی کنید. مثلا در حزب یا فعالیت زنان نیستید؟ چون که واقعا تحلیل های شما مرا به حیرت می اندازه . در ضمن برنامه سی دقیقه ای شما را در کانال جدید همراه با دوستان دنبال میکنیم و خیلی برنامه تون وقتش کم است. آیا زیادتز نمیشه.

با تشکر

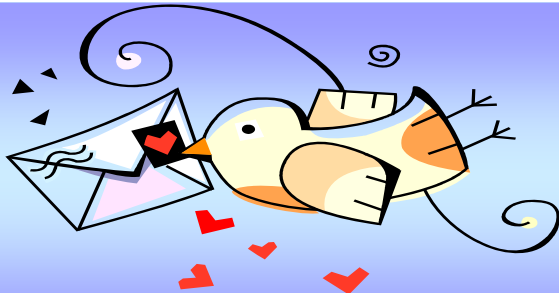
فرهاد عزیز،

از اینکه از برنامه های من در کانال جدید استفاده می کنید متشکرم. برای افزایش ساعات آن باید با خود کانال جدید صحبت کنید. اما در مورد فعالیت، نه من فعلا در هیچ حزب و سازمانی فعالیت ندارم . پیروز و موفق باشید.

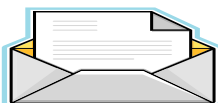


با سلام،

می خواستم بگویم که من قبلا با مرتضی محیط آشنایی داشتم. متاسفانه ایشان مطالعاتش فقط در مورد



نامه ها



زرتشت بود که این خرافات را وارد فرهنگ بشری کرد.

سلام جناب آقای ستوده، امیدوارم حال شما خوب باشه.

از شما ممنونم که به ایمیل های من در سایت روشنگر به صورت کامل پاسخ داده بودید ، در حقیقت من تا حالا به این سایت سر نزده بودم و از جواب شما بی خبر بودم ، ولی وقتی دیدم برای ایمیل من پاسخ داده اید خوشحال شدم، ولی بعد از آن ایمیل با این ایمیل پایینی دو تا هم فرستاده ام. این بار فارسی تایپ کردم تا شما برای ارسال پیام من روی سایت روشنگر راحت باشید و به زحمت نیافتید.

از من خواسته بودید که از وضع داخلی ایران برای شما بگویم ، به روی چشم ، تا جایی که می توانم توضیح خواهم داد:

1 – اول از تورم شروع می کنم. هر روز تورم کم مردم متوسط و فقیر را دارد می شکند و ثروتمندان هم که اصلا عین خیالشون نیست. ثروتمندان روز به روز ثروتمند تر میشوند و فقیر ها روز به روز فقیر تر. اعتیاد، خفقان، شکنجه، بیکاری، فقر و فحشا، طلاق هم دارد بیداد می کند.

2- امسال که هم باران خیلی کمتر از سالهای پیش باریده است ، وضع معیشتی مردم بدتر از سالهایی است که خشکسالی بوده است، البته

در سالهای قبل هم که خشکسالی نبوده اصلا خوب نبوده است چه برسد به امسال، برنجی که کیلویی 1500 تومان بود، به کیلویی 4000 تومان تبدیل شده است، خیلی از مردم هم که توان خرید ندارند به ماکارونی های نا مرغوب و ارزان قیمت اکتفا می کنند.

3- قیمت مسکن رو هم که دیگه نگید بدتر از هر چیز دیگه هستش. هر سال خیلی کم هم اگر فرض کنیم روی قیمت خونه حدود 20 الی 30 میلیون تومان کشیده میشود ، اگر یک کارمند سپاه پاسداران که برای نظام کثیف ولایت فقیه کار میکند ماهیانه 400 هزار تومان هم حقوق در یافت کند نمی تواند از پس قیمت مسکن بر بیاید چه برسد از عهده ی مخارج زندگی .

4- خفقان هم که بیداد می کند و اگر هر کس هم حرفی به غیر از حرف آقایون بزند به بدترین شکل ممکن تنبیه می شود.

5- دانش آموزان و دانشجویان پسر و دختر را تا سالهای اول دانشگاه یعنی تا اواخر دبیرستان از هم جدا نگه می دارند و پس از آن به دختران و پسران اجازه می دهند که با هم در کلاسهای دانشگاه حاضر شوند ، اما در این حالت هم اجازه ندارند با هم رابطه ای داشته باشند

حتی فقط رابطه ی دوستی(نه رابطه ای به غیر از آن) را که به نظر من بزرگترین رابطه ای است که

میان انسانها وجود دارد که آنرا از دانشجویان سلب میکنند و در صورت مشاهده در پرونده های دانشجویان درج می کنند و به حراست دانشگاه می فرستند و بعد از آن دانشجویان نمی توانند در هیچ کدام از مراکز و سازمان های دولتی استخدام بشوند تا برایشان حتی بردگی کنند.

6- تازگی ها هم نمی دانم که به کدام یک از کشورهای اطراف برق میفروشند که حدود 2 ساعت صبح و 2 ساعت شب برق رو قطع می کنند

و کسی هم نمی تواند چیزی بگوید(که نمونه ی یک دیکتاتوری کامل هستش).

7- بنزینی که لیتری 100 تومان بود را هم به بهانه ی کمبود و قاچاق و اسراف سهمیه بندی کردند، و بعد از حدود 8،9 ماه به صورت آزاد فروختند که لیتری 400 هستش، یعنی قیمتش را 4 برابر کرده اند که مستقیما به جیب مقام معظم رهبری می رود، که واقعا دردناکه و مردم عادی و فقیر قربانیان این زیاده خواهی آقایون شده اند.

8- چند ماه پیش هم طرحی به نام مبارزه با ارازل و اوباش ریختند که خیلی ها را در خیابان به نام ارازل و اوباش از جرتقیل آویزان کردند،

که اصلا معلوم نبود چه کسانی بودند و چه جرمی داشتند.

9- اکثر مردم هم به بیماریهای روحی و روانی مبتلا شده اند به خصوص ما جوانان، آمار طلاق هر روز بالا می رود، اعتیاد هم همینطور، سن ازدواج هم بالا رفته ، تقریبا می توانم بگویم بالای 85 در صد مردم افسردگی گرفته اند و امیدی به زندگی و بهتر شدن وضع زندگی خودشان ندارند. تازگی ها هم مواد مخدری وارد بازارکرده اند که صدها بار مرگبار تر از هروئین هستش. مواد مخدری مثل شیشه ، کرک ، کریستال ، قرصهای اکس تازی و

10- و اما در مورد ماموران نیروی انتظامی که مثل کرکس های گرسنه بالای سر مردم مرده ی ایران پرواز می کنند و اکثرشان اگر کسی را بگیرند با رشوه و این جور کارها بی خیال مردم می شوند، تازگی ها در یکی از خیابان های شهر ما دوستم را با موتور سیکلنش گرفته بودند که یک شیشه مشروب زیر پیراهنش پنهانی حمل می کرد و به قول آقایون گواهی نامه و کارت بیمه و کارت موتور هم نداشت ، دوستم می گفت که 50000 تومان که بهش دادم، مشروب را درون جوی آب ریخت و موتور سیکلتم را با احترام تمام بهم پس داد، که اگر مامور نیروی انتظامی به قانون پایبند بود هیچ کدام از این کارها را نباید می کرد.

11- آمار سی دی و دی وی دی های مستهجن بیداد می کند (البته به نظر من اصلا بد نیست). آمار خود ارضایی جنسی میان جوانان (چه دختران و چه پسران) بالا رفته است(البته این هم به نظر من اصلا بد نیست).

12- نفت را بشکه ای 120 دلار می فروشند که معلوم نیست به جیب چه کسی می رود و صرف چه کارهایی می شود ، ولی هر طوری که باشد به جیب ملت بدبخت ایران نمی رود و وضع اکثر مردم روز به روز بدتر می شود.

13- در مورد سایتهای اینترنتی باید بگویم که اکثرشان فیلتر هستند، در حالی که دکتر احمدی نژاد در یکی از سخنرانی هایش فرموده بودند که کشور ایران آزاد ترین کشور دنیاست، اگر این گونه هست پس این فیلتر ها چیست؟ حتی سایتهایی که به سیاست هم ربطی ندارند فیلتر می شوند، مثل سایتهایی که نرم افزار در اختیار افراد قرار می دهند یا مثل سایتهایی که کد رجیستر نرم افزار ها را در اختیار افراد قرار می

مبارزه با خرافات نیازمند شرکت عمومی در این مبارزه است. بی تفاوت ننشینید !

ICS Insurance Claim Services ICS



Ali Bovelree علی بوبری Claims Representative
Andrew Suboch Barrister-at-Law
Daniel Holland Barrister & Solicitor

If you have been involved in :

- Motor Vehicle Accidents
- Slip and Fall Injuries
- Long Term / Income Disability Claims
- Personal Injuries and Dog Bites

Call us to know your rights

Free Initial Consultation
Hospital or Home Visits

اگر در تصادف یا حادثه‌ای صدمه جسمی، روحی یا مالی دیده اید،
با ما مشورت کنید تا حقوق خود را بدانید

Tel : 416-383-1972

Cel : 416-898-6562

Fax : 416-383-1973

E-mail: alibovelree@sympatico.ca

1262 Don Mills Road, Suite 68, Toronto, ON M3B 2W7
(Between Lawrence & Yorkmills)

LCD projector, Camera & Sound
Systems Rental

انواع خدمات کامپیوتری در محل کار و منزل

ADVANCED COMPUTER

NEW & USED

فروش، تعمیر و تدریس



بابک یزدی

در محل جدید (جنب پلازای ایرانیان)



6061 YONGE ST. # 1004

(416) 759-3396 & (416) 471-7138

خدمات و کرایه سیستم صوتی، عکسبرداری و فیلمبرداری از جلسات و مراسم
نصب و راه اندازی شبکه برای شرکت ها و منازل (By Appointment ONLY)



ADT Always There.

آلارم سیستم ADT

با آلارم سیستم ADT از بیمه خانه تا ۲۵٪ تخفیف بگیرید.
در ADT ما تنها سیستم آلارم و نگهداری از خانه به شما نمی دهیم.
با مانیتور کردن خانه ۷ روز هفته و ۲۴ ساعته توسط
متخصصین خود، ما همچنین به شما در ازاء خیلی
کمتر از آنچه انتظار دارید، آسایش خیال می بخشیم.

از نصب گرفته، تا مانیتورینگ و مراقبت فنی، ADT در خدمت شماست
تا با حراست از خانه و عزیزان شما امنیت خانوادگی تان را تامین نماید.
هم اکنون با من تماس بگیرید و از ۱۰۰ دلار تخفیف و دو ماه
سرویس مجانی استفاده نمایید.

Shaun WHELAN 416-433-7431

طراحی و ساخت گابیت آشپزخانه



&

CLOSET ORGANIZER

Tel: 416-705-2404